

سال دوم - شماره ۱

بهمن ماه ۱۳۶۳

فوریه ۱۹۸۵

# جنگل

نشریه تئوریک دانشجویان هوادار چریکهای فدائی خلق ایران

ارثرهایی بخش خلقهای ایران - (سود)



سلطه امپریالیسم و تاثیر آن بر شکل گیری  
جنبش کارگری ایران (۲)  
آموزش های قیام و اوضاع کنونی

اقلیت همداوشان و کمونیست ها (۱)  
نقدی بر دگر سانی مارکسیسم انقلابی  
روییای جنگ عادلانه

# گرامی باد سالگرد رستاخیز سیاهمکل

وقیام پر شکوه خلق



حرکت فدائی خلق  
رفیق شهید هادی بنده خدا لشکری



حرکت فدائی خلق  
رفیق شهید ناصر سیف دلال صفائی



حرکت فدائی خلق  
رفیق شهید احمد فرهودی



حرکت فدائی خلق  
رفیق شهید محمد علی محدث لندجی



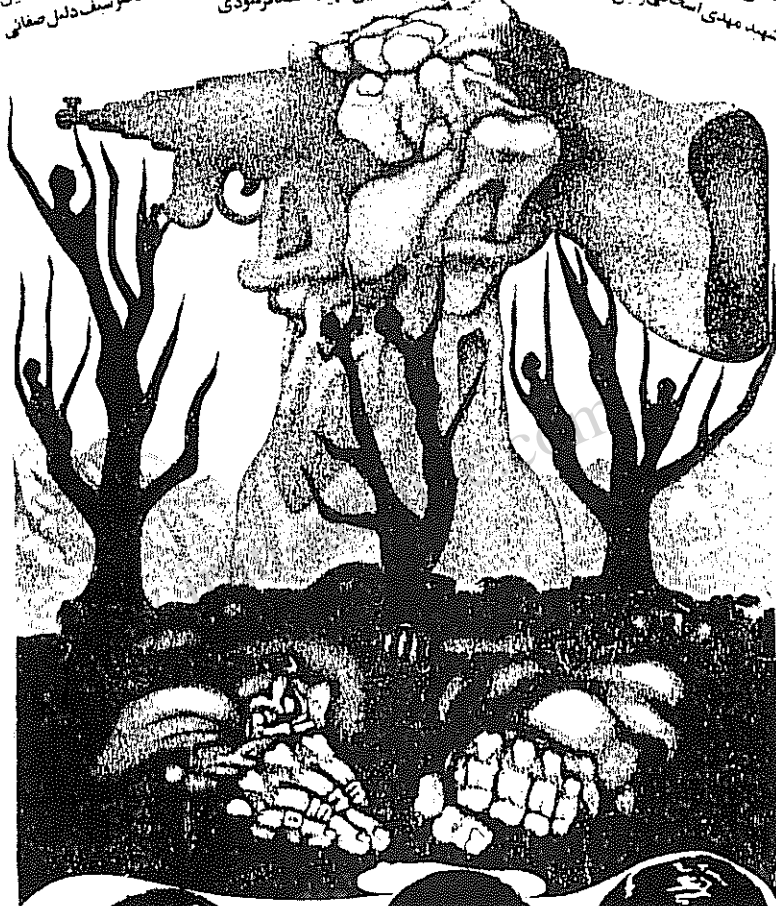
حرکت فدائی خلق  
رفیق شهید مهدی اسحاقی



حرکت فدائی خلق  
رفیق شهید علی امیر صفائی فراهانی



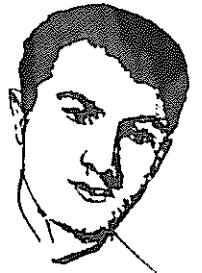
حرکت فدائی خلق  
رفیق شهید اسکندر رحمانی



حرکت فدائی خلق  
رفیق شهید محسن جرمستانی



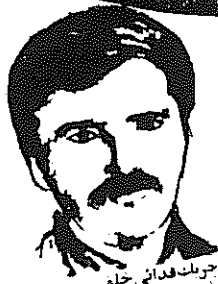
حرکت فدائی خلق  
رفیق شهید شجاع الدین مشهدی



حرکت فدائی خلق  
رفیق شهید اسماعیل عینی عراقی



حرکت فدائی خلق  
رفیق شهید حبیب انفرادی



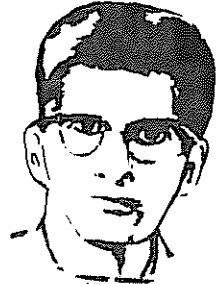
حرکت فدائی خلق  
رفیق شهید هوشنگ سری



حرکت فدائی خلق  
رفیق شهید تناس دانش بهزادی



حرکت فدائی خلق  
رفیق شهید محمد هادی فاضلی



حرکت فدائی خلق  
رفیق شهید هور حسن نورامنی

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنه‌اراه رسیدن به آزادی است.

از طبرف دانشوران هوادار حرکت‌های فدائیان خلق ایران - ارتش‌های نخستین خلفای ایران (در پیشبرد - "مکمل" ۱۱ سپتامبر سال ۶۲)

سرنگون باد رژیم وابسته به امپریالیسم  
جمهوری اسلامی

## فهرست

پیشگفتار

صفحه

- ۱ .
- ۳ گرامی باد سالگرد رستاخیز سیاهکل
- ۷ " اقلیت " هم دوش اکونومیستها
- ۱۶ آموزشهای قیام و اوضاع کنونی
- ۱۹ شعری از رفیق سعید سلطانپور
- ۲۰ سلطه امپریالیسم و تاثیر آن بر شکل گیری جنبش کارگری ایران  
قسمت دوم
- ۳۰ به یاد شورسین های جنبش نوین کمونیستی ایران ، چریکها  
فدایی خلق ایران رفقا مسعود احمدزاده و عبدالرحیم صبوری
- ۳۹ شعری از رفیق خسرو گل سرخی
- ۴۰ نقدی بر " گرسا نی " مارکسیسم انقلابی  
( نگاهی گذرا به " برنامه حزب کمونیست ایران " )
- ۵۴ روای جنگ " عادلانه "
- ۵۹ خسرابکاری سری سیا  
( گزارشی از نیکاراگوئه )
- ۶۰ اصلاحات لازمه آتش بس است  
( گزارشی از کلمبیا )
- ۶۳ کی سینجر به ضد انقلاب آبرو میدهد

رفقا ! برای دریافت نشریه " سیاهکل " با آدرس زیر تماس حاصل نمایند .

" جنگل "

برای حمایت مادی و معنوی خود  
با آدرس زیر با ما تماس بگیرید:

سیاهکل

(SIANKAL)

P.O. Box 18416  
Houston, Texas 77223

نشریه سازمان دانشجویی ۱۹ بهمن در آمریکا  
چهریکهای فدائی خلق (ارتش روانیبخش خلقهای ایران)

## پیشگفتار

امروزه یکی از اصلی ترین و مستحکم ترین سنگرهای انقلابیون ایران در برابر یکی از هارترین و خونخوارترین رژیم های تاریخ میهنمان ، کردستان و مبارزات مسلحانه خلق کرد میباشد . بر کسی پوشیده نیست که مقاومت مسلحانه و جانانه ۶ ساله خلق کرد از بدو قیام تا کنون تا چه حد در حفظ روحیه انقلابی و مبارزاتی سایر خلقهای میهنمان موثر و کار آمد بوده است . و بر کسی نیز پوشیده نیست که سایر خلقهای میهنمان و طبقه کارگر ایران تنها با حفظ روحیه تهاجمی و انقلابی خود قادر به مبارزه علیه حاکمیت وابسته به امپریالیسم و حفظ خصلت تسلیم ناپذیری در برابر گسترش اختناق بی سابقه و تاریخی جامعه مان میباشند . دولت وابسته جمهوری اسلامی با انواع شیوه های رذیله تبلیغاتی میکوشد تا این روحیه مبارزه جویانه توده ها را خدشه دار نموده و بر رشد خصائل حق طلبانه آنها حائل هایی عظیم ایجاد نماید . شوهای تلویزیونی حاکی از اینکه گروه گروه از مبارزین دستگیر شده به رژیم تسلیم شده اند ، تبلیغات نماز جمعه ای و - نمایش افراد خود باختای که سند ندامت خود را در این قبیل جماعات می خوانند ، اعلام دستگیریها و کشتارهای دسته جمعی انقلابیون مبارز ، نمایش های خیابانی عمال جیره خوار رژیم که تا دندان مسلحند ، همگی از جمله عواملی هستند که رژیم علاوه بر اتخاذ چاره ناپذیر آنها ، تصور میکند بر روحیه غلبانی مبارزات توده ها غلبه نموده و آنها را به بنسد کشد . ولی حقیقت اینستکه پرولتاریای انقلابی ایران و سایر خلقهای زحمتکش میهنمان هیچگاه با مشاهده چنین اعمال ضد خلقی ای از سوی رژیم ، جوهر مبارزاتی خود را نمی بازند و تن به خفت و فرومایگی نمیدهند . این اعمال و شیوه های اصیل امپریالیستی رژیم نمیتواند بطور قطع شررهای مبارزات توده ها را خاموش سازد و گر چه بطور موقت انگرهای فروزان مبارزات توده ها زیر خاکستر میماند ولی هرگز ماندگار نبوده و خیلی زود تبدیل به شعله ای فروزان میگردد . ولی آنچه که قلوب کلیه مبارزین و انقلابیون راستین را میفشارد ، آنچه که بر روحیه انقلابی توده ها اثرات منفی گذارده و روح و روان آنها را خسته و فرسوده میسازد و آنچه که بر روند کلی مبارزات توده ها تاثیر فوری و غیر قابل اغماض میگذارد و فضای نا امیدی از آینده و بی اعتقادی به کمونیستها و مبارزین پیشرو را بر آنها حاکم میگرداند . همین درگیریها ، مشاجرات و برخوردهای انحرافی و غیر انقلابی است که نمونه آن یکبار دیگر در آبانماه سال جاری میان کومله و حزب دمکرات روی داد . یکبار دیگر ما ناظر یک درگیری مسلحانه مصیبت بار در کردستان و میان دو نیروی اصلی آن هستیم . درگیری ای که صرف نظر از اینکه کدام طرف آغاز گر آن بود و کدام طرف ادامه دهنده آن ، فقط بازگوکننده رشد تمایلات غیر انقلابی خود محور بینانه در میان این دو نیرو است . مسلما ، اینطور که قضایا پیش میرود - ایمن درگیری ، آخرین برخورد میان این دو نیرو نخواهد بود ( اگر چه ما با تمام وجود مایلیم بگوئیم - ایکاش این درگیری آخرین درگیری باشد ) زیرا چنین حرکاتی نمیتواند مستقل از سیاست کلی رهبری نیروهای مذکور در رابطه با وحدت و هماهنگی عملی همه انقلابیون رزمنده در کردستان ، به وقوع بپیوندد . بلکه تحلیل از علل بروز چنین درگیریهایی در اساس منجر به تحلیل از سیاست کومله و حزب دمکرات در قبال یکدیگر بطور اخص ، و در مورد سایر نیروهای حاضر در کردستان بطور اعمم میگردد .

صرف نظر از اینکه معلوم شود کدام نیرو آغاز گر این حرکت غیر انقلابی بوده است ، بطور کلی و اساسا شرکت در چنین درگیریهایی محکوم و مطرود است . همان اندازه که شلیک کننده اولین تیر بسمت آن زحمتکش روستایی ای که به امید کسب آزادی و به خاطر دموکراسی اسلحه بر دوش گرفته است ، مقصر و مجرم است ، بهمان اندازه شلیک کننده آخرین تیر در این درگیری نیز مقصر و مجرم است . تلاشی که حزب دموکرات و یا کومله بخرج میدهند تا ثابت کنند کدام طرف شروع

کننده درگیری بوده است و سپس خود را معصوم و بی تقصیر جلوه دهند ، تلاشی عبث<sup>۱</sup> بیهوده است . تجربه نشان داده است که با اینگونه شیوه ها نمیتوان از بروز درگیریهای اینچنینی اجتناب نمود . با این روشی که این دو نیرو در حل اختلافات خود که بسیار پیچیده و ریشه دار است برگزیده اند ، با هر درگیری مسلحانه ای که در آن وارد میشوند ، از یکطرف جایگاه خود را در قلوب توده ها و پرولتاریای آگاه ایران سست میسازند و از طرف دیگر بر معضلات جنش خلق کرد که میتواند با گره خوردن با جنبشهای دیگر خلقهای میهنمان ، مجرای گشاینده و پرتحرک را برای مبارزات ضد امپریالیستی میهنمان مجرای گشاینده و پرتحرک را برای مبارزات ضد امپریالیستی میهنمان بگشاید ، معضلی تازه تر و غامض تر میافزایند به نظر ما این دو نیرو بجای اینکه نیرو و تدارکات خود را پس از هر درگیری صرف تبلیغات بی فایده جهت مقصر نمایاندن طرف مقابل نمایند ، بهتر است همان امکانات و نیروها را صرف جلوگیری از بروز چنین درگیریهایی نمایند و البته اینکار عملی نیست بجز تغییر اساسی در نحوه پیش برد سیاستهای تشکیلاتی و سیاسی شان در منطقه .

این اولین بار و آخرین بار در تاریخ سلطه امپریالیسم بر جهان زیر سلطه نیست که نیروهای سیاسی گوناگون و متعددی در یک منطقه مجتمع بوده و امر مبارزه را حال با هر دید و شیوهای علیه امپریالیسم به پیش میبرند . و این افتخار بزرگی اولین بار نصیب کومله و یا حزب دمکرات نشده است که عمده ترین نیروهای سیاسی - نظامی در یک منطقه کوچک باشند . مطالعه انقلابات سایر خلقهای جهان زیر سلطه نشان میدهد که در اکثر سرزمینها تعداد زیادی گروه مسلح کومله در سازمانهای سیاسی ویژه خودشان متشکل شده اند ، امر مبارزه ضد امپریالیستی را به پیش میبرند . ولی بندرت و شاید بجزرات بتوان گفت ، هیچگاه در میان نیروهای مسلح پیشرو خلق در این سرزمینها ، از این قبیل درگیریهایی که بین کومله و حزب دموکرات به کرات روی داده است ، اتفاق نیفتاده است . به تاریخ انقلاب کشورهای امریکای لاتین نگاه کنید تا ببینید که در همین کشورها چه تعداد از قوای متشکل نظامی در مناطق مختلف و یا یک منطقه بخصوص در حال فعالیت ، بدون این درگیریها هستند . فقط در کشور کوچکی چون کلمبیا - ۵ گروه چریکی مستقل با دیدگاههای متفاوت در حال عملیات سیاسی - نظامی هستند . آنوقت چگونه دو نیروی سیاسی - نظامی مثل حزب دموکرات و کومله نمیتوانند در منطقه کوچکی مثل کردستان بدون درگیریهای هرزبرنده و مضمحل کننده ، فعالیت نمایند ؟ همانطور که گفتیم بروز این درگیریها نه ناشی از برخوردی سهوی و یا بی مبالائی اشخاص و نه حاکی از اختلافات جزئی شخصی است بلکه ایستادن درگیریها تنها حاصل آن سیاستی است که با هر گونه سیاست هماهنگ کننده وحدت طلبانه نیروهای مبارز و پیشمرگه های دلیر ، بخاطر تمایلات خود مرکز بینانه اش ، مخالفت میورزد .

چهارده سال پیش بنیانگذاران مشی مسلحانه پیش از آنکه دامنه مبارزه مسلحانه به این ابعاد توده ای کشیده شود ، پیش بینی چنین وقایعی را نموده و دقیقاً به خاطر جلوگیری از بروز چنین برخوردها و درگیریهایی و متقابلاً برقراری وحدت در عمل و هماهنگی در عملیات سیاسی - نظامی ، تشکیل جبهه واحد ضد امپریالیستی خلق را هدف عاجل خود قرار دادند . اکنون با عینی شدن این قبیل معضلات ، مبرم بودن و ضرورت یافتن عاجل تشکیل چنین جبهه ای که متشکل از کلیه نیروهای رزمنده و پیشمرگه های قهرمان باشد ، بیش از پیش بر همگان معلوم گردیده است . ما معتقدیم که : " از لحاظ سازماندهی بهتر و وسیعتر مبارزه ، از لحاظ وحدت نیروهای انقلابی ، اتحاد تمام این گروهها در چهار چوب یک جبهه واحد ضد امپریالیستی ، " ( رفیق مسعود احمد زاده ) امریست که در رابطه با مشکلات حاضر ، نه تنها آنها را میتواند رفع نماید بلکه بجای پراکنده کاریهای وسیع و ناهماهنگیهای عملی ، یک حرکت منسجم و متشکل گروهی عظیم را ایجاد خواهد کرد . کومله که یکی از نیروهای اصلی " حزب کمونیست " است باید بداند که تنها کمونیستها ، دموکراتهای واقعی هستند و فقط دموکراتهای واقعی میتوانند ایجاد یک تشکیلات واحد را که در آن کلیه نیروهای مدافع آزادی خلق در آن سازماندهی شده اند ، بمنظور پیش برد بهتر و کارآمدتر مبارزات خلقهای میهنمان در شرایط کنونی در دستور کار خویش قرار دهند . ما معتقدیم که اگر حزب دمکرات واقعا خود را مبارز پیشقدم در راه آزادی و دموکراسی بخاطر زحمتکشان روستایی در کردستان میدانند و اگر کومله میخواهد مبارز پیگیر و وفادار به آرمانهای طبقه کارگر باشد ، بایستی بجای ایراد ادعاهای لفظی که اینک بیهوده بودن اینگونه ادعاها بر همگان معلوم گردیده است ، قدم در راه اتخاذ سیاستهای عملی نیروهای مبارز در کردستان گذارده و خود پیشقدم تشکیل جبهه واحد ضد امپریالیستی در کردستان شوند تا از این رهگذر راه رشد و اعتلاء سالم مبارزات خلقهای میهنمان گشوده گردد .

پایان

**زنده باد خلق رزمنده کرد که برای آزادی مبارزه میکند**

# گرامی باد سالگرد رستاخیز سیاهگل

## رستاخیز سیاهگل، سرآغاز جنبش مسلحانه و

### قیام شکوهمند خلق را گرامی میداریم!

نوزدهم بهمن ماه هر سال برای ما هواداران ثنوری مبارزه مسلحانه و کلیه خلقهای تحت ستم میهنمان، روزی تاریخی و فراموش نشدنی است. ما هر ساله از یاد آوری مجدد این روز، خاطره فداکاریهای عظیم و سنن زنده چریکهای فدایی خلق را که از بدو پایه گذاری مبارزه مسلحانه در ابعادی وسیع و با شکوه متجلی گردید، در اذهان مان زنده میسازیم. اکنون دیگر سیاهگل و پیشتازان شهید آن در دل تاریخ انقلابی میهنمان پایدار و جاوید شده اند. بدین جهت ما را نیازی نیست که در باره برجستگی باشکوه و تاریخی حرکت رفقای خود در ۱۹ بهمن ماه سال ۴۹ سخن بگوئیم و با ارائه شرایط مشخص آن زمان از حیات انقلاب ضد امپریالیستی خلقمان، درجات جانفشانی رفقای سیاهگل را نمایان سازیم.

بنیانگذاران جنبش نوین کمونیستی ایران با تبیین مشخص از قانونمندیهای زیربنایی جامعه وابسته مان، و با تحلیل از تاریخ نسبتاً طولانی مبارزات ضد امپریالیستی طبقه کارگر و سایر خلقهای میهنمان و هم چنین با جمع بندی دقیقی از تاریخچه جنبش کمونیستی ایران - مشی و سیاست نوین انقلابی خود را با رستاخیز سیاهگل به زحمتکشان و انقلابیون ایران اعلام نمودند. در دهه ۴۰ - درست پس از سرکوب قیامهای شهری و روستایی، حاکمیت دولتی وابسته به امپریالیسم دست به اتخاذ ترفندی جدید بمنظور منحرف ساختن افکار عمومی مردم و اساساً بخاطر گشودن دروازه های بزرگتر بسوی سرمایه های امپریالیستی، تحت عنوان باصطلاح "انقلاب سفید" زد. این طرح پر نیرنگ که از بطن سیاست حزب حاکم امپریالیسم یعنی "دموکراتها" در تمامی نقاط بحران زده جهان پیاده گردید، اصلی ترین تز آن را، اصلاحات ارضی تشکیل میداد.

اکثریت نیروهای سیاسی مدعی کمونیسم، در آنموقع با تحلیلهای پر آب و تاب خود، اصلاحات ارضی را حرکتی مترقیانه و اصلاح گرانه به نفع خلق و روستائیان زحمتکش ارزیابی نمودند. این سازمانها با اینگونه شیوه تحلیلی، هر کدام به نوعی مبارزه جدی و قطعی با حاکمیت وابسته به امپریالیسم را، براساس این نتیجه گیری که اصلاحات ارضی فقر و تنگدستی توده ها را برطرف نموده و لذا آنها آمادگی روی آوردن به انقلاب را ندارند - موکول به بعد و به قول رفیق مسعود احمدزاده موکول به محال نمودند. آنها فریفته و مبهوت به این حرکت ماهیتا امپریالیستی مینگریستند ولی قادر نبودند، سرشت واقعی آنرا دریابند. سایه بختک وار دید دگماتیستی آنان امکان تجزیه و تحلیل مارکسیستی را از آنان ربوده بود. برخی از این نیروها گر چه اصلاحات ارضی را مایه بهبود وضعیت زندگی روستائیان تشخیص میدادند، آنهم بخاطر اینکه روابط سرمایه داری پس از آن جایگزین روابط فئودالی در روستاها گردیده است و گر چه بر این اساس شرایط عینی انقلاب را در جامعه غایب می پنداشتند ولی در هنگام نتیجه گیری عملی، آشکارا به تناقض گویی افتاده و مبارزه با حاکمیت وقت را در دستور فوری کار خویش قرار میدادند. شهید جزنی معرف چنین دیدگاهی در آن عصر بود.

اما، بنیانگذاران مبارزه مسلحانه در ایران در برخورد به این حرکت مکارانه امپریالیسم چنین گفتند: "بدین ترتیب باصطلاح "انقلاب سفید" نه تنها دردی از دردهای اکثریت قاطع روستائیان را دوا نکرد، بلکه در مقیاسی وسیع تضاد رعیت و ارباب را در تضاد دهقان با بوروکراسی و ماشین سرکوب کننده دولت جمع کرد، و بدین ترتیب با شدت بخشیدن به این تضاد و آشکارتر کردن آن، دهقانان را در امر شناخت دشمن واقعی و ماهیت آن کمک کرد." (مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک).

خیلی زود پس از اصلاحات ارضی واقعیات ملموس و عینی جامعه، صحت این احکام دیالکتیکی را اثبات نمود. همه مشاهده

میکردند که چگونه پس از اصلاحات ارضی توده های روستایی، هر روز بی خانمان تر و آوارتر از گذشته راهی شهرها شده و سیل پایان ناپذیر ارتش ذخیره کار را بوجود میآوردند. همگان می دیدند که چگونه خیزشهای تند مبارزات روستائیان علیه ژاندارمهای دولتی، علیه کله گنده های درباری، علیه امراء ارتشی که اینک دست در تماحب زمینهای کشاورزان بینوا فرو برده بودند، علیه نفوذ بوروکراسی دولتی در اجزاء زندگی روستایی، هر روزه از جایی سر می زند. و همگان میدیدند که چطور روند تجزیه طبقاتی در روستا باستانی حیرت انگیز، روستائیان میهنمان را هر روزه فقیرتر و تنگدست تر مینماید. در این اوضاع چگونه ممکن بود که گفته شود سرمایه داری در ایران به "شکوفایی" تاریخی اش رسیده است و اصلاحات ارضی شرایط عینی انقلاب را از بین برده است؟!

طبق موارد فوق و تحلیل از شرایط سیاسی - اجتماعی مبارزات پرولتاریای ایران، بنیانگذاران مشی مسلحانه - روستا را پایگاه انقلاب دانسته و جهت برپایی کانونهای چریکی و تبلیغ و توسعه مبارزه مسلحانه در ایران، ستون رزمنده سیاهکل را تدارک دیدند. این سیاست، تاکتیک و استراتژی از درون دیدگاهی متولد گردید که نسبت به تحولات و فعل و انفعالات جامعه ما، نگرشی دیالکتیکی و واقع بینانه داشت. این دیدگاه که چکیده اش در تئوری مبارزه مسلحانه متبلور است، - معتقد است که در جامعه وابسته به امپریالیسم ایران، تبیین اصولی و شناخت ماهیت حوادث و دگرگونیهای اجتماعی منحصر به وسیله زمینه قرار دادن سلطه امپریالیسم و تاثیرات آن بر روی پیدایش و شکل گیری این تحولات میسر است.

اگر معتقد به سلطه امپریالیسم بر جامعه هستیم و تضاد اصلی جامعه را تضاد خلق با امپریالیسم میپنداریم، پس در برخورد به قانونمندیهای جامعه مان بایستی چنین اعتقادی را اساس و بنیاد هر گونه ارزیابی خویش قرار دهیم. حرکت چریکهای فدائی خلق ایران در سیاهکل بر مبنای چنین دیدگاهی استوار است و تا وقتی سلطه امپریالیسم بر جامعه ایران باقی باشد و روابط اقتصادی جامعه، وابسته به امپریالیسم بماند، این دیدگاه ضرورتا ادامه حرکت سیاهکل را جهت سرنگونی حاکمیت امپریالیستی همواره ضروری و فوتی دانسته و تداوم آنرا شرط اصلی گسترش مبارزه مسلحانه در جامعه میدانند.

از طرف دیگر شیوه مبارزه ای که برای اولین بار در تاریخ جنبش ضد امپریالیستی میهنمان توسط چریکهای فدائی خلق در سیاهکل معرفی شد، شیوه های نوین و تحول آمیز بود که بطور کلی و اساسا مبارزات ضد امپریالیستی خلقهای میهنمان را وارد مرحله ای نوین، یعنی وارد مرحله ای که مبارزه مسلحانه به مثابه، شیوه عمده مبارزه و تنها راه رسیدن بسه آزادی تشخیص داده شده بود، نمود. تا پیش از عمل مسلحانه سیاهکل، کیفیت مبارزات خلقهای میهنمان و سازمانهای کمونیستی، عمدتا بصورتی کلاسیک و سنتی پیش میرفت ولی سرکوب حاکمیت امپریالیستی در طی سالها ثابت کرده بود که اینگونه شیوه مبارزه، یعنی مبارزه به سبک "کار آرام سیاسی" دیگر کارآیی و برایی خود را از دست داده است و قادر نیست بر رژیم تا به دندان مسلح که هر روزه دستگاه سرکوب گر خود را میلیتاریزه تر مینماید، فائق آمده و - آنرا سرنگون سازد. اگر مسئله، سرنگونی حاکمیت است، اگر میخواهیم جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر را برقرار نماییم باید دست به تحولی زیربنایی و انقلابی در سنتهای مبارزاتی پیشین که دیگر فرسوده و از کسار افتاده هستند، بزنیم. باید شیوه ای از مبارزه را انتخاب نماییم که قادر به رویارویی جدی و قاطعانه و توانایی برابری با تاکتیکهای امپریالیستی جهت براندازی سلطه امپریالیسم، داشته باشد. این شیوه از مبارزه همانا عمل انقلابی مسلحانه است. بدین ترتیب بود که با اتخاذ این شیوه از مبارزه به عنوان عمده ترین و گشاینده ترین شیوه مبارزاتی از سنوی چریکهای فدایی خلق ایران، کیفیت مبارزاتی خلقهای میهنمان به پلکانی در مدارج عالی تر ارتقاء یافت و سیاهکسل را بمتابه عطف و نقطه تحول کیفی تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی میهنمان، در سینه تاریخ ثبت نمود.

تداوم حرکت انقلابی رفقای ما در سیاهکل، یکبار دیگر توسط انقلابیون معتقد به تئوری مبارزه مسلحانه در ابعادی وسیعتر و زمانی طولانی تر به منصفه عمل درآمد. چریکهای فدایی ای که در پایه گذاری سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهایی بخش خلقهای ایران) سهیم بودند، با اندوختن درسهای الزامی از انحرافات گذشته، به تدارک عملی انقلاب دست یازیدند. رفقای بنیانگذار "چفخا - آرخا" باللهام از تئوری مبارزه مسلحانه و با وفاداری به تعالیم و آموزشهای صریح و انقلابی ارزنده آن، حرکت انقلابی جنبه شمال را پی ریزی نمودند تا اینبار راهی را که رفقای شهیدمان در سیاهکل گشود بودند، هموارتر و مسیر آنرا جهت پیوستن خلقهای میهنمان به صفوف چریکهای فدایی خلق، وسیعتر نمایند. آنچه که مسلم است راه انقلاب ضد امپریالیستی خلقهای میهنمان از درون انهدام ماشین نظامی سرکوبگر رژیم و کلیسه



زوائد گوناگون آن عبور میکند. برای اینکه بتوان قدرتمندی لازم را جهت برابری با ارتش امپریالیستی کسب نمود، پيشاهنگ موظف است ارتش انقلابی خلق را بر پا نماید و این ارتش تنها در پروسای متولد شده، رشد نموده و ریشه دار میگردد که بنیانگذاران مشی مسلحانه و رفقای سياهکل و خی پوست به ما نمایانند. اکنون سرشت هر گونه طرفداری از مشی مسلحانه و ماهیت واقعی مدعیان تئوری مبارزه مسلحانه، با این محک سنجیده میشود. تنها رفقای ادامه دهندگان اصیل رفقای سياهکل و استمرار بخش راه رفقای خی پوست تلقی میگردند که عملاً در مسیری گام بردارند که آن رفقا زندگی خود را در نشان دادن آن مسیر به توده های تخت ستم باختند. و تنها راه کسب مجدد اعتلاء مشی مسلحانه و غلبه بر اپورتونیسم و عمود ساختن اتوریته معتقدین تئوری مبارزه بر جنبش کمونیستی و مبارزات خلقها و طبقه کارگر، ورود به عرصه عملی تشکیل ارتش خلق است.

ره آوردهای بی نظیری که از رهگذر حرکت سیاسی - نظامی چریکهای فدایی خلق - که با رستاخیز سياهکل آغاز گردید - اکنون دیگر بوضوح در سراسر خاک و وطنمان قابل رویت است. توده های زحمتکش میهنمان به کاربرد مبارزه مسلحانه واقف شده و کارآیی های موثر آنرا در برابر حاکمیت وابسته به امپریالیسم، در زندگی سیاسی شان و در تجربیات رویارویی شان با ابزار سرکوب رژیم، دریافته اند. مبارزه مسلحانه دیگر اکنون در ابعادی توده ای در سرزمین زیر سلطه مان، علیه امپریالیسم و حاکمیت وابسته به آن زوان شده است. بدین ترتیب پیشتازان مبارزه مسلحانه در سياهکل رسالت تاریخی و بزرگ خود را به انجام رسانده اند و آنچه را که بر اساس اهداف مارکسیستی و انقلابی شان مد نظر داشتند، اکنون با مادیت یافتن مبارزه مسلحانه در جامعه و سرازیر گشتن ایده های مبارزاتی بنیانگذاران تئوری مبارزه مسلحانه در جزئیات زندگی سیاسی توده ها، قابل دسترس تر و نزدیک تر گشته است. اگر قبل از دست یازیدن به مبارزه مسلحانه، چریکهای فدائی خلق حتی حمایت معنوی بالفعل توده ها را نداشتند، بمحض به منصفه عمل در آمدن آن، خلقهای میهنمان و طبقه کارگر با صور گوناگون پشتیبانی و حمایت معنوی خود را ابراز داشتند و به مرور با حرکات بعدی سیاسی - نظامی چریکهای فدائی خلق بود که تبلیغ و ترویج کمونیستی نوین را طبق شرایط مشخص جامعه مان در میان کارگران و زحمتکش شهری و روستائیان عملی نموده و قادر گردیدند با جانفشانی بی دریغشان، چهره واقعی کمونیستها را که با خیانتهای کمیته مرکزی خائن حزب توده ملوث گردیده بود دوباره درخشان تر از گذشته به طبقه کارگر و سایر خلقهای زحمتکش نشان دهند.

حمایت معنوی توده ها از مبارزه مسلحانه و پیشتازان آن از طریق تحول یافتن رابطه طبقه کارگر و خلقهای دیگر با کمونیستها - که در گذشته این رابطه توسط اعمال خیانت آمیز حزب توده منقطع گردیده بود - قابل لمس گردید. مردم دیگر به کمونیستها به چشم خائنین فراری که در مواقع حساس، شهادت ایستادگی در برابر رژیم را ندارند، نمی نگرستند آنها خود می دیدند که چگونه کمونیستهای واقعی خود را فدایی آرمانهاشان مینمایند. آن گونه از جان گذشتگی های حیرت انگیز لازم بود تا مردم به صحت گفتارهای کمونیستها معتقد شده و آنها را لفاظان بی عمل و ترسو نخوانند. چندان نگذشت که دفاع معنوی مردم از مبارزه مسلحانه و فرزندان کمونیست خود، تبدیل به حرکتی مادی در ابعادی تودمآ گردید. دیگر مبارزه مسلحانه تشبیت شده بود. افواج فرزندان انقلابی خلق به زیر پرچمی که رفقا مسعود احمدزاده و پویان برافراشته بودند، گرد میآمدند و با وارد شدن به پروسه مبارزه مسلحانه پیمان خود را با آرمانهای انقلابی طبقه کارگر و زحمتکشان میهنمان بسته و تمام وجود خود را در راه این آرمانها ایثار میکردند. قیام توده ای خلقهای میهنمان علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، مادی شدن مبارزه مسلحانه را در اشکال توده ای عملی ساخت. خلق یکپارچه و مصمم فریاد تنها ره رهایی جنگ مسلحانه را سر میداد. اینک فریادهای طلیعه آوران مبارزه مسلحانه که در سکوت رخوت انگیز سالهای پیشین در شهر و کوه علیه امپریالیسم و حاکمیت وابسته به آن سر داده شده بود، از حلقوم توده های میلیونی خلق با اکویی خاموش نشدنی خارج میگردد. مردم صدای فرزندان کمونیست شان را بی مهابا به گوش یکدیگر میرسانند و خود را آماده یک جنگ تودمآی مسلحانه علیه امپریالیسم مینمودند. بدین صورت مبارزه مسلحانه دیگر وارد مرحله توده ای گردیده بود. مرحله ای که می بایست در آن تشکیل ارتش خلق بمثابه عاجل ترین وظیفه سیاسی - نظامی پيشاهنگان مبارزه مسلحانه درآید.

علاوه بر اینها میراث پایان ناپذیر و ابدی ای که چریکهای فدائی خلق از بدو رستاخیز سیاهکل برای کلیه کمونیستها و روشنفکران انقلابی و از جمله ما هواداران مشی "چفخا - آرخا" باقی نهاده اند، میتواند بمثابة گنجینه ای سرشار و ارزشمند مورد استفاده قرار گیرد. این میراث مملو از آئین های زنده و با طراوت کمونیستی اصیل است. این میراث حاوی شاداب ترین و غنی ترین سنن انقلابی کمونیستی است که برای اولین بار در تاریخ جنبش کمونیستی ایران توسط بزرگان مبارزه مسلحانه در سطحی عالی و ابعادی وسیع بوجود آمد. با اتکاء به این خصائل ویژه پرولتری و حفظ جهت گیری دائمی به سمت اهداف انقلاب ضد امپریالیستی میهنمان بود که چریکهای فدایی خلق در طول سالها موفق شدند در شرایط اختناق و هجوم حاکمیت سرمایه داری وابسته مبارزه بی امان و آشتی ناپذیر خود را تداوم بخشند.

اینک عناصر بی ایمان و ست بنیاد همصدا با همگی اپورتونیستهای رنگارنگ دیگر نغمه پایان بیافتن حیات مبارزه مسلحانه را سر داده اند و با این نغمه شوم و حزن انگیز خود سایر معتقدین راستین مشی مسلحانه را به محفل تاریک و تهی خود دعوت میکنند. ما هواداران مشی مسلحانه از پیشوایان انقلابی خود درسهای لازم را آموختیم و میدانیم که اساسا تا وقتی مبارزه طبقاتی در جامعه وجود داشته باشد، تا وقتی که درگیری ها و کشمکش های میان خلق و ضد خلق جاری باشد، تا وقتی توازن قوای طبقاتی بنا بر چگونگی کیفیت نیروها، گاه به سمت و به نفع طبقات خلق و گاه به سمت و به نفع طبقات ضد خلق سنگینی نماید، مبارزه مسلحانه و از آن رو مشی و تئوری انقلابی آن به تبعیت از این زیر و بمها نیز مدام پائین و بالا خواهد رفت. تصور اینکه مشی مسلحانه بتواند در سراسر پروسه انقلاب ضد امپریالیستی میهنمان در شرایط و موقعیت اوج و اعتلاء بوده و دائما از رشد و قدرت گیری بی وقفه ای برخوردار باشد، تصویرست که در درجه اول حاکی از بدفهمی اولیه ترین قوانین حرکت اجتماعی است و در درجه دوم نشانه دید دکماتیستی نسبت به مشی مسلحانه. در چنین روابط پیچیده و پر تحولی است که ما شاهد غلبه بی چون و چرای مشی مسلحانه بر قوای طبقات ضد خلق و اتوریته خدشه ناپذیر آن بر جنبش کمونیستی هستیم و گاه شاهد تفوق نیروهای ضد خلق و برتری اپورتونیستها بر مشی مسلحانه میباشیم باید معتقدین مشی مسلحانه این آزمایشات تاریخی را اکنون پشت سر بگذارند و از درون روند پر تلاطم و سرشار از حوادث غیر منتظره و تکان دهنده تجربیات ارزشمند و اندوخته هایی غنی که هم بکار عرصه پراتیک آینده شان بخورد و هم مصالح ابتدایی بسط ساختمان تئوریک شان را فراهم آورد، تا نیرو و توان دارند این تجربیات را ببیند و تنها طرفداران صدیق و راستین مشی مسلحانه در این روزها همچنان مدافع پابرجا و بدون تزلزل تئوری مبارزه مسلحانه و مشی انقلابی آن یعنی مشی "چفخا - آرخا" باقی میمانند و از اینکه در شرایط تسلط اپورتونیسم بر جنبش کمونیستی ایران و ضعف بی سابقه مشی مسلحانه، علنا خود را هوادار مشی ظفر نمون مسلحانه اعلام دارند، شرمی به دل راه نمیدهند تنها این قبیل معتقدین تئوری مبارزه مسلحانه هستند که شایسته مقام طرفداری از آن سنن و آئین زنده و باشکوه رفقای اولیه چریکهای فدایی خلق در سیاهکل بود، و همین ها هستند که هیچگاه در اوج سختیها و مصائب مشقت بار و عظیم، تئوری مبارزه مسلحانه و مشی کمونیستی آنرا تنها نمیگذارند.

یکی از آموزشهای ارزنده رفقای شهیدمان در سیاهکل به ما معتقدین تئوری مبارزه مسلحانه، درس پابرجایی راسخانه و عزم و تصمیم خلل ناپذیر در دفاع از آرمانهای پرولتاریا و طبقات زحمتکش میهنمان است که تنها از مجرای پشتیبانی و دفاع از آرمانهای تئوری مبارزه مسلحانه و حمایت بی دریغ و بی قید و شرط از آن امکان پذیر است. مسلما این روزها، روزهای با ارزش و فراموش نشدنی از حیات مشی مسلحانه است. این روزها از آن رو به یاد ماندنی است که در طی آن - سرنوشت آن معدود شبه معتقدین تئوری مبارزه مسلحانه معلوم میگردد. روزهایی که در طی آن، روند گریز ناپذیر تجزیه و پالایش عناصر ناصدق و قلابی، از نیروهای صدیق و راستین هوادار تئوری مبارزه مسلحانه به سرعت انجام میپذیرد و در این پروسه پالایش دهنده و زائل کننده است که مشی مسلحانه میتواند کلیه قوای راستین و بدون نقاب خود را به گرد خویش مجتمع نماید. بکوشیم تا در این فرآیند سخت، با پیگیری بدون انحراف، با دفاع بدون تردید و با پشتیبانی بدون تزلزل از مشی انقلابی مسلحانه، از این آزمایشات سربلند بیرون آمده و لیاقت خود را در طرفداری از مشی ای که رفقای شهیدمان در سیاهکل، پیام آوران اولیه آن بودند به تاریخ و به خلقهای میهنمان اثبات کنیم.

# گرامی باد خاطر و شهدای خلق

# " اقلیت "

## همدوشش اکونومیست‌ها

" اقلیت " ، همدوش اکونومیست‌ها

( قسمت اول )

اعلام موجودیت " اقلیت " در سال ۵۹ و انشعاب آن از سازمانی که خود را " سچفا " می‌نامید ، اغلب نیروها را به این تصور آنی‌کشانید که شاید این ظهور بزرگ ، چاره کار آن انحرافات و مواضع اپورتونیستی‌ای باشد که از لحظه روی کار آمدن حکومت جمهوری اسلامی تا آنموقع ، بر همه اعمال و سیاستهای این رژیم وابسته ، با مهر جعلی ولی فریبنده " خملت دو گانه خرده بورژوازی " و یا " قشریون واپس‌گرا ۰۰۰ " ( کار ۲۵ ) - رنگی خلقی می‌زد .

ولی این ظهور بزرگ که با علنی کردن مبارزه ایدئولوژیک و پرده برداشتن از بحران داخل سازمان مذکور ظاهررا بزرگتر می‌نمود ، دیری نپائید که دو باره جایگاه خود را در قعر همان تحلیل کلیشه‌ای از " موقعیت دو گانه خرده بورژوازی در سازمان تولید اجتماعی " ( کار ۷۴ - مقاله حرفهای کهنه شده منشویکی ) - و تعمیم آن به گل ارگان دولت جمهوری - اسلامی یافت و بدین ترتیب " اقلیت " با اخذ مجدد " خملت دوگانه " خمینی و تبدیل آن به کلیدی جادویی ، به افولسی غمناک سرازیر گردید . پس از آن بود که بر اغلب نیروها معلوم گردید که هنوز " اقلیت " خاطرات " اکثریتی " اش را بطور قطع از یاد نبرده است .

به قول " اقلیت " وجه تمایز او از " اکثریت " عمدتا منحصر به تشخیص و تحلیل از " ماهیت طبقاتی جناح لیبرالها و حزب جمهوری اسلامی " ( کار ۷۴ - همانجا ) بود . ولی مع الوصف هنوز بندهای بسیاری سیاستهای " اقلیت " را با دیپلماسی اپورتونیستی " اکثریت " مربوط میساخت . بندهایی که در راس همه آنها بی اعتقادی به سرنگونی رژیم - جمهوری اسلامی : " اعتقاد نداریم که امروز شعارهای سرنگونی بلا واسطه آنها باید در دستور قرار داد " ( کار ۶۹ - ص ۹ ) رد و نفی در بست تئوری مبارزه مسلحانه ولی سابقه درخشان آنها دست مایه فریب هواداران و توده‌ها قرار دادن و خلاصه چندین دوجین مواضع سیاسی دیگر ، قرار دارد .

" اقلیت " که در آغاز انشعابش حاضر بود سوکند یاد کند که اختلافش با " اکثریت " صرفا بر سر تحلیل از مساهیست طبقاتی دولت دور می‌زند که " عمدتا بصورت اختلاف میان کمیته مرکزی و هیئت تحریریه سابق کار انعکاس یافست " ( کار ۶۱ ) - پس از تجلی پر هیاهویش با ارائه دوباره همان تحلیلهای پیچاپیچ و مبهم ولی اینبار البته نه در سایه مرحمت " خرده بورژوازی واپس‌گرایی که هنوز از اشکال تولیدی دوران طلوع سرمایه داری کنده نشده است " ( ضمیمه کار ۲۵ ) - بلکه در لفافه پر زرق و برق سازش خمینی با " لیبرالها و سران حزب جمهوری اسلامی " ( کار ۷۴ ) مجددا از " گرایشات ضعیف ضد امپریالیستی " ( کار ۶۱ - ص ۸ ) - رژیم سر در آورد . و در این میان بندبازیهای خمینی بمثابه " مصلح اجتماعی " ( کار ۷۴ - ص ۳ ) بود که گر چه " بظاهر قدرت واقعی در دست اوست ، اما بواقع این قدرت ظاهریست " ( همانجا ) - به مدد تئوریک‌کسانی آمد که قبلا همین ساز را جهت مبهم‌گذاردن سیاستهای سازشکارانه شان ولی در کسوت " قشریون واپس‌گرا ۰۰۰ " همراه با " اکثریتی‌ها " یکجا مینواختند . با این‌پیش در آمد " اقلیت " ، آب پاکی بر روی دستان آندسته از هوادارانی ریخت که از " اقلیت " منشعب ، " اقلیتی " ، منبعث آرزو کرده بودند . هنوز هواداران " اقلیت " یاد بود رویای تسخیر " مجلس خبرگان " و فتح کرسی‌های افشاگرانه ! آنرا توسط

**زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است !**

" سچفا " از خاطر نبرده بودند و هنوز تلخی ناکامی خوش خیالیهای هوادارانشان از امکان کسب کرسی نمایندگی در شرایط تحت سلطگی بر کامشان مانده بود که " اقلیت " با فاصله نه چندان دور از مقطع انشعاب ، افتخار فتح الفتوح دیگری را " بر اعتبار و حیثیت سازمان چریکهای فدایی خلق " ( کار ۶۱ ) افزود . ایندفعه آن " اعلامیه های افشاگری " ( همانجا ) " دانشجویان پیرو خط امام " بود که زینت بخش و موید انکار ناپذیر " مواضع انقلابی سازمان مس " ( همانجا ) شدند . بر این اساس " اقلیت " خیلی ساده " اعلامیه های افشاگری " با اصطلاح " دانشجویان پیرو خط امام " و در واقع آموزش دیدگان خط پنتاگون را بر سر لوحه کارنامه زرین ؟ مبارزاتی اش قرار داد . البته نباید حق را نادیده گرفت و اذعان داشت که " اقلیت " پس از ختم غائله این فتح الفتوح بود که بهر حال فهمید اندیشه " همراهی با توده ها " از طریق " شرکت فعال و آگاهگرانه ما در انتخابات " ( کار مرداد ماه ۵۸ ) - مجلس خبرگان ، کابوسی عیث بیش نبوده است . با این تفاوت که تعبیر واقعی این اندیشه مجازی برای " اقلیت " ۲ سال تمام طول کشید و آنگاه تازه پس از آن بود که فهمید تشکیل مجلس دیگری در همان شرایط ولی تحت نام " مجلس شورای اسلامی " و تبلیغ و تهییج توده ها در " شرکت فعال و آگاهگرانه " در آن دیگر " همراهی با توده ها " خوانده نمیشود . اما دیگر واقعا دیر شده بود ، حتی عقب مانده ترین توده های توده های توده ها " اقلیت " میخواست با شرکت در " مجلس خبرگان " به آنها نشان دهد که " قانون اساسی محصول قیام شکوهمند مردم میبایست چه مضمون و محتوایی داشته باشد " ( همانجا ) - اینک میدانستند که " مجلس شورای اسلامی " ، " نمایش مضحکتر " یست ( کار ۸۳ ) که هیئت حاکمه از کسره پسر - خوانده اش یعنی " مجلس خبرگان " بیرون کشیده است . " اقلیت " دیگر نمیتوانست با کشف بزرگش مبنی بر " یک سال پس از تسخیر لانه جاسوسی سرانجام پرده ها بکنار زده شد و نمایش مسخره و مضحکی را که هیئت حاکمه برای فریب توده ها آغاز کرده بود با نمایش مضحک تر در مجلس شورای اسلامی به پایان رسید " ( همانجا ) - وانمود سازد که تنها سازمان سیاسی ای بوده است که در همه وقایع و رویدادهای مهم سیاسی جامعه مواضعی انقلابی و درست داشته است . " اقلیت " از " تسخیر لانه جاسوسی " نیز سخن میگوید ، اجازه دهید قدری راجع به مواضع عملی واقعی او در اینمورد نیز به بحث بپردازیم . ولی قبل از آن یک نتیجه گیری از این مختصر ضروریست .

چه هنگامی که " اقلیت " همدوش با " اکثریت " محلل سیاست سازشکارانه " همراهی با توده ها " و یا " اعتماد آمیخته به امید توده ها نسبت به حاکمیت " گردید و چه هنگامی که با توپ و تشر " مجلس شورای اسلامی " را از قماش " تسخیر لانه جاسوسی " دانست ، در ماهیت امر هیچکاری نکرد جز دنباله روی صرف از حرکات خود بخودی توده ها تنزل دادن سیاست خویش تا سطح ذهنیت ناآگاهانه عقب افتاده ترین توده های توده های شیفته ژست انقلابی نمای حکومت جمهوری اسلامی شده بودند . بدین طریق " اقلیت " در هر دو این مقاطع : " بطور غیر فعال خود را با جریان خود بخودی هماهنگ ... ساخت " ( چه باید کرد - تاکید از لنین است ) و به مصالحه جویی با سیاستهای رژیم - مکار پرداخت .



#### " اقلیت و غائله مضحک سفارت امریکا (تسخیر لانه جاسوسی)

بررسی مواضع واقعی " اقلیت " در قبال مسئله تسخیر سفارت ، آن زمان که هنوز با لعاب " اکثریتی ها " آغشته بود نیز جلوه نمایان دیگر یست از کرنش بی قید و شرط او در برابر سیاستهای امپریالیستی رژیم و به کجراه - کشانیدن مبارزات توده ها .

در واقع ندامت " اقلیت " از جریان شرکت در راهپیمایی بسوی سفارت یکسال بعد ، پس از اینکه ظاهرا با " اکثریتی ها " وداع کرده بود ، بطرز شرمگینانه ای ابراز گشت . یکسال طول کشید تا " اقلیت " اعتراف کند آن نیروهایی که در جریان تسخیر سفارت " هنوز تحت تاثیر تئوریهای مشعشعانه کمیته مرکزی قرار نگرفته بودند " ( کار ۱۱۹ - ص ۱۹ - مقاله در باره مجلس موسسان ) - خواستند تا از این رهگذر " آگاهی و سازمانیابی پرولتاریا و متحدینش را ارتقا دهند " ( همانجا ) . بدینصورت " اقلیت " تلاش نمود تا مواضع سازشکارانه اش را در قبال سفارت در هاله ای از ابهام بپوشاند و وانمود سازد که گویا همه آن هم گامی های عملی با " اکثریتی ها " در مورد سفارت ، نه بخاطر " تقویت جریان ضد امپریالیستی درون حاکمیت " ( همانجا ) ، بلکه به جهت " آگاهی و سازمانیابی پرولتاریا " صورت گرفت . ولی ... ضد و نقیض گویی های او حتی پس از گذشت زمان درازی از ختم غائله سفارت ، مشت او را در

برابر چشمان همه باز کرد .

پس از وداع با " اکثریت " بود که " اقلیت " صراحتاً اظهار داشت " هیئات حاکمه مسئله گروگانگیری را وسیله‌ای برای کنترل مبارزات تودمها ، کنترل مبارزات واقعا ضد امپریالیستی - دموکراتیک کارگران و دهقانان ۰۰۰ قرار داده است . " ( کار ۸۳ - آبان ۵۹ ) مع الوصف وقتی " اقلیت " پس از چندی خاطرات دوران همراهی اش را با " اکثریت " به ذهن آورد ، نتوانست اندوه ناشی از کف دادن " وجه ضد امپریالیستی مبارزه " را در دوره مذکور پنهان سازد . لذا به هر ترتیب شده به تئوریزه کردن آن پرداخت : " در مقطع تسخیر سفارت تا آزادی گروگانها علیرغم اهداف حاکمیت وجه ضد امپریالیستی مبارزه عمده شد و نیروهای انقلابی ( بویژه آن نیروهای انقلابی سازمان که هنوز تحت تاثیر تئوریهای مشعشعانه کمیته مرکزی قرار نگرفته بودند و مبارزه را بقصد تقویت جریان ضد امپریالیستی درون حاکمیت رها نکرده و پشت کردن بخلق را تئوریزه نکرده بودند ) ۰۰۰۰۰ " ( کار ۱۱۹ - همانجا ) - ( تاکیدهها از ماست ) " اقلیت " در اینجا از حضور " جریان ضد امپریالیستی درون حاکمیت " بمشابه عامل راه اندازی حرکت سفارت نام می‌برد . و با این صورت اساساً تسخیر سفارت را حرکتی ضد امپریالیستی تعبیر میکند . حال آنکه یکسال قبل از ایراد چنین توجیحات تئوریکی وقتی قصد داشت " برده نمایش مبارزه ضد امپریالیستی حاکمیت " ( کار ۸۳ ) - را از هم بدرد ، آنگاه که حتی عقب مانده ترین توده ها نیز بر ماهیت واقعی جریان اشغال سفارت آگاه شده بودند ، همراه با این جریان خودبخودی البته با یکسال تاخیر ناشی از خواب آلودگی سیاسی فهمید که جریان گروگانگیری وسیله‌ای جز " برای کنترل مبارزات توده ها " ( کار ۸۳ ) نبوده است .

آیا " اقلیت " واقعا دچار خطای تئوریک میشود و یا این آشفته فکری آشکار بازتاب گرایشات عملی خاصی است که گاه از یک رویداد سیاسی طراحی شده توسط امپریالیسم تحت عنوان " برخی اقدامات ضد امپریالیستی " ( کار ۶۱ - خرداد ۵۹ ) رژیم جمهوری اسلامی نام می‌برد و گاه آنرا تا سر حد یک حرکت ضد انقلابی که بمنظور " کنترل مبارزات تودمها " طراحی شده ، تنزل میدهد و چند صباح دیگر آنرا جزو حرکات ضد امپریالیستی " جریان ضد امپریالیستی درون حاکمیت " ( کار ۱۱۹ - تیر ماه ۶۰ ) دانسته و آنرا تا سطح " تغییر و تحولاتی که مستقل از اراده پیشرو صورت می‌پذیرد " ( همانجا ) - ارتقاء میدهد ؟ برآستی این ایده ها همان افعال اکونومیستهای معاصر لنین در روسیه نیست که اینبار در لباس شوالیه‌های " اقلیت " در صحنه ظاهر میشود ؟

حقیقت را بخواهیم " اقلیت " هنوز هسته نحوه نگرش " اکثریتی " را به دور نینداخته است و گر چه با پساهای " اقلیتی " در صحنه سیاسی جامعه ظاهر میشود ولی کماکان با مغز " اکثریتی " میانبدشود . ادامه میدهیم . ۰۰۰۰۰ در مقطع سفارت " اقلیت " در شرایطیکه هنوز دوشادوش " کمیته مرکزی " و زمینه سازمانی واحدی گام برمیداشت ، بجای برگزیدن شیوه انقلابیونی که " پشت کردن بخلق را تئوریزه نکرده بودند " ، ترجیح داد شیوه کسانی را برگزیند که با دشمنان خلق مصالحه مینمایند . لذا به تقلید مقلان نظار " دانشجویان پیرو خط امام " و به تبعیت از " جریان ضد امپریالیستی درون حاکمیت " ، هماهنگ با این جو مصنوعی ضد امپریالیستی ، آتش بیار معرکه رژیم گسردید . افشای مهرهای مورد غضب رژیم امثال مراغهای ، بازرگان و امیر انتظام از جمله افشاگریهایست که با آنها " اقلیت " در گرم تر کردن تنور " جریان ضد امپریالیستی درون حاکمیت " ، به قدر کافی کوشش بخرج داد . ( اگر چه اکنون " اقلیت " مدعی است که توانسته است مستقل از سیاستهای " کمیته مرکزی " در آن اوقات ، آگاهی و سازمانیابی پرولتاریا و متحدینش را ارتقاء " دهد ولی بعداً خواهیم دید که چگونه )

www.ir-arc.com

### " اقلیت " و مبارزه ضد امپریالیستی

" اقلیت " درک خود را از مبارزه ضد امپریالیستی بدینگونه بیان میکند : " به اعتقاد ما انقلاب ضد امپریالیستی دموکراتیک ما سه وجه کاملاً بهم پیوسته و جدایی ناپذیر دارد : دموکراتیک ( برای تامین حقوق و آزادیهای سیاسی دموکراتیک دموکراسی سیاسی ) ، ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری که در هر مقطع و مرحله بسته به تغییرات و تحولاتی که مستقل از اراده پیشرو صورت می‌پذیرد یکی از این سه وجه عمده میشود و دیگر وجوه را تحت الشعاع خود قرار میدهد " ( کار ۱۱۹ - ص ۱۹ - تیر ماه ۶۰ - تاکیدهها از ماست )

این تئوری پردازی " اقلیت " از روند انقلاب ضد امپریالیستی خلقهای میهنمان چیزی جز کلیشه برداری ناشیانه

از تز " هرم تضاد " شهید جزئی نیست . که البته در همین جریان قیام ۲۲ بهمن ماه بطور کلی فرمالیستی بودن آن ثابت گردید . با این تفاوت که اگر مبنای مرحله‌ای کردن پروسه مبارزات ضد امپریالیستی در ایران توسط شهید جزئی عمدتاً یکی از تضادهای فرعی موجود در جامعه و جایگزینی ذهنی آن بجای تضاد اصلی بود ، در نزد " اقلیت " مرحله بندی مذکور به همین تز عوام پسندانه هم مجهز نیست . اگر چه " اقلیت " مبنای عینی عمده شدن یکی از این " سه وجه " را " تغییر و تحولاتی " میداند که " مستقل از اراده پیشرو صورت میپذیرد " ، ولی وقتی قصد دارد بطور مشخص به اثبات نظریه خویش پرداخته و از فاکتها و نمونه های واقعی و زنده استفاده کند ، بطرز آشکاری اگونومیسم خود را عریان میسازد .

" اقلیت " برای اثبات تز خود نمونه‌ای را نشان میدهد که بیش از پیش منظره خنده‌داری را به نظریاتش میبخشد :

" مثلاً از مقطع تسخیر سفارت تا آزادی گروگانها علیرغم اهداف حاکمیت وجه ضد امپریالیستی مبارزه عمده شد (۰۰ کار

۱۱۹)

ما در اینجا فعلاً عبارت " علیرغم اهداف حاکمیت " را چندان جدی تلقی نمیکنیم زیرا میدانیم که " اقلیت " خود تسخیر سفارت را زمانی جزو " برخی اقدامات ضد امپریالیستی " حاکمیت خواند . لذا هر هدفی که حاکمیت از تسخیر سفارت داشته است ، از نظر " اقلیت " بهر حال اقدامی ضد امپریالیستی بوده است . ولی در همین مطلب چهره واقعی " اقلیت " به نحو بارزی آشکار میگردد . طراحی مکارانه و امپریالیستی تسخیر سفارت که فقط برای " کنترل مبارزات واقعا ضد امپریالیستی - دموکراتیک کارگران و دهقانان " تدارک دیده شده بود : از طرف " اقلیت " تا سطح رویدادهای عینی بزرگ تاریخی از قبیل قیامهای توده‌ای ، و انقلابات اجتماعی - سیاسی ارتقاء داده شده و ارج گذارده میشود و قانونمندی پیدایش و تکوین آن با این قبیل حوادث تاریخی یکسان گرفته میشود . با این دیدگاه بغایت انحرافی است که " اقلیت " بخود اجازه میدهد تا " مقطع تسخیر سفارت تا آزادی گروگانها " را جزو آندسته از " تغییر و تحولات سیاسی - اجتماعی " ای بداند که " علیرغم اهداف حاکمیت " و " مستقل از اراده پیشرو " وجه ضد امپریالیستی مبارزه را عمده نموده بود . اساساً اگر بخواهیم مجموعه نظرات و مواضع عملی " اقلیت " را در رابطه با گروگانگیری مورد بررسی قرار دهیم : چیزی جز سردرگمی و آشفتگی ذهنی عاید ما نمیشود . اگر در یکدوره از شکل گیری نظریات " اقلیت " ، او معتقد میشود که جریان سفارت : " برای کنترل مبارزات توده‌ها " بوده است ، در جایی دیگر همان طرح امپریالیستی را " تغییر و تحولات سیاسی - اجتماعی تاریخی " ای میداند که قادر است با تاثیرات خود مبارزات توده‌ها را نه کنترل بلکه به مجرای دیگر ، مجرای ضد امپریالیستی اش هدایت نماید .

تسخیر سفارت را مشمول " تغییر و تحولاتی که مستقل از اراده پیشرو صورت می‌پذیرد " دانستن ، جزو آن مقدمات لازمی بود که " اقلیت " بعداً بتواند با اتکاء به آن ، سیاست جدید خود را که اینبار قرار بر اینستکه در آرایش " پیش بسوی تشکیل مجلس موسسان " ظاهر گردد ، تئوریزه نماید . در حقیقت از " پیش بسوی شرکت در مجلس خبرگان " تا " پیش بسوی تشکیل مجلس موسسان " کمتر از سه سال نمیگذشت در حالیکه " اقلیت " این پروسه سه ساله را کاملاً وارونه پیمود پایه نظری سه شقه کردن پروسه انقلاب ضد امپریالیستی در ایران از سوی " اقلیت " بر این اساس قرار گرفته است که قبل از هر چیزی تسخیر سفارت که حرکتی برنامه ریزی شده و ساخته دست جیره خواران پنتاگون بود ، حرکتی عینی و مستقل از تاثیرات اراده اشخاص در نظر گرفته شود . بر این مبناست که " اقلیت " از " مقطع تسخیر سفارت تا آزادی گروگانها " را پروسه ای میپندارد که " مستقل از اراده پیشرو " صورت گرفته و لذا امکان دخالت و اعمال نفوذ در مسیر حرکت آن از طرف پیشرو وجود ندارد .

بدین ترتیب است که " اقلیت " ضمن تبرئه خود از تنزل یافتن تا سطح مبارزات قلبی " دانشجویان پیرو خط امام " و تمجید و تحسین " جریان ضد امپریالیستی درون حاکمیت " ، آب پاکی بر روی یکی از سیاستهای فـرینـسـده سیاستمداران امپریالیسم ریخته و آنرا نیز به منزلت مستقل و عینی بودن می‌آراید .

تمام مطلب در اینجا است که نیروهای انقلابی در آن مقطع چگونه میتوانستند بر این جریان امپریالیستی فائق آمده و بجای هماهنگی با جریان خود بخودی روز به ایجاد انحراف در مسیر آن ورزیده و توده‌های مشتاق مبارزه علیه امپریالیسم

را به عرصه ای هدایت نمایند که خود تدارک دیده باشند ، نه " جریان ضد امپریالیستی درون حاکمیت " . تنها بدین صورت بود که همین باصطلاح تحولی که " مستقل از اراده پیشرو صورت " پذیرفت ( بهتر است بگوئیم مستقل از خواست پیشرو و دور از منافع پرولتاریا و سایر زحمتکشان صورت پذیرفت ) میتوانست با احیای پراتیک فعال و مستقل انقلابی توسط نیروهایی چون " اقلیت " نه تنها تحت اراده پیشرو در آید ، بلکه اساسا این طراحی ضد انقلابی را در نطفه عقیم گذارد . در آنصورت دیگر لزومی نداشت که " اقلیت " پس از دو سال ( تیر ماه سال ۶۰ ) به بهانه " تشکیل مجلس موسسان " انحرافات گذشته اش را تئوریزه نماید . امروز " اقلیت " در پس عبارات ظاهرا مارکسیستی ای چون " تغییر و تحولاتی که مستقل از اراده پیشرو صورت میپذیرد " سگر گرفته و امیدوار است که بتواند کرنش خود را در برابر جریان خود بخودی به زانو در آورد . همان کاری که زمانی اکونومیستهای روسیه با اشاره به يك اصل درست مارکسیستی مبارزات اقتصادی کارگران را تابع مبارزات سیاسی میدانستند و حرکات آنها را از هر گونه عمل فعال انقلابی تهیی میساختند .

اکنون ببینیم فاکتورهای واقعی ای که از نظر " اقلیت " ، مقطع " تسخیر سفارت تا آزادی گروگانها " را از نقطه نظر وجه ضد امپریالیستی مبارزه ، عمده نموده بود از چه قرار است : " اشاره به قدرت گیری شوراها ، مصادره کارخانجات ، ملی کردن آنها و سایر سرمایههای امپریالیستی و زمینهای بزرگ زمینداران و بطور کلی بسط اقدام مستقیم کارگران و دهقانان " ( کار ۱۱۹ - همانجا )

\*\*\*\*\*

نمونههای فوق را " اقلیت " جزو دستاوردهای " آن نیروهای انقلابی سازمان " میدانند که در مقطع تسخیر سفارت قادر گردیدند با " تعمیق این وجه از مبارزه " بدست آورند . در اینجا نمیخواهیم به محتوی واقعی ادعاهای فوق بپردازیم که آیا واقعا این اعمال حاصل کار " آن نیروهای انقلابی سازمان " بوده است که با سکوتی توطئه آمیز طی بیش از یکسال بر اعمال " کمیته مرکزی " صحنه گذارند و یا دستاورد اعتلاء مبارزات خود بخودی تودهها ؟ زیرا وقتی از " مصادره کارخانجات ، ملی کردن آنها ... " سخن گفته میشود بلافاصله این سؤال مطرح میشود که با اتکاء به کدام نیروی مادی سازمان یافته و با کدام زور منسجم و متشکل این دستاوردها بدست آمده است ؟ بین آنچه که تودهها در طی پروسه مبارزات خود بخودی و غیر متشکلشان بدست میآوردند با آنچه که نیرویی مسلح و سازمانیافته در طی پروسه مبارزاتی اش بدست میآورد ، تفاوت بسیار است . آنچه امروز " اقلیت " پشتوانه عینی تز مبارزه ضد امپریالیستی در ایران قرار داده است همان تمایلات ناخودآگاهانه تودهها که در طی حرکات تودههای خود بخودیشان بارها ابراز نمودند ، میباشد . در آن دوره تودهها خواستار تشکیل شوراها و واقعی شدن گردیدند و در این راه نیز مبارزات بسیاری را انجام دادند ولی دیدیم که بهترین و تودههای ترین شکل دهقانی ترکمن صحرا چگونه تار و مار گردید . و اینهمه درست قبل از آنکه " اقلیت " موفق به کشف عمده شدن " وجه ضد امپریالیستی مبارزه " بشود ، اتفاق افتاد . کارگران خواستار ملی کردن کارخانجات و مصادره سرمایههای امپریالیستی به نفع انقلاب بودند ، ولی دیدیم که چگونه توسط همان رژیمی که با تسخیر سفارت دست بسسه " اقدام ضد امپریالیستی " زده بود ، در بطن و بحیوبه مبارزاتشان تار و مار گردیدند . این حرکات تودههای از خیلی پیش از " مقطع سفارت تا آزادی گروگانها " آغاز شده بود و در واقع تسخیر سفارت درست در اوج اعتلاء مبارزات ضد امپریالیستی خلق انجام پذیرفت . این اقدامات جسورانه تودهها نه منحصر به مربوط به دوران تسخیر سفارت و نه مربوط به زمانی بود که " اقلیت " از خواب خرگوشی سه ساله اش برخاسته بود و کورمالانه قصد داشت جهت تز " پیش بسوی تشکیل مجلس موسسان " ، بحمل تئوریک عوام پسندی تهیه کند ، بلکه اساسا از همان آغاز نطفه بندی قیام ۲۲ بهمن ۵۷ ، حرکات ماهیتا ضد امپریالیستی تودهها بروز نمود و هنوز هم ادامه دارد .

اکنون ببینیم چه شرایطی از نظر " اقلیت " ، " وجه دموکراتیک انقلاب ضد امپریالیستی " را عمده مینماید : " روند تسخیر انحصاری قدرت در مقطع شروع کار مجلس شورای اسلامی . بمراحل نهایی خود نزدیک میشود . و از آن زمان است که حزب میگوید کلیه اهرمهای قدرت دولتی را ( مجریه و قضایی ) بانحصار خود در آورد و نه تنها کلیه حقوق و آزادیهای دستاورد قیام را - که بمراتب بیشتر و بیشتر از قدرت تحمل بورژوازی بود - بلکه همان حداقل آزادیهای را که بورژوازی نیز تحمل مینمود از تودهها بگیرد . نتیجه آن بود که لازمه شکل و آگاهی پرولتاریا ( آزادیهای سیاسی ) شدیداً محدود میشود . در چنین شرایطی بود که وجه دیگر مبارزه یعنی مبارزه برای تامین حقوق و آزادیهای دموکراتیک عمده شد . " ( کار

( ۱۱۹ - همانجا )

بخاطر داریم که در آغاز بحث " در باره مجلس موسسان " ، " اقلیت " وجوه انقلاب ضد امپریالیستی میهنمان را آنقدر بهم فشرد ه و مرتبط و ارگانیک میدید که کلیت آنها را " کاملاً بهم پیوسته و جدایی ناپذیر " میخواند . ولی اکنون در می‌یابیم که چقدر " اقلیت " دچار فراموشکاری شده است به نحوی که چند سطر بعد همین پروسه مبارزات پیوسته و جدایی ناپذیر توده‌ها از نقطه نظر محتوی دموکراتیک و ضد امپریالیستی اش ، مجدداً به پروسه متفرق و چند گانه‌های متبدل میشود که گاه وجه دموکراتیک آن جلوتر از سایر وجوه حرکت میکند و گاه وجه ضد امپریالیستی مستقلاً از جنبه‌های دیگر عمده میشود . دیدگاه اکنومیستی " اقلیت " اینبار هم پس از وقایع جنایت با رژیم جمهوری اسلامی در خرداد ماه سال ۶۰ ، هماهنگی و دنباله روی خود را با حوادث خود بخودی روز به نوعی دیگر حفظ مینماید . اکنون ( تیر ماه سال ۶۰ ) که حاکمیت جمهوری اسلامی در ارائه ماموریت ویژه‌اش میکوشد از طریق سلب قدرت کردن از مهرهای زائد و مستعمل امپریالیسم هر چه بیشتر ارگان سرکوب دولتی را یکدست نماید تا بهتر بر جنبش رو به اعتلاء توده‌ها فاشق گردد - بنی صدر را از فرماندهی کل قوا و ریاست جمهوری خلع نموده ، بازرگان را از برگزاری میتینگ در میدان فردوسی منع مینماید - " اقلیت " این رویدادها را به حساب آزادی کشی در جامعه و سلب " حقوق و آزادیهای دستاورد قیام " گذارده و معتقد میشود که اکنون دیگر دوره عمده شدن " وجه دموکراتیک " مبارزات توده‌هاست . بلی کلیه کشاکشهای درونی حاکمیت جهت غلبه کردن بر جنبش توده‌ها و تحکیم نمودن هر چه وسیعتر و عمیق تر سلطه امپریالیستی ، معیار عمده شدن " وجه دموکراتیک " مبارزات توده‌ها از طرف " اقلیت " خوانده میشود .

آنگاه که " اقلیت " قصد دارد " جنبه دموکراتیک " مبارزات توده‌ها را در جامعه برجسته سازد ، صرفاً دیدگاه خود را به آندسته از وقایعی که به نحوی با مسائل آزادی کشی و انحصار طلبی حزب جمهوری اسلامی مربوط است ، محدود مینماید . در این رابطه از نظر " اقلیت " سایر مبارزات توده‌ها که در عرصه کارخانجات و مراکز تولیدی روی میدهد و همزمان با این وقایع در جامعه جاری بوده است ، دارای محتوی ضد امپریالیستی نیستند . و آنگاه که میخواهد باصطلاح " وجه ضد امپریالیستی " مبارزات خلق را ممتا ز نماید ، تنها با اشاره به " مقطع سفارت تا آزادی گروگانها " قضیه را فیصله می‌بخشد .

واقعیت اینست که کلیه رویدادهای سیاسی جامعه و مبارزات توده‌ها بجز جنبه ضد امپریالیستی دارای هیچگونه محتوای دیگری نیستند و تا وقتی تضاد اصلی جامعه ما ، تضاد خلق با امپریالیسم میباشد ، هر گونه حرکتی مهر چنین تضادی را بر پیشانی خود دارد . اینکه در نزد " اقلیت " دعوی بنی صدر با حزب جمهوری اسلامی بصورت شعار مبارزه با انحصار طلبی و مبارزه در راه آزادیهای دموکراتیک در جامعه تجلی مینماید ، امریست که مربوط به درک او از عملکرد و نقش واقعی تضاد مذکور در جامعه دارد . ولی چه کسی نمیداند که درست همزمان با این کشمکش ها قوای نظامی و پاسداران سرکوبگر چگونه تهاجمات خود را علیه مبارزات خلق کرد متمرکز تر نموده بودند و درست در همان دوران بود که در تهران و سایر شهرستانها مبارزات توده‌ها و هواداران نیروهای سیاسی با شقاوت تمام سرکوب میگردد . این مبارزات و این حرکات توده‌های وسیع بیش از آنکه متأثر از جو انحصار طلبی حزب جمهوری اسلامی باشد و قبل از آنکه بخاطر مبارزه با انحصار طلبی و آزادی کشی حزب انجام گیرد ، تنها بمنظور مبارزه با کلیت حاکمیت جمهوری اسلامی و مبارزه با سلطه امپریالیستی انجام پذیرفته است . در این میان کشمکش های درونی حاکمیت و جار و جنجالهای بی‌محتوی بنی‌صدر بر سر آزادی طلبی ، تنها مجال داد تا توده‌ها خشم و کینه انبوه خود را از حاکمیت ، از طریق کانال مذکور خالی نمایند . اساساً وقتی " اقلیت " با عمده کردن مقطعی از پروسه مبارزات ضد امپریالیستی توده‌ها یکی از " سه وجه : دموکراتیک ، ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری " را نسبت به سایر وجوه جلوتر میاندازد ، در واقع در پروسه مبارزات آنها شکساف ایجاد نموده و نشان میدهد که نتوانسته است درک مارکسیستی ای از وظایف خویش بدست آورد . زیرا همانگونه که این عناصر درونی انقلاب میهنمان " کاملاً بهم پیوسته و جدایی ناپذیر " هستند ، بهمان طریق نیز تجلی واقعی آنها در جامعه و لپذا وظایف پیشاهنگ نسبت به آنها ، بهم پیوسته و مرتبط میباشد . چه کس میتواند منکر این قضیه بشود که مبارزه مسلحانه توده‌های خلق کرد بهمان اندازه که در راه کسب آزادیهای سیاسی است ، همانقدر نیز ضد سرمایه داری و ضد امپریالیستی است ؟ چه کس میتواند مبارزات کارگران را بخاطر تشکیل شوراهای و حرکات دهقانان را بخاطر کسب



حقوق از دست رفته شان در ترکمن صحرا ، سیستان و بلوچستان ۰۰۰ در حالی ضد امپریالیستی بخواند که مثلاً فاقد جنبه دموکراتیک بوده است ؟ همانگونه که وظایف سوسیالیستی و دموکراتیک پیشاهنگد پرولتاریا در روسیه در ارتباط محکم با یکدیگر قابل اجرا بود زیرا مبارزات سوسیالیستی کارگران مربوط به درک آنها از حکومت مطلقه و مبارزات - دموکراتیک آنها منوط به درکشان از نقش سرمایه داران در جامعه بود ، بهمانصورت نیز مبارزه ضد امپریالیستی - خلقهای میهنمان در رابطه محکم و همه جانبه با اهداف آزادیخواه آنها انجام می پذیرد لنین در اینمورد میگوید :

" وقتی ما ثابت میکنیم که پرولتاریا ، که رهبریش در مبارزه طبقاتی - سوسیال دموکراسی است ، مبارز پیشقدم - دموکراسی روس است ، بیک عقیده شایع و بی نهایت عجیبی بر میخوریم حاکی از اینکه گویا سوسیال دموکراسی وظایف سیاسی و مبارزه سیاسی را به عقب میاندازد . بطوریکه دیده میشود این عقیده کاملاً نقطه مقابل حقیقت است . " ( وظایف سوسیال دموکراتهای روس - تاکیدها در همه جا از ماست )

لنین در رابطه باکسانی که در روسیه بین وظایف سیاسی و وظایف مربوط به دموکراسی شکاف ایجاد نموده و یکی را بر دیگری مقدم میشمردند بدینگونه مسئله را مطرح میکند که این طرز تلقی نادرست ناشی از : " عدم درک این موضوع که جمع کردن مسائل اقتصادی و سیاسی با فعالیت سوسیالیستی و دموکراتیک در یک واحد کل و در یک مبارزه واحد طبقاتی پرولتاریا ، باعث ضعف جنبش دموکراتیک یا مبارزه سیاسی نمیشود ، بلکه باعث تقویت آن میگردد . " است . ( همانجا ) بدین صورت است که مبارزات سوسیالیستی و دموکراتیک ( بخوان : مبارزات ضد امپریالیستی و دموکراتیک ) کارگران میهنمان و سایر خلقهای ستمکش جهت بدست آوردن آزادیهای سیاسی و حقوق اجتماعی شان تنها " در یک واحد و در یک مبارزه واحد طبقاتی " قابل تبیین بوده و پیشاهنگد با چنین ادراکی قادر است این مبارزات را رهبری نماید . اگر شهید جزئی توانست با تز " هرم تضاد " خود " مبارزه واحد طبقاتی " و ضد امپریالیستی خلقهای میهنمان را با مرحله - بندیهای کاملاً ذهنی ، این خدمت را به جنبش کارگری میهنمان بکند که بزرگترین و با نفوذ ترین سازمانش را بدست اپورتونیستهای بسپارد که بعداً با اتکاء به همین ایدهها " اکثریت " زمینه رشد پیدا کند ، اکنون " اقلیت " بسا به اصطلاح تکامل - همان دیدهها ، محلل تاریخ شده است . " اقلیت " به خیال خویش ، " ایستگاه " اول ( نفی دیکتاتوری از هر نوعی ) را پشت سر " ( کار ۱۱۹ - همانجا ) - گذارده است . ولی معلوم نیست که چرا باز هم پس از عبور از " ایستگاه اول " ، وجه دیگر مبارزه یعنی مبارزه برای تامین حقوق و آزادیهای دموکراتیک عمده شد ؟

طرح شعار " پیش بسوی تشکیل مجلس موسسان " از طرف " اقلیت " قبل از آنکه بر اساس حساب روی طبقاتی که واقعا در کشور فعالیت مینمایند و بحکم تاریخ در مناسبات متقابل معینی قرار گرفته اند " باشد ( لنین - وظایف سوسیال ۴۰۰ ) به دنباله روی از جریانات روزمره و خود بخودی جامعه و بقول خود " اقلیت " - " تحت فشار شرایط و مبارزه تودهها " ( همانجا ) انجام پذیرفت . بهمین مناسبت هم دیدیم که " اقلیت " هنوز " ایستگاه اول " را پشت سر نگذارده ، و به " خوان دوم " نرسیده است که " جمهوری بورژوازی مبتنی بر مجلس موسسان " او با پرواز " سردمدار لیبرالها " به پاریس بر روی کاغذ ماند .

در حقیقت این دید استراتژیک " اقلیت " نبود که شعار " پیش بسوی تشکیل مجلس موسسان " را از ضروریات انقلاب ضد امپریالیستی میهنمان اخذ نمود ، بلکه همانگونه که خود در مورد " لیبرالها " میگوید ، " تحت فشار شرایط و مبارزه تودهها " به چنین شعاری تن داد . " اقلیت " که نمیخواهد مثل آن " چپهایی " باشد که " معتقدند باید در یک حرکت و در همان اولین گام ایستگاه نهایی را تسخیر نمود " ( کار ۱۱۹ - همانجا ) ، در شرایطیکه تودهها از مدتها پیش خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی بوده و آنرا در کلیه اعمال و حرکاتشان آشکارا نشان میدادند ، با پایه گذاری " ایستگاه جمهوری بورژوازی مبنی بر مجلس موسسان " ( همانجا ) - حرف آن راستی را تبلیغ نمود که حرف اولشان را در پایان ماجرا میگویند . دیدگاه اکنومیستی " اقلیت " آنقدر منسجم و تکامل یافته است که در هر شرایط از مبارزات تودهها ، قادر است چندین صفحه را در توصیف محاسن " حرکت با تودهها ۰۰۰ البته در تجربه مستقیم تودهها " ( همانجا ) سیاه کند تا مبادا این دنباله روی بیکرانیش از وقایع روز آشکار گردد .

زمانی که لنین در باره جمعبندی علل شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و در پاسخ به آن " مرتدان لیبرال " که معتقد بودند ، علت شکست قیام این بود که انقلاب " زیاد به جلو " رفته بود ، پاسخ داد که : " بر عکس ، علت شکست این بود که قیام

بقدر کافی جلو نرفت. " ( لنین - اعتلاء انقلابی ) - حقیقتا به روح اکونومیستی آن " مردان لیبرال " واقف بود ، امروز نیز " اقلیت " با " ایستگاه " های خیالی اش بر سر راه جنبش خلق ، جلودار اکونومیستها در ایران گردیده است . بدین ترتیب در پروسه نا منقطع و مرتبط مبارزات خلقهای میهنمان تحت عنوان " حرکت با تودهها " توقف ایجاد نموده و آنرا از پیشروی اش باز میدارد شعاری را که " اقلیت " می بایست در آغاز کار و در هنگام تشکیل " مجلس خبرگان " جمهوری اسلامی تبلیغ مینمود ، البته با سه سال تاخیر . وقتی که به " کمیته مرکزی " پشت کرده بود ، در هنگامه ای مطرح کرد که دیگر نه همان شعار بلکه تنها سرنگونی جمهوری اسلامی وابسته به امپریالیسم قادر بود تودهها را علیه نظام موجود برانگیزاند . خواهیم دید که چه وقت " اقلیت " باز مجبور میشود به سبک اکونومیستی دیدگاهش و " تحت فشار شرایط " سلاله سلاله از پس مبارزات تودهها روان شده و شعار سرنگونی جمهوری اسلامی را با اکراره بپذیرد . " اقلیت " تحت عنوان " مراحل مختلف مبارزه و ذهنیت تودهها " ( همانجا ) دنباله رویش را از جنبش ، درک محدود و سطحی اش را از وظایف روزمره و نزدیک بینش را در اتخاذ تاکتیکهای مناسب ماست مالی میکند . همه میدانند که در هر دوره از - مبارزات تودهها ، با توجه به مجموعه شرایط مشخص عینی و ذهنی یک رشته وظایف و شعارهای معین برای پیشاهنگ عمده میگردد . ولی قدر مسلم اینستکه در طول پروسه مبارزه همواره میان تاکتیکها و وظایف مذکور با استراتژی مبارزه یک رابطه مستقیم و ارگانیک بایستی برقرار باشد . در غیر اینصورت اعمال و افعال ما دستخوش حوادث آبی و ناهنگام شده ، جهت گیری استراتژیک را از دست داده طوریکه امروز شعاری را تبلیغ میکنیم که فردا مجبور به باز پس گرفتن آن هستیم در این رابطه " اقلیت " دچار همین درد پایان ناپذیر شده است .

اگر " اقلیت " میتواند همسویی خود را در شعار با سایر نیروهای ضد انقلاب به این صورت توجیه نماید که " اما پرولتاریای آگاه و پیشرو را از این همسویی چه باک که مضمون شعار او و اساس حرکت او تفاوتی کیفی با مضمون شعار بورژوایی دارد " - چگونه میخواهد تنزل سطح مبارزاتی اش را تا سطح " لیبرالها " لاپوشانی نماید . حقیقت اینستکه شعار " پیش بسوی تشکیل مجلس موسسان " شعاری نبود که در شرایط اعتلاء انقلابی بتواند دامنه انقلاب را بجلو سوق داده ، انرژی و شور انقلابی تودهها را جهت گام برداشتن در مسیر مبارزات ضد امپریالیستی شان ( و بقول " اقلیت " مبارزات دموکراتیکشان ) دو چندان نماید . این شعار در تقابل کامل با خواستهای مبارزاتی تودهها و محمل فریبکاری بیشتر آنها نسبت به ماهیت " لیبرالها " بود . و حاصلی جز سر درگمی و ندانم کاری ببار نیاورد . " اقلیت " با تبلیغ این شعار و در شرایطیکه هنوز سرنگونی جمهوری اسلامی را شعار آن چپهایی میدانست که معتقدند " حرف آخر باید در همان اول تبلیغ نمود " ، قصد داشت مجلس موسسان خود را بر پا نماید . ولی عملا دیدیم که حتی یک روز هم عمر اینگونه تزهائ نشات گرفته از وقایع آبی جاری جامعه دوام نیاورد و خیلی زود با منسجم تر شدن ارگان دولتی وابسته به امپریالیسم بطالت آنها ثابت گردید . لنین مطرح میکند که : " هر شعاری باید از مجموعه خصوصیات اوضاع و احوال سیاسی موجود نتیجه گیری شود " ( در اطراف شعارها ) - علاوه بر این دیدگاه لنینی ایجاب میکند که هر حرکت و سیاست پیشاهنگ تحت شرایط تاثیر آن بر حرکات تودهها مورد سنجش قرار گیرد . در حالیکه " اقلیت " برای موجه نمودن سیاست و شعار خود تنها عرصای را که از این " مجموعه خصوصیات اوضاع و احوال سیاسی " مورد نظر قرار داد ، منحصراتنور داغ انتخابات مجلس شورا و هجوم شتابان و انحصار طلبانه بخش غالب دولت جمهوری اسلامی جهت تماحب کلیه مقامات کلیدی ارگان دولت بود .

" اقلیت " یکسال پیش از وقایع خرداد سال ۶۰ - پیش بینی کرده بود که " دیگر ادامه اوضاع به روال گذشته میسر نیست " ( کار ۸۵ - آبان ۵۹ - مقاله چشم انداز یک بحران ) چه شد که درست در بحبوحه دوران انقلابی ای که " یا پیروزی نیروهای انقلابی یا دیکتاتوری نظامی و شبه نظامی " را ملزم ساخته بود ، با یک چرخش به عقب بجای گام برداشتن بجلو و جلو راندن مبارزات تودهها جهت " پیروزی نیروهای انقلابی " ، خواهان " جمهوری بورژوایی مبتنی بر مجلس موسسان " گردید ؟ ( کار ۱۱۹ تیر ماه ۶۰ ) - بلی درست یکسال قبل از عمده شدن " وجه دموکراتیک مبارزه " بود که " اقلیت " هشدار میداد که " مجموعه شرایط اقتصادی و سیاسی جامعه اکنون به مرحلای نزدیک میشود که دیگر ادامه اوضاع به روال گذشته میسر نیست " ( کار ۸۵ - ص ۹ ) معهذا در اوضاع و احوالی که تودهها عملا و علنا آماده تحرك و مبارزه گستاخانه سرنوشت ساز خویش بودند ، " اقلیت " با یک لگام زنی تئوریک ، نیروهای هوادار خویش را از هر گونه

عمل چپ روانه ای! باز داشت تا مبدا شامل حال آن " چپهایی " بشود که " همیشه حرف آخرشان را تبلیغ میکنند " - لذا عجالتا شعار " مرکز بر حزب جمهوری اسلامی " را " جزء مکمله " ( همانجا ) برنامه خویش جهت بر پایی " جمهوری بورژوازی مبتنی بر مجلس موسسان " قرار داد تا ضمن اینکه حرکت خود را با " حرکت تودهها ۰۰۰ البته در تجربه مستقیم تودهها " ( همانجا ) - هماهنگ میسازد، وظایف خویش را در رابطه با " وجه دموکراتیک مبارزه " نیز انجام رساند .

ملاحظه میکنید چه اکونومیسم منسجم و یکپارچهای را " اقلیت " عرضه میکند ؟ اگر چه " ادامه اوضاع به روال گذشته میسر نیست " و لهذا حتما با یستی تغییراتی اساسی در رابطه پائینیها با بالائی ها روی دهد، ولی " اقلیت " که قصد ندارد " جدا از تودهها " باشد و میخواهد هماهنگ با " حرکت تودهها ۰۰۰ " حرکت کند و بلحاظ اینکه دور دور دعوی " لیبرالها " با " حزب جمهوری اسلامی " بر سر تصاحب قدرت دولتی است، پس " اقلیت " نیز گرایشات عملی خود را با اوضاع فوق منطبق میسازد . شعار " تشکیل مجلس موسسان " از بطن تئوری " وجه دموکراتیک مبارزه " زائیده میشود تا در خدمت حرکت اکونومیستی " اقلیت " قرار گیرد . بیش از این هم " ما را با چنین چپهاییسی مجال ۰۰۰۰ سخن گفتن نیست " ( همانجا ) - بلی ، سیاست " اقلیت " با مشی او مو نغزند و مشی اش نیز در تطابق کامل با گرایشات عملی اش است و گرایشات عملی او جلوههای از اکونومیسم بیکرانش .

تئوری " هسته های سرخ کارخانه " در مهر ماه سال ۵۹ - ( یکسال قبل از جریانات و حوادث خرداد سال ۶۰ ) که قرار بود " هر زمان که اعتصاب و اعترافات جمعی در حال نطفه بستن است ، ۰۰۰ نقش تسریع کننده ، جهت دهنده و رهبری کننده داشته باشد " ( کار ۷۹ ) ، همزاد خود را در شرایطیکه " ادامه اوضاع به روال گذشته میسر ۰۰۰ " نبود ، در حرکت بسوی تشکیل مجلس موسسان یافتند ! ! در اوضاعیکه " اعتراضات جمعی " نه تنها " در حال نطفه بستن " بود بلکه اساسا به اوج اعتلاء خود رسیده بود ، این " هسته های سرخ کارخانه " به گوشهای خزیدند تا زمینه تشکیل " جمهوری بورژوازی " را بهتر فراهم نمایند . به راستی اگر " ادامه اوضاع به روال گذشته میسر " نبود و " هسته های سرخ کارخانه " هم که آماده ایفای نقش " تسریع کننده ، جهت دهنده و رهبری کننده " خود بودند ، دیگر چرا " پیش بسوی تشکیل مجلس موسسان " ! ؟

پایان

دنباله این مقاله را در شماره بعد میخوانید .

" امروز بیم آن میرود که بی عطفی مارکسیست - لنینیستها رهبری مبارزه ضد امپریالیستی خلق را بدست خرد بورژوازی بسپارد . جنبش کمونیستی اگر قرار است به پیشاهنگ واقعی توده ها مبدل گردد ، باید خطر کند ، باید در نظر و عمل یک پاس - مشخص به مسئله تعویض قدرت حاکمه امپریالیستی و واگذاری قدرت به استثمار شدگان بدهد . اگر پیشاهنگی مارکسیست - لنینیستها در این مبارزه سلححانه طولانی ، نتواند رهبری پرولتری انقلابی را در این مبارزه تضمین کند ، هیچ چیز دیگر هم نمیتواند . "

رفیق کبیر مسعود احمد زاده

تنها بار و حیه تنها جمعی و تعرضی  
می توان علیه امپریالیسم و  
سگهای زنجیریش به مبارزه  
پرداخت

# آموزش‌های قیام و

## اوضاع کنونی

اکنون ۶ سال تمام از قیام عظیم و توده ای ۲۲ بهمن ماه سال ۵۷ میگذرد. ۶ سالی که پس از روی کار آمدن حکومت وابسته جمهوری اسلامی جز فقر و محنت بیشتر، آوارگی و دربدری وسیعتر، سرکوب و اختناق هولناک تر، کشتارهای دسته جمعی شقاوت آمیز تر، زندان‌هایی انبوه تر و تعقیبها و دستگیریهای گسترده تر از دوران حاکمیت شاه معدوم، بسرای طبقه کارگر و سایر زحمتکشان میهنمان و روشنفکران انقلابی چیز دیگری به ارمغان نیاورده است. به جرئت میتوان گفت در تاریخ سلطه امپریالیسم و سگهای زنجربش بر جامعه مان، روزهای فجیح تر و محنت بارتر از این روزها را نمیتوان خاطر نشان کردید. با اینهمه میتوان و باید درسهای لازمه از این قیام سرکوب شده را فرا گرفت و آنها را مشعل فروزان راه دراز و سخت مبارزه ضد امپریالیستی خلقهای میهنمان و پیشاهنگد آن پرولتاریا قرار داد.

درست در بطن شرایطیکه قیام یکپارچه خلق در حال ریشه دواندن و سراسری شدن بود، در حالیکه ذرات اعتراضات پراکنده و مقاومت‌های دسته جمعی میرفت که تبدیل به مقاومتی سراسری و همگانی گردد، امپریالیسم با اتخاذ انواع سیاست‌های عوام فریبانه و از طریق رو کردن مهره های ظاهرا اصلاحی چون بختیار، میکوشید حتی المقدور با دادن امتیازات کمتری به انقلاب و زحمتکشان بپا خاسته بر موج غیر قابل مهار امواج توده ای و مبارزات طبقه کارگر لگام زده و آنها را از حرکت رادیکال شونده اش باز دارد. بموازات آن عمده سازمانهای سیاسی جامعه که دارای نفوذ توده‌های قابل توجهی بودند، بخاطر سلطه اپورتونیسیم به رهبری شان قادر به ایفای نقش مورد انتظار نگردیدند. غاصبین نام سازمان چریکهای فدایی خلق که بعدا به دو بخش " اقلیت " و " اکثریت " منشعب گردید - به اعتبار سالها مبارزه بی امان و خونین چریکهای فدایی خلق و با پشتوانه تئوریک تئوری انقلابی مبارزه مسلحانه توانسته بود در میان زحمتکش ترین اقشار و طبقات جامعه دارای نفوذ معنوی ویژه ای بشود. ولی نفوذ اپورتونیستهای " توده‌ای " در داخل مرکزیت آن - درست در شرایطیکه انتظار آن -

میرفت تا این سازمان با بهره گیری از این انرژی توده‌های که سیل آسا شعار " ایران را سراسر سیاهکل میکنیم " را سر میداد انقلاب را در اشکال عالیتری به پیش برد. و رهبری آنها از چنگ نارهبران امپریالیستی اش خارج نماید. به دنباله روی از سیاست کسانی پرداخت که بعدها دستشان را تا مفرق در خون فرزندان دلیر انقلابی خلق فرو بردند. بدین ترتیب امپریالیسم از ضعف اساسی نیروهای انقلابی نهایت بهره برداری را نمود و با یک سازش استراتژیک با سردمداران کنونی جمهوری - اسلامی، تاکتیک سلطه جابرانه خود را در برابر رشد و اعتلاء جنبش طبقه کارگر و سایر زحمتکشان تغییر داد. با این سیاست نوین بود که شاه مهره امپریالیسم از دربار خارج شد و بجای آن سلطان دربارگاه ظاهر گردید.

پس از قیام توده‌هایی که به زندگی سیاسی کشیده شده بودند به این سادگی از خواستها و مطالبات برحقشان دست نمیشستند در این رابطه فوری ترین و مهم ترین ماموریت محوله به دولت جمهوری اسلامی کنترل و مهار جنبش گسست ناپذیر پرولتاریا و خلقهای زحمتکش میهنمان، سرکوب بی وقفه نیروهای کمونیست و انقلابی، استقرار نظم استثمار و چپاول و حفظ واعاده امنیت مطلوب برای سرمایه های امپریالیستی بود. دولت جمهوری اسلامی و کلیه زوائد رهبری آن شرایط نویسن پس از قیام را بخوبی فهمیده بودند و لذا در آغاز حاکمیتشان برای هماهنگ شدن با این شرایط البته به قصد مقابله با آن

گرامی باد قیام پرشکوه خلق

با فریادهای ضد امپریالیستی خلق هم نوا گردیدند. این سیاست طلوعه روندی بود که میبایست در طی آن پایه‌های صدمه دیده ارکان امپریالیسم مرمت گردیده، سازمانها و نهادها ی تخریب شده دوباره سازی گردد - و بجای ارگانهای جوشیده از دل قیام، زوائد بظاهر انقلابی مطابق با منافع حاکمیت برگزار گردد. حاکمیت وابسته جمهوری اسلامی تا خرداد ماه - سال ۶۰، در يك دست شمشیر و در دست دیگر نیام آن را نگهداشته بود تا در موقع مقتضی با يك یوزش غافلگیرانسه، نقشی را که از همان روز روی کار آمدن در سر داشت، عملا به اجراء گذارد. پس از ۲۰ خرداد بود که عدم آمادگی - سازمانها و نیروهای مدعی رهبری پرولتاریا در برابر شرایط هجوم و سرکوب امپریالیستی آشکارا معلوم گردید. و ثابت شد که در شرایط سلطه امپریالیستی و بقاء روابط وابستگی هرگونه عمل و پراتیک سازمانی بایستی متناسب و مطابق با شرایط اختناق و هجوم سرکوبگرانه مطلق سازماندهی گردد. پس از ۳۰ خرداد سال ۶۰ علیرغم خرد شدن اغلب سازمانهای کمونیستی و عقب نشینی ناگزیر جنبش خلق، ولی پس از کوتاه مدتی دوباره جوانه های مبارزات خلق در سراسر میهنمان شکوفا گردید. سازمانهای سیاسی مجبور به محدود کردن شدید دامنه فعالیت خود گردیدند به نحویکه در مقایسه با دوران ۲ ساله پس از قیام، حضورشان در جنبش برای توده ها غیر قابل شناخت گردید.

آنچه که از این دوره ۶ ساله ترور، اختناق و کشتار بی سابقه میتوان آموخت چیست؟ چرا رژیم جمهوری اسلامی قادر گردید با ایجاد جو رعب و وحشت، راه اندازی تالانگرهای وحشتناک و غارت و استثمار خلق، جلو مبارزات رو بسه گسترش پرولتاریا ایستاده و مدعیان رهبری او را تارومار کند؟ آیا این به معنی این نیست که هر گونه عقب نشینی نیروهای مبارز و انقلابی، دل خوش کردن به شرایط آنی و بی فکری و سهل انگاری در تنظیم يك نقشه همه جانبه مبارزه، به ضد انقلاب فرصت خواهد داد تا هر گونه نیرویی را از سراسر نقاط فرا خوانده، قوای خود را تجدید نموده و برای يك ضد حمله سرنوشت ساز آماده گردد؟ چرا در حقیقت علت عمده توانایی حاکمیت در غلبه تاکتیکی بر نیروهای مبارز و مهار جنبش ضد امپریالیستی خلقها در همین نکته نهفته است.

غفلت و سهل انگاری نیروهای سیاسی در باز سازی قوای مبارز خود، دل خوش شدن به چند صباح کوتاه مدت کار تبلیغی - علنی، دل بستن به رشد بادکنکی نیروهای هوادار و در عین حال قدم برنداشتن در جهت تحکیم پایه های تشکیلات خود بطور مخفی، مستحکم نساختن بندهای تشکیلاتی نیروهای هوادار و عدم آموزش و تربیت آنها طبق شرایط سخت مبارزاتی، در آن شرایط همگی دست به دست هم داده و آنها را تبدیل به حبابی بزرگ نمود که هر قدر بزرگتر میشدند پرنوسان تر شده و دوران بقاء شان کوتاه تر میگردد. در عوض ضد انقلاب شب و روز در صدد ایجاد ارگانهای مخفی و علنی سرکوب خود، آموزش نظامی و ایدئولوژیک عمال خود، تهیه و تدارک انواع وسایل سرکوب و کشتار و ایجاد سازمانهای قوای شبه نظامی علنی و مخفی و دهها برنامه و نقشه دیگر بود که همگی در مقابل چشمان همین سازمانهای سیاسی غفلت زده انجمنام میبذیرفت. در حالیکه رژیم وابسته جمهوری اسلامی در طی ۲ ساله پس از قیام تا ۳۰ خرداد ۶۰ - شب و روز تلاش مینمود تا نیروهای جدیدی را سازماندهی نماید، از تمام دقایق و فرصتهای ممکنه در تجدید آرایش نیروهای سرکوبگر چون سپاه پاسداران و بسیج سود می جست و دائما آنها را تربیت ایدئولوژیک و عملی می پروراند - سازمانهای مدعی رهبری طبقه کارگر دل خوش به شرایط شبه دموکراسی با راه اندازی کار تبلیغی و ترویجی گل و گشاد و بی حسابشان باصطلاح در صدد زمینه سازی برای تشکیل حزب بودند. در شرایطیکه رژیم عملا مبارزات طبقه کارگر و سایر خلقها را سرکوب میکرد - اینها هنوز اندر خم تعیین ماهیت طبقاتی او بودند. این سازمانها بجای اینکه به ایجاد شبکه ای مستحکم از افراد زبده و کارآزمود، انقلابی پرداخته و قوای خود را آماده تعرض دوباره به حاکمیت سیاسی وابسته نمایند، آنچنان به کارهای سطحی و موقتی بی فایده فرو رفتند که بطور کلی از یاد بردند که سلطه امپریالیسم هنوز پابرجاست و تا وقتی سلطه امپریالیسم پابرجاست چنان روزهای باصطلاح پادشاهی آن سازمانها هم چندان دوامی ندارد.

کار علنی بی حساب و بدون برنامه، ایجاد رابطه های تشکیلاتی خود بخودی و غیر منسجم، تشکیل هسته ها و محفلهای مطالعاتی بدون ارتباط با مبارزه ضد امپریالیستی و صرفا با انگیزه های تاکتیکی و آنی، نبود يك نقشه همه جانبه و اساسی برای تبدیل برق آسای کار علنی به کار مخفی در شرایط غافلگیری از جمله سیاستهای عملی سازمانهای کمونیستی بودند. که پس از قیام ۲۰ بهمن ماه در قبال نیروهای مشتاق مبارزه ضد امپریالیستی و در جهت به تنظیم درآوردن انرژی آنها علیه حاکمیت اتخاذ نمودند. دو سال نگذشت که تهی بودن چنین سیاستهایی به همگان ثابت گردید. در دو ساله پس از

قیام که رژیم هنوز فرصت نیافته بود تا تماما بر جنبش رو به اعتلاء زحمتکشان میهنمان غلبه نموده و آنرا با سرکوب سراسری از حرکت رشد آمیزش باز دارد، بهترین فرصت‌های طلایی را سازمان‌های مدعی رهبری طبقه کارگر و از جمله نیروهای هوادار تئوری مبارزه مسلحانه از دست دادند. به جرئت میتوان گفت تمامی سازمان‌های کمونیستی، بجای بجلو راندن مبارزات اصیل توده‌ها، رادیکالیزه کردن و عمیق ساختن آن به سمت سیاست و کسب قدرت سیاسی همگی و هر کدام به نوعی به اتخاذ سیاست‌های مماشات گرانه و سازش جویانه پرداختند و با انواع شعارها و تحلیلهای رفرمیستی به تزئین کردار ضد خلقی رژیم پرداخته و گفتارهای تو خالی و مزین به زیورهای قلابی ضد امپریالیستی حاکمیت را وجه المصالحه کردار اپورتونیستی خود قرار دادند. "چریک‌های فدایی خلق" که تنها مدعیان مشی مسلحانه و تئوری مبارزه مسلحانه بودند، علیرغم اینکه در رابطه با سیاست نظری شان در قبال حاکمیت و جنبش خلق و پرولتاریا اساسا قابل مقایسه با این سازمان‌های مدعی رهبری پرولتاریا نیستند، در عین حال در زمینه سیاست عملی که عمده ترین و قابل لمس ترین بخش سیاست یک سازمان سیاسی است به عدول از مشی مسلحانه و خطوط اساسی تئوری مبارزه مسلحانه دچار شده و در عرصه به عمل در آوردن مبارزه مسلحانه در شرایط توده ای شدن آن، به اکونومیسم غلطیدند. وجوه مشترک کار باصطلاح تبلیغی و ترویجی میان چریک‌های فدایی خلق با سازمان‌های دیگر بسیار بود در حالیکه وجه اختلاف آنها منحصر محدود به برخورد به حاکمیت و تحلیل از آن میگردد. اگر این سازمانها نشریه و یا ارگان منتشر میکردند، مدعیان مشی مسلحانه خبرنگار و کتب خود را انتشار میدادند. اگر سازمان‌های مذکور به کار تبلیغی و طرح شعارها و غیره می پرداختند، چریک‌های فدایی خلق نیز بهمین کار مبادرت میورزیدند اما با محتوایی بظاهر مطابق با مشی. تنها وجه مشترک این سازمانها با مدعیان مشی در این بود که هیچکدام به طرز جدی و همه جانبه درصدد تحقق شعارها و سیاست‌های عملی خود برنمیآمدند. و همین قدر کافی بود که کلیه تحلیلهای، سیاستها و شعارهای چریک‌های فدایی خلق را به فرض صحت و انطباق آن با شرایط جامعه و علیرغم اختلاف ماهوی آنها با سیاست‌های سازمان‌های دیگر، تبدیل به غربال کردن آب نماید.

پس از ۳۰ خرداد سال ۶۰ - نبض سیاسی میهنمان به مرحله طبیعی ناشی از تحت سلطگی اش وارد گردید و برای مدتی از حرکت پرتپش و شتابان دو ساله اش بازماند. سازمان‌های سیاسی زیر ضربات رژیم یکی پس از دیگری یا کاملا و یا بخشا منهدم گردیدند. روند پر حرکت و فزاینده جنبش یکپارچه و سراسری توده‌ها مختل گردید و خمینی و سایر عمال امپریالیسم ماسک فریبانه شان را با وقاحت کنار گذارده و آشکارا به نمایش قدر قدرتی و مانور جابرانه شان در برابر توده‌های تحت ستم و زحمتکش پرداختند. از آن پس، گذشت هر روز، مساوی سیاستی سرکوبگرانه تر، و وحشیانه تر و - مختنق تری برای توده‌های تحت ستمان بوده است. اتخاذ چنین سیاست‌هایی به رژیم توانایی مقابله با جنبش غیر قابل کنترل توده‌ها را بخشیده است. جنگ ضد خلقی دو رژیم وابسته به امپریالیسم ایران و عراق از جمله عواملی است که حاکمیت کنونی در به زنجیر کشیدن توده‌ها از آن سود می جوید. رژیم جمهوری اسلامی به برکت جنگ کنونی توانسته است سراسر جامعه مان را میتیاریزه نموده و اسباب توجیه عوامفریبانه نظامیگری حاکمیت خود را فراهم آورد. اکنون کلیه شهرها، روستاها دور افتاده‌های ایران عرصه تاخت و تاز عمال وابسته نظامی و شبه نظامی حاکمیت گردیده است. تنها کردستان قهرمان به یمن مبارزه مسلحانه و به اتکاء فداکارها و قهرمانیهای خلق کرد در طی ۶ سال توانسته است تا حدودی از ضربات کاری حاکمیت مضمون بماند. توده‌های زحمتکش و کارگران میهنمان به چشم سنگینی سایه اسلحه سرکوب را بر شالوده زندگی و حیات روزانه شان می بینند. آنها با تجربیات ۶ ساله خود فهمیدند که یگانه راه نجات آنان از این مخمصه پردرد و رنج، توسل به عالی ترین شیوه مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه است. همان شیوه ای از مبارزه که جنبش خلق کرد را قادر گردانیده است که در برابر وحشیانه ترین حملات نظامی طاقت آورده و کردستان را تبدیل به یگانه پناهگاه علنی نیروهای مبارز بنماید. امروزه شیوه‌های کلاسیک مبارزه بمنظور بسیج و تجهیز خلق‌های تحت ستم علیه حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم که بارها و بارها بی ثمر بودندشان در گذشته ثابت گردیده است، هیچگونه راه مفری را نمیتواند برای خلاصی از این زندان به خلق‌هایمان نشان دهد. اگر خلق کرد توانسته است با بکارگیری مبارزه مسلحانه و ایجاد آمادگی‌های نظامی و سیاسی در منطقه، در برابر هجوم رژیم جمهوری اسلامی ۶ سال تمام تاب آورده و کردستانی بیافریند، قطعا با روی آوری سایر خلق‌های میهنمان به مبارزه مسلحانه، آنها نیز خواهند توانست با هدایت پیشاهنگ مسلح خود، کردستان‌های دیگری بیافرینند و ایران را تبدیل به دژی مستحکم علیه سلطه امپریالیسم نمایند.

اکنون تاریخ در برابر نیروهای مدعی تئوری مبارزه مسلحانه وظیفه ای بس سنگین و سرنوشت ساز قرار داده است ، وظیفه‌ای که سر بلند بیرون آمدن از آن محتاج وفاداری عمیقانه و خالمانه به آرمانهای طبقه کارگر و خلقهای میهنمان و اعتقاد و باوری راستین به مبانی تئوری مبارزه مسلحانه است . رشد مبارزه مسلحانه ، توده گیر شدن سازمانی و مادی آن و — انهدام ارتش ضد خلقی و سایر زوائد امپریالیستی اش نیاز به گسترش مبارزه مسلحانه از سوی پیشاهنگان واقعی آن دارد . تا وقتی پیشروان تئوری مبارزه مسلحانه خود پیشقدم بسط مبارزه مسلحانه نگردند ، نه تدارکات اولیه تشکیل ارتش خلق فراهم خواهد شد و نه دشواریهای دیگر مرتفع میگردد . پس بکوشیم تا با پیروی از رهنمودهای اصیل و راستین تئوری مبارزه مسلحانه ، چراغ خاموش نشدنی راه مبارزات ضد امپریالیستی خلقهای میهنمان ، پیشروان حقیقی پرولتاریا و زحمتکشان میهنمان باقی بمانیم .

## شعری از سعید سلطانپور

این نعره من است  
این نعره من است که روی فلات می پیچد  
و خاکهای سکوت زمانه تاریک را می آشوبد  
و با هزاران مشت گران  
بر آبهای عمان می کوبد  
این نعره من است که می روید  
خاکستر زمان را از خشم روزگار

.....

ای گلشن ستاره دنباله دار اعدامی  
در باغ ارغوان  
در ازدحام خلق  
در دور دست و نزدیک  
من هیچ نیستم  
جز آن حماسه ای که در زمینه یک انقلاب می گذرد  
سهم و سترگد و خونین  
در خون توده های زمان می غلطد  
تا مثل خار سهمناک و درشتی  
روئیده بر قله های گل سرخ  
آینده را  
بماند  
در چشم روزگار  
یاد آور شهادت شوریدگان خلق  
بر ارتش مهاجم این نازی  
این تزار

# سلطه امپریالیسم و تاثیر آن بر شکل گیری

## جنبش کارگری ایران (۲)



### سلطه امپریالیسم و تاثیر آن بر شکل گیری جنبش کارگری ایران (قسمت دوم)

مقدمه: در توضیحات قبلی ما کوشیدیم انعکاس رشد ناموزون و غیر ارگانیک روابط تولیدی جامعه مان و صنایع تولیدی را که پدیده ای تابع منافع انحصارات امپریالیستی است، بر روی نحوه شکل گیری جنبش کارگری ایران و در نتیجه خود ویژگیهایی که از این طریق بدست میآورد را بررسی و اثبات نماییم. ما در اینمورد تا اینجا رسیدیم که چگونه امپریالیسم همراه با رشد نا متناسب و ناهماهنگ خویش، از طریق وابسته نمودن جوامعی چون ایران به روابط اقتصادی اش، این رشد ناموزون و ناهماهنگ را به مراتب دهها برابر ناقص تر و مفلوج تر به جوامع زیر سلطه خود منتقل مینماید. در چنین روابط و شرایط آشفته و پرهرج و مرج تولیدی است که اشکال مبارزاتی طبقه کارگر بایستی نضج گرفته و رشد نماید. خصلت برجسته روابط تولیدی ایران، یعنی وابستگی اش به روابط تولیدی امپریالیسم جهانی و بهمین مناسبت رشد ناموزون و ناقص سازمان تولیدی جامعه از یکطرف و آشفتگی و هرج و مرج بی حساب در حوزه های مختلف تولیدی از طرف دیگر، آن مجموعه شرایط مادی ایست که نهضت کارگری ایران را محاط نموده و بدین ترتیب مکانیسم شکل یابی آنرا بخود مشروط میسازد. تفاوت های عمیق و آشکار میان شرایط مشخص پای گیری جنبشهای خود بخودی کارگری ایران با اوضاع و احوال پیدایش و تکامل جنبش کارگری جوامع سرمایه داری کلاسیک، الذاما قانونمندی این جنبشها را متمایز ساخته و پروسه بقاء و رشد آنها را بطور کلی دچار دگرگونی مینماید. در این بخش ما میکوشیم با تحلیل از جنبش کارگری ایران از نظر تاریخی و عطف توجه به ویژگیهای عینی جامعه مان، به نحو مشخص تری به قانونمندی ویژه تشکیل حزب پرولتاریا در جامعه ایران - که از طرف بنیانگذاران مبارزه مسلحانه برای اولین بار تدوین گردید - دست یابیم.

\*\*\*\*\*

مطالعه جنبشهای کارگری در ایران از نظر تاریخی نشان میدهد که یکی دیگر از عوامل موثر در نحوه پیدایش و چگونگی شکل پذیری جنبشهای کارگری، نقش سرکوب مستقیم و عریان حکومت های وابسته به امپریالیسم بر این جنبشها میباشد. در سراسر تاریخ ۸۰ ساله نهضت کارگری ایران، هیچگونه اعتماد و غلبان خود بخودی عظیم و وسیعی مشاهده نمیشود که با ظهور خود توانسته باشد بدون وقفه و پرشتاب به کلیه حوزه های تولیدی دیگر جاری شده و آنها را نیز یا جرقه خود شعله ور سازد. (قیام ۲۲ بهمن ماه سال ۷۲ تنها لحظهای کوتاه از عمر نسبتاً طولانی جنبش ضد امپریالیستی خلقهای

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش



میهنان و نهضت کارگری ایران محسوب میشود. بهمین جهت نیز نمیتوان با معیار قرار دادن این دوران که با فرا رسیدن موقعیت انقلابی جنبش کارگری را در ابعادی عظیم به تکان وا داشت، دورانهای دیگری از حیات مبارزات پرولتاریا را که قسمت اعظم تاریخ آنرا تشکیل میدهد نادیده گرفت. قانونمندی کلی نهضت کارگری ایران مربوط به سراسر عمر آن میباشد. - اعتصابات و تظاهرات کارگری اکثرا بدون نتیجه و در نیمه راه خفه میشوند. هنوز کارگران فرصت ابراز درخواستهای خود را در سطح مسائل صنفی شان نکرده اند که با چماق امپریالیستی مواجه میشوند و هنوز این اعتصابات به آن حد از توانمندی جهت سرایت به سایر حوزه های تولیدی نرسیده است و هنوز به آن سطح از رشد و بلوغ سیاسی لازمه دست نیافته است که ضرورت ایجاد تشکلهای کارگری و لزوم بسط آنها را به کارگران تفهیم نماید و هنوز روشنفکران انقلابی پرولتاریا امکان ارتباط گیری و تماس ارگانیک با این جنبشها و تاثیر گذاری بر روی آنها را نیافته اند که حکومت وابسته به امپریالیسم با شناخت از عواقب طولانی شدن اعتصابات، حملات خود را به صفوف کارگران آغاز مینماید و حاضر است تنگدستان دست جمعی کارگران زحمتکش را بجان بخرد تا بعدا دچار ننگ سرنگونی نگردد. تاریخ جنبش کارگری میهنان مملو از جنایات فجیعی است که حاکی از سبعیت و دشمنی حکومتهای وقت نسبت به کارگران و مبارزات آنهاست. بدین ترتیب ما در سراسر تاریخ مبارزات خود بخودی کارگران شاهد بروز تظاهرات و اعتصابات مکرر از سوی کارگرانی هستیم که همواره بدون اعمال رهبری آگاه ظهور میکنند و بدون اثر گذاری رهبری پرولتری نیز به خاموشی میگرایند.

برای اینکه طبقه کارگر بتواند بر حرکات خویش در طی یک پروسه طولانی تاثیر مثبت گذارده و از منافع واقعی اش آگاهی کسب نماید علاوه بر لزوم نظارت روشنفکران پرولتری بر مسیر این مبارزات، امکان تجربه اندوزی خود انگیزه کارگران نیز از شرایط توسعه و رشد یابی نهضت خود بخودی کارگری است. لازمه تجربه اندوزی و تقویت روحیه مبارزاتی کارگران تداوم بدون وقفه مبارزات آنهاست.

یکی از نتایج ناگزیر حاصل از اعتصابات مکرر ولی در نیمه راه سرکوب شده کارگران، همانا عدم امکان دستیابی کارگران به تجارب مبارزاتی ایست که اندوختن و درس آموزی موثر از آنها نیاز به استمرار طولانی مبارزاتشان دارد. چنانچه دستیابی به آگاهی تردیونیونیستی که صرفا با اتکا، به غرایز طبقاتی کارگران قابل وصول است و چه آگاه شدن طبقه کارگر از منافع واقعی طبقاتی اش که تنها با دخالت روشنفکران پرولتری امکان پذیر است، هر دو بدون چون و چرا نیاز به بستر قابل دوامی از مبارزات خود بخودی طبقه کارگر دارد.

یکی از کمبودهای قابل توجه در جریان جنبش کارگری ایران که ناشی از همین وقفه های طولانی و خستگی های ممتد است، همانا ناتوانی کارگران از پربار تر کردن غرایز طبقاتی شان در جریان پراتیک فعال و مستمر میباشد. منقطع شدن مکرر مبارزات کارگران توسط سرکوب امپریالیستی و در نتیجه پیوند نیاقتن میان مراحل مبارزاتی و عدم امکان انتقال همان آگاهی های ابتدایی و غریزی که طبقه کارگر قادر است منحصر با قوای خود کسب نماید - به دوره های بعدی مبارزه موجب میشود که خود آگاهی کارگران محدود شده و نسبت به دوره های گذشته مبارزاتشان رشد قابل توجهی ننماید.

در اینمورد که تداوم اعتصابات و مبارزات طبقه کارگر چگونه قادر است بر شکل گیری و رشد روحیه مبارزاتی طبقه کارگر و خود آگاهی غریزی آنان موثر واقع شود، لنین با تحلیل مختصری از تاریخچه جنبش کارگری روسیه، این حقیقت را به روشنی بازگو مینماید.

" لیکن حرکات خود بخودی با هم فرق دارند. در سالهای هفتاد و در سالهای شصت (و حتی در نیمه اول سده ۱۹) هم در روسیه اعتصابات روی داده که تخریب " خود بخودی" ماشینها و غیره را همراه داشت. اعتصابات سالهای نود را نسبت به این " عصیانها" حتی میتوان " آگاهانه" نامید - گامی که جنبش کارگری طی اینمدت بجلو برداشته است تا ایندرجه عظیم است. این امر بما نشان میدهد که " عنصر خود بخودی" در واقع همان شکل جنبشی آگاهی است! (چه باید کرد - کلیه تاکیدها از ماست)

بنا بر این طبقه کارگر قادر است تنها در جریان پر دوام مبارزات خود بخودی اش، به نحوی " گام" بردارد که حتی در مقایسه با دورانهای قبلی حیاتش گامی " آگاهانه" باشد. لنین به وضوح از " گامی" سخن میگوید که جنبش کارگری روسیه توانسته بود با تداوم خود در طی سه دهه متوالی، بجلو بردارد. عاملی که در جریان دامنه دار و مستمر مبارزات طبقه

کارگر روسیه در سه دهه مذکور به کارگران روسیه کمک نمود تا شیوه "تخریب خود بخودی" را ترک نموده و دست به "عصیانهای"، "آگاهانه" بزنند، چه چیز میتوانست باشد جز شرایط با دوام و پر رونق مبارزات آنها؟ ... اینک خود "عنصر خود بخودی" بتواند تبدیل به "شکل جنینی آگاهی" بشود، خود نیاز به شرایط مقتضی و پروسه مبارزاتی طولانی ای دارد که تنها در این پروسه امکان تربیت و پروراندن "شکل جنینی آگاهی" وجود دارد. و وقتی لنین از روند تاریخی اعتصابات سه دهه از کارگران روسیه سخن میگوید، در واقع قصد دارد همین پروسه مبارزاتی پر دوام را که مرکز تغییر و تحولات "عنصر خود بخودی" و شرایط ارتقاء و جهش آن به سمت "شکل جنینی آگاهی" است، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. از این روست که "حرکات خود بخودی با هم فرق دارند" زیرا این حرکات با ادامه مستمر و دامنه دارشان ناگزیرا بر ذهنیت کارگران تاثیر گذارده و "عصیانها"ی آنها را قادرند حتی "آگاهانه" نمایند. در دنباله این بحث است که لنین مشخص تر نقش مبارزات کارگران را بر شکل گیری روحیه و خود آگاهی آنان نشان میدهد.

"عصیانهای ابتدایی هم در اینموقع دیگر تا اندازه ای مظهر بیدار شدن روح آگاهی بود : کارگران ایمان دیرین را به خلل ناپذیر بودن انتظاماتی که آنها را تحت فشار قرار میداد از دست میدادند و رفته رفته لزوم مقاومت دسته جمعی را ... می خواهم بگویم درک میکردند ولی حس میکردند و جدا از فرمانبرداری غلامانه در مقابل روسا سر پیچی مینمودند. ولی مع الوصف این بمراتب بیشتر جنبه ابراز یاس و انتقام داشت تا مبارزه. اعتصابات سالهای نود تظاهرات آگاهی را بمراتب بیشتر بمان نشان میدهد ... هر گاه عصیانها صرفا قیام مردمان ستمکش بود، در عوض اعتصابات متوالی نطفه های مبارزه طبقاتی بودند ولی فقط نطفه های آن." (کلیه تاکیدها از ماست)

از این تحلیل چه نتایج میتوان استنباط نمود؟ درک غریزی و خود انگیزه و یا بقول لنین احساس خود انگیزه طبقه کارگر مبنی بر "لزوم مقاومت دسته جمعی" در برابر هجوم عمال سرکوب بورژوازی در چه شرایطی رشد نموده و ظاهر میگردد؟ لنین خود پاسخ میدهد که طبقه کارگر روسیه طی سه دهه "متوالی" اعتصابات مستمر توانسته بود درک غریزی خود را از مبارزات خویش نسبت به دوره های قبلی تکامل بخشیده و ارتقاء دهد و "تظاهرات آگاهی را بمراتب بیشتر" از خود نشان دهد. بر این اساس است که شرط اصلی و لازمه رشد خود آگاهی طبقه کارگر، تنها پروسه مستمر و فعال مبارزاتی آنهاست.

توالی مداوم اعتصابات کارگران و استمرار شرایط مبارزاتی که کارگران بتوانند در پروسه آن به شیوه های بهتر و موثرتر مبارزه پی برند و اشکال بهتری از مقابله با عمال سرمایه داران را فرا بگیرند به نحویکه قادر شوند از "عصیانهای" خود بخودی بسوی "نطفه های مبارزه طبقاتی" رهسپار گردند، از جمله مسائلی است که بایستی مورد توجه روشنفکران پرولتاریا در راه تشکیل حزب قرار بگیرد. لنین پروسه مبارزات خود بخودی طولانی کارگران را در بارور ساختن ذهنیت کارگران و شکل بخشی به خود آگاهی آنان آنقدر با اهمیت و تعیین کننده میداند که معتقد است طبقه کارگر حتی در این پروسه قادر است بطور غریزی "لزوم مقاومت دسته جمعی را ... حس نماید. او اعتصابات سالهای نود" را به این دلیل بیشتر دارای جنبه "آگاهی" نسبت به "عصیانهای ابتدایی" میداند که از طرف کارگران "خواستهای معینسی بمیان آورده میشود، از پیش لحظه مناسب در نظر گرفته میشود ... در حقیقت طبقه کارگر روسیه پس از طی نمودن دو دهه متوالی مبارزه و تلاش بدون وقفه قادر گردید چنین گامهایی" تا ایندرجه عظیم" بجلو بردارد. "اعتصابات سالهای نود" از این جهت با اعتصابات دو دهه قبل از عناصر "آگاهی" برخوردار هستند که کارگران روسیه طی دوره های قبلی مبارزاتشان با ورود به يك جریان پر دوام و رشد یابنده اعتصابی، قادر گردیدند زمینه واقعی رشد و پرورش ذهنیت و فرایز خود بخودیشان را بدست آورند. به نحویکه این "اعتصابات متوالی نطفه های مبارزه طبقاتی" روسیه گردیدند. به عبارت دیگر طبقه کارگر روسیه با پشت سرگذازدن شرایط مبارزاتی بسیار پرکشش و ممتد خود، توانست با تجربه اندوزی خود بخودی دیدگاه عصیان آمیز خویش را نسبت به مبارزه طبقاتی تا سطح درک احساسی "نطفه های مبارزه طبقاتی" تکامل بخشد. این ارتقاء "آگاهی" قابل توجه تنها به یمن سه دهه اعتصابات آمیز مداوم کارگران روسیه عملی گردید. بر این اساس است که نمیتوان نقش پر اهمیت و برجسته تداوم مبارزات خود بخودی کارگران را در پرورش و رشد خود آگاهی آنان و روحیه تسلیم ناپذیری و مبارزاتی شان نادیده گرفت.

حال آنکه در جامعه وابسته به امپریالیسم ایران، سلطه سیاسی امپریالیسم بر دستگاه دولتی و نقش سرکوبگر آن در قلع

و قمع ساختن کوچکترین صدای اعتراضی، بازتاب مستقیم و بلاواسطه اش را در کیفیت نازل "نطفه های مبارزه طبقاتی" - و کمبود تجربه اندوزیهای کارگران ایران از مبارزاتشان می‌یابد. و لذا آنها را از هر گونه تجربه اندوزی قابل توجه و فهم خود بخودی "لزوم مقاومت دسته جمعی" محروم می‌سازد. (۱)

سرکوبهای متمادی و پی در پی، وقفه های طولانی و مداومی را در تاریخ جنبش کارگری ایران بوجود آورده است که ایمن بنوبه خود تاثیر خود را بر ذهنیت کارگران بصورت نارسایی و نقصان تجارب مبارزاتی آنها خود را نشان میدهد. - روز واقعی کمبودهای مذکور حتی در دوران پس از قیام ۲۲ بهمن سال ۵۷ در بین کارگران بخوبی قابل مشاهده بود. - سردرگمی و ندانم کاری آنها در مورد نحوه تشکیل سازمانهای صنفی شان و ناتوانی در تشخیص ماهیت وظایف تشکلهای صنفی - کارگری در بین کارگران دیده میشد. - اگر چه سندیکاها فرمایشی موجود در کارخانجات در دوران شاه معدوم میتوانست بطرز ناقص و وار نه ای تا اندازه ای ذهنیت کارگران را نسبت به این قبیل تشکلهای صنفی آشنا سازد ولی خود همیمن فرمایشی بودن این قبیل تشکلهای صنفی، بطرز خود انگیزته ای آنها را با هر گونه تشکلی از این قبیل بیگانه و بدبین ساخته بود. - لذا پس از قیام کارگران در برخورد با سازمانهای صنفی شان با سنگینی ذهنی قبلی مواجه میشدند در عین حال آنها در صدد ایجاد تشکیلات صنفی خویش برآمدند. - کمبود تجارب و فقدان اندوخته مبارزاتی لازم در این زمینه، ذهنیت کارگران را در مورد کشف و تشخیص شکل مناسب سازماندهی دچار آشفتگی مینمود به نحویکه آنها به روشنی تفاوت میان سندیکا با شورا و یا اتحادیه کارگری را نمی فهمیدند.

از سوی دیگر سایه شوم سرکوبهای متمادی حاکمیتهای امپریالیستی، علاوه بر ناقص گذاردن و محدود کردن تجارب مبارزاتی کارگران، بر ناتوان گذاردن فهم خود بخودی آنها از همبستگی و معاضدت طبقاتی شان نیز موثر بوده است. - نضج گیری - خود آگاهی جنبینی طبقه کارگر در مورد لزوم همبستگی طبقاتی اش با سایر هم زنجیران خویش، نیاز به شرایط مبارزاتی مشخص و پردوامی دارد که در پروسه آن کارگران قادر باشند در جریان حرکات خود بخودی و در طی مشاهدات عینی، به لزوم این همبستگی پی برده و به عینه دریابند که ریشه های چنین همبستگی ای در وضعیت مادی و معیشتی یکسان آنها با سایر کارگران نهفته است. - حال آنکه خود وقفه های طولانی بر سیر مبارزات طبقه کارگر ایران و خستگی ها و خودهای ناشی از سرکوبهای متمرکز و پی در پی، مجال پیدایش این احساس را به کارگران نداده است. - بی سبب نیست که در سراسر تاریخ جنبش کارگری ایران، ما کمتر شاهد رشد تشکلهای صنفی کارگران از شکل اتحادیه ای و یا شورایی به اشکال بزرگتر و وسیع تری چون ایجاد شورای مرکزی و یا اتحادیه مرکزی یک رشته از صنایع و واحدهای تولیدی در سراسر کشور هستیم ( بجز دوره اوج گیری جنبش دموکراتیک در حوالی سال ۱۳۰۰ در آذربایجان و کردستان که کارگران تقریباً ۲۰ اتحادیه کارگری موفق گردیدند شورای مرکزی اتحادیه های خود را ایجاد نمایند، در نیم قرن بعد هیچگونه تشکل صنفی به ایمن وسعت بوجود نیامده است.)

### نگاهی مختصر به تاریخچه جنبش کارگری ایران

برای اینکه بتوانیم تصویر نزدیک تر و واضح تری از تطابق احکام فوق با فاکتهای تاریخی و واقعی بدست دهیم لازم میدانیم که به بررسی مختصر جنبش کارگری ایران در سالهای گذشته از قبل از مشروطیت تا دهه پنجاه قرن حاضر بپردازیم. - اولین جرقه های نضج گیری کم رنگ و کوتاه مدت شکل گیری جنبش کارگری ایران مربوط به حدود سال ۱۲۸۶ شمسی مطابق با سال ۹۰۷ هیلادی است. - در این دوران که انقلاب مشروطیت ایران در اوج اعتلاء خود بود به طبقه کارگر که آرام آرام در روابط نیمه مستعمره - نیمه فئودالی آنروز در حال نطفه بندی بود، فرصت داد تا همراه با آهنگ انقلابی مشروطیت دست به تشکیل سازمانهای صنفی خود از قبیل اتحادیه کارگران چاپخانه، تلگرافچی و یا کارگران قالی باف بزنند. - در این مرحله از شکل گیری جنبش کارگری ایران، ما بروز اعتصابات کوتاه و معدودی را از سوی کارگران چاپخانه ها و وزارت خانه ها مشاعده میکنیم. - در واقع انقلاب مشروطیت که انقلابی ضد استبدادی و بورژوازی بود به اقشار و طبقات تهیدست و تحت ستم نظم فئودالی قاجاریه این امکان را داد تا بتوانند با ورود به بستر مبارزاتی، حرکت سازمانی را در شکل نطفه ای و ابتدائیش تجربه نمایند. - وجود شرایط عینی انقلاب، رشد یکپارچه و روز افزون انقلاب بورژوا دموکراتیک مشروطیت و خلاصه عقب نشینی های مکرر ارتجاع سلطنتی دست به دست هم داده بودند و زمینه پیدایش ابتدائی جنبش کارگری ایران را فراهم کرده بودند. - تا قبل از سرکوبی جنبش مشروطیت در سال ۱۲۹۰ شمسی توسط امپریالیسم انگلیس و روسیه تزاری

جنبش کارگری ایران پا به پای جنبش دموکراتیک توده ها پیش میرفت. ولی سرکوب جنبش و آغاز جنگ جهانی اول، نهضت کارگری ایران را در همان آغاز نابود ساخت و رکود و خود مبارزاتی را بر سراسر مبارزات کارگران میهنمان جانشین ساخت که تا پیروزی انقلاب اکتبر روسیه تداوم یافت.

مرحله بعدی ظهور مجدد حرکات خود بخودی کارگران در ایران مربوط به زمانی است که امواج تکان دهنده افکار انقلابی پرولتاریای روسیه به سراسر سرزمینهای مجاورش و از جمله ایران سیل آسا سرازیر گردید. در این دوره است که ما شاهد احیای دوباره تشکلهای کارگری از بطن مبارزات کارگران هستیم. در سال ۱۲۹۷ شمسی کارگران چاپخانه های تهران به تشکیل مجدد اتحادیه های صنفی خود دست یازیدند و به دنبال آنها، کارگران نان پزی ها و معلمین و کارکنان اداره پست و تلگراف نیز اتحادیه های خود را بر پا ساختند. با خروج قشون اشغالگر روسیه تزاری از ایران، امپریالیستهای انگلیسی میدان را خالی دیده و نیروهای نظامی خود را به نواحی شمال ایران نیز کشاندند و بدین ترتیب سراسر خاک وطنمان تحت اسارت نظامی و سیاسی امپریالیسم انگلیسی درآمد. کلیه قیامهای ضد امپریالیستی که در گوشه و کنار خاک ایران بوقوع می پیوست، بی محابا توسط قوای انگلیسی سرکوب میگردد. در عین حال اولین حزب کمونیست ایران در سال ۱۲۹۹ شمسی مطابق با سال ۱۹۲۰ میلادی در گیلان تشکیل گردید. این حزب که توسط سوسیال دموکراتهای امیل ایرانی همچون حیدر - عمو اوغلی تشکیل گردید، بر زمینه مبارزات پرشور ضد امپریالیستی زحمتکشان جامعه، کارگران و از بطن حرکات خود بخودی آنان علیه امپریالیسم انگلیسی و استبداد مطلقه وابسته به آن زاده شد. دامنه فعالیت حزب بیشتر در میان کارگران بنادر و نیمه پرولترهای روستایی و سایر زحمتکشان میهنمان بود. بدین صورت برای اولین بار در تاریخ جنبش کارگری ایران، اولین حزب واقعی پرولتاریای ایران از درون مبارزات ضد امپریالیستی و ضد استبدادی کارگران شروع به نضج گیری نمود. سازماندهی کارگران بنادر شمال ایران و شیلات در درون اتحادیه های کارگری یکی از نمونه های کارنامه فعالیت حزب مزبور میباشد. نیاز امپریالیسم انگلیس به سرکوب متمرکز و سیستماتیک جنبشهای کارگری و توده ای، تغییر و تحولات پایه ای در دستگاه دولتی فئودالی آروز ایران را می طلبید. کودتای رضاخان در سال ۱۳۰۰ - شمسی (۱۹۲۱ میلادی) مقدمه بر پا سازی چنین دستگاه دولتی مطلوبی بود. سلطه سیاسی فئودالیسم که با انقلااب مشروطیت دچار تزلزل و سستی گردیده بود، با کودتای رضاخان بطور دریست و یکجا در اختیار خود کامه گیهای انگلیس قرار گرفت. اصلی ترین و فوری تری وظیفه رضاخان، ممانعت از رشد جنبشهای ضد امپریالیستی در هر نقطه از ایران و سرکوب بیرحمانه این جنبشها بود که میبایست بموازات مدرنیزه کردن ارتش و دستگاه دولت انجام پذیرد. به دنبال چنین کودتای ننگینی بود که جنبش انقلابی در گیلان و جنبش دموکراتیک کلنل پسیان در خراسان تار و مار گردید و راه برای نفوذ هر چه بیشتر سلطه امپریالیسم باز شد.

نتیجه اینکه در فاصله زمانی سه سال از مقطع ۱۲۹۷ شمسی تا کودتای رضاخان، جنبش کارگری ایران به صور گوناگون از قبیل اعتصاب، تحمن، و تشکیل اتحادیه و غیره جاری بود و حتی تا دو سال پس از کودتا در شهرهای مرکزی ایران و هم چنین نقاط نفت خیز جنوب که بطور کلی زیر نفوذ و اداره مستقیم امپریالیسم انگلیس بود، این جنبشها همچنان جاری بود. تشکیل بیش از ۲۰ اتحادیه کارگری از دستاوردهای مبارزات کارگران در این مرحله است و مهم ترین دستاورد این دوره از پیدایش نهضت کارگری ایران، تشکیل اولین حزب کمونیست در ایران میباشد.

عوامل موثری که در این فاصله زمانی کوتاه نبض جنبش کارگری و دموکراتیک میهنمان را به تپش و میداشت، از یکطرف سیل خروشان ایده ها و افکار انقلابی انقلاب سوسیالیستی در روسیه و از طرف دیگر حضور و حاکمیت عریان و مستقیم امپریالیسم انگلیس بر جامعه و دستگاه حکومتی ایران بود. کودتای رضاخان آثار مخرب خود را بر روی ممانعت از تند شدن نبض جنبش کارگری و دموکراتیک خلقهای میهنمان گذارد و از آن پس تا سال ۱۳۰۸ یعنی طی ۸ سال تمام، کمتر اعتصابات و تظاهرات توده ای وسیعی توسط کارگران میهنمان به منصفه عمل درآمد.

رضاخان یکسال پس از کودتای امپریالیستی اش توانست علنا حکومت سراسری ایران را به چنگ آورد و ۴ سال پس از آن - رسماً از طرف مجلس وقت به پادشاهی منصوب گردد. به مرور پای امپریالیسم امریکا نیز از طریق سرمایه گذاری نفتی در مناطق جنوب بر اقتصاد جامعه مان باز میشد و امریکا هم امکان مداخله در امور سیاسی ایران را می یافت. در این دوره از حکومت رضاخان ما شاهد سرکوبی قیامهای عشایری و فئودالهای باز مانده از دوران قبل از کودتا توسط رضا خان هستیم.

رضاخان قادر گردید طی مدت ۸ سال پس از کودتایش، با استقرار حکومت متمرکز دولتی مدرن و سازماندهی مجدد ارتش، طبق برنامه و طرح امپریالیسم انگلیس و اجراء قوانین اجتماعی مطابق با نیازهای رشد سرمایه های خارجی، منضمًا هر گونه حرکت و صدای حق طلبانه ای را در نطفه خفه سازد. ولی بحران اقتصادی سرمایه داری در سالهای ۱۳۰۸ - ۱۳۱۱، شرایط طاقت فرسای زندگی کارگران و زحمتکشان ایران را غیر قابل تحمل کرده بود به نحویکه بتدریج نا آرامیها و نا - راحتیهای وسیعی در سطح کارگران و علی الخصوص واحدهای تولیدی مربوط به استخراج نفت شروع به غلیان نمود. اولین اعتصاب چشمگیر کارگران پس از ۸ سال سکوت و رخوت ناشی از سرکوب، در اردیبهشت سال ۱۳۰۸ توسط کارگران کمپانی نفت ایران و انگلیس آغاز گردید. این اعتصاب با موفقیت پایان یافت. اعتصابات کارگران کارخانه کبریت سازی تبریز در سال ۱۳۰۹، کارگران نساجی کارخانه " وطن" اصفهان در سال ۱۳۱۰ - از جمله اعتصابات مهم و قابل ذکر این مرحله از تاریخ تکوین نهضت کارگری ایران است. اغلب این اعتصابات با سرکوب حکومت دست نشانده رضاخان مواجه گردید. بسیاری از کارگران مبارز دستگیر و یا به نقاط دیگر تبعید شده و یا زندانی گردیدند. در سال ۱۳۱۵، چهار سال پس از آخرین اعتصابات کارگری سرکوب شده، قانونی تحت عنوان آئین نامه انضباطی در کارخانجات به تصویب رسید که طبق آن هر گونه اعتصابی ممنوع گردید. حکومت رضاخان میرفت که مهر ضد انقلابی امپریالیستی خویش را بر روند شکل گیری جنبشهای کارگری قانونی گرداند.

بر این اساس برای چندمین بار، هنوز جنبش کارگری ایران خستگی طولانی ۸ ساله اش را از تن خارج نکرده و هنوز رمقهای اولیه تحرك و جهش خود را مجددا بدست نیاورده که با سرکوبی وسیعتر و ددمشانه تر از گذشته روبرو میشود و ایندفعه حداقل باید ۱۴ سال تمام را سپری نماید تا بتواند دوباره انرژی سابقش را بدست آورده و به دور معمولی بیفتد.

\*\*\*\*\*

مرحله بعدی اوج گیری قابل مشاهده جنبش کارگری ایران پس از این دوران، به حوالی پای گیری جنگ جهانی دوم برمیگردد اگر چه در این فاصله، یعنی از اواخر سال ۱۳۱۱ تا سال ۱۳۲۵، ناظر بر برخی اعتراضات پراکنده و جرقه ای کارگری هستیم ولی این حرکات آنقدر بطنی و کم دامنه بوده است که تاثیری در کلیت بررسی ما از اوضاع عمومی جنبش کارگری ایران ندارد. در طی اینمدت حکومت دست نشانده رضاخان هر روزه بر حصارهای اختناق و اسارت توده ها، قلعه ای تازه میافزود. با دستگیری گروه ۵۳ تن تقریباً دیگر حیات جریان کمونیستی ایران که از بدو پایه گذاری حزب کمونیست خلق گردیده بود، خاتمه داده شد. کلیه اعتصابات نطفه ای پراکنده در سال ۱۳۱۸ با منکوب شدید و دستگیری وسیع رهبران اعتصابیون، خفه گردید. ولی اعتلاء دوباره نهضت کارگری ایران که یکبار دیگر خاطره جنبشهای پر رونق سالهای ۱۲۹۹ را در اذهان زنده گردانید، مربوط به دوره آغاز جنگ جهانی دوم، شکست آلمان نازی، تبعید رضا شاه و ورود قشون ارتش سرخ به خاک ایران میباشد. وجود شرایط عینی و عملکرد مجموعه عوامل فوق به کارگران زحمتکش میهنمان یکبار دیگر فرصت داد تا در فضای سالم ایجاد شده به احیای مجدد تشکیلات کارگری شان اقدام نمایند. پس از جنگ جهانی دوم کارگران مجال یافتند تا به مبارزات ضد امپریالیستی خویش رنگ تازه تری بزنند. یکی از بزرگترین اعتصابات کارگران در سال ۱۳۲۵ در تاسیسات نفتی جنوب روی داد. در طی این اعتصابات کلیه کارگران مناطق نفت خیز شرکت فعالانای داشتند. علت اعتصاب عمدتاً ترور رهبران اتحادیه های کارگری صنایع نفت جنوب بود. سرگرد فاتح که در آنموقع فرماندار نظامی آبادان بود به دستور اربابان امپریالیستش طرح توطئه خائنه ای را جهت سرکوب اعتصابیون تدارک دید. تحریرات و بسیج اعراب حاشیه نشین علیه کارگران اعتصابی از جمله ابتکارات اوست. کشتار بیش از ۴۶ تن از کارگران و زخمی شدن نزدیک به ۲۰۰ نفر از نتایج این طرح خائنه سرگرد فاتح بود. پس از این اعتصابات دولت قوام هرگونه اعتصابی را غیر قانونی اعلام کرد و در سراسر خوزستان حکومت نظامی برقرار شد. کلیه رهبران کارگران دستگیر شدند و بجای اتحادیه های کارگری، اتحادیه های فرمایشی از درون شرایط حاکمیت سرنیزه بر کارخانجات، بیرون آمدند. گر چه در طی این دوران مبارزات کارگری علیه سرکوبها و حملات وحشیانه رژیم به صفوف کارگران پیشرو و مبارز، از حیاتی بطنی و قابل توجه برخوردار بود، ولی حزب توده که از همان آغاز تشکیل، کاریکاتوری از یک حزب کمونیست

واقعی بود ، با وجود نفوذ قابل توجه اش در بین کارگران و زحمتکشان میهنمان - هرگز از این شرایط ویژه در جهت پیشبرد اهداف زحمتکشان و کارگران میهنمان بنفع انقلاب و علیه امپریالیسم و حاکمیت دست نشاندهاش سود نداشت . بلکه برعکس در حیاتی ترین و حساس ترین فراز از تاریخ جنبش کارگری ایران و در اوج اعتلاء و آمادگی توده ها جهت مقابله با ارتجاع و امپریالیسم ، رهبری آن پشت به توده ها نمود و راه فرار را برگزید . پس از این دوران تداوم تاریخ جنبش کارگری ایران وارد مرحله دیگر از حیات خود میگردد . دوران سرکوبهای شدیدتر و سیستماتیک تر ، دورانی که در مقایسه با گذشته تاریخ جنبش کارگری ، ارتجاع وابسته به امپریالیسم کوشید تا از شیوه های پیشرفته تر و نوین تری علیه مبارزات کارگران سود جوید . دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ .

نتیجه ای که میتوان از این قسمت از بررسی خود بدست آورد اینست که جنبش کارگری ایران از آغاز انقلاب مشروطیت تا کودتای ۲۸ مرداد از ویژگی خاصی برخوردار بوده است که همواره در طی این پروسه بر آن حکمفرمایی داشته است . ایمن و ویژگی عبارتست از افت های طولانی و ممتد در مقابل خیزهای کوتاه و منقطع . گر چه شرایط غارت و استثمار روز افزون طبقه کارگر وجود شرایط عینی انقلاب را در سراسر این پروسه تایید مینماید ولی از طرف دیگر سایه سرنیزه حکومتی جابر وابسته به امپریالیسم هیچگاه اجازه اوج گیری به جنبش های کارگری نداده است . بموازات رشد خود بخودی آگاهی کارگران از حقوق صنفی خویش و نتیجتاً افزایش در خواستها و مطالبات کارگری شان ، امپریالیسم و حاکمین وابسته به آن نیز کوشیدند تا با پیچیده تر کردن سیاستها و تاکتیکهای خویش ، به سلطه شان تحکیم بخشیده و هر چه همه جانبه تر و گسترده تر بر این جنبشها فائق آیند . هر قدر که از آغاز انقلاب مشروطیت دورتر میشویم بهمان اندازه روند سلطه امپریالیسم نیز بحاجه ما محکم تر و متناسب با آن فاصله جنبشهای جرقه وار جنبشهای کارگری در هر مرحله از تناوبش ، کشیده تر و طولانی تر میگردد و متقابلاً دوران اعتلاء این جنبشها ، کم دامنه تر و کوتاه تر میشود . پس از خاتمه جنگ جهانی دوم سیاست توسعه طلبانه امپریالیسم امریکا نسبت به انگلیس پیشی جست . یکی از مناطقی نفوذ تقسیم شده و در نتیجه این توسعه طلبی در خلیج فارس ، به فال ایران خورد . از سال ۱۳۲۵ سیل سرمایه های امریکایی به بازارهای ایران سرازیر گردید . تضادهای حاصل از تفوق طلبی امپریالیستهای امریکا و انگلیس در منطقه ، در کنار تضادهای درونی جامعه موجب تقویت جنبش آزادی بخش ملی گردید ، و مفری مناسب بمنظور بیرون زدن ناآرامی ها و ناراحتی های خلق و طبقه کارگر گردید . در اوایل سال ۱۳۲۹ همراه با رشد مجدد مبارزات دموکراتیک توده ها ، ما شاهد یکسری جنبشهای اعتصابی پراکنده کارگری در شهرهای اصفهان ، کاشان ، رشت و تبریز هستیم . کارگران نساجی اصفهان و سمنان اتحادیه های خود را تشکیل دادند . جنبش فزاینده کارگری به نقاط نفت خیز کشور نیز سرایت نمود به نحویکه حسین علاء نخست وزیر وقت مجبور به گسیل قوای نظامی به نواحی نفت خیز گردید و کارگران اعتصابی را به گلوله بست . دولت حسین علاء پس از این وقایع در برابر خشم غیر قابل کنترل توده های زحمتکش کارگر و سایر زحمتکشان میهنمان مجبور به استعفاء گردید . و پس از آن دکتر مصدق نماینده بورژوازی ملی ایران به نخست وزیر رسید . از مقطع انتخاب مصدق به نخست وزیر در سال ۱۳۲۶ تا کودتای ۱۳۳۲ ما شاهد رشد جنبش ملی - دموکراتیک در میهنمان هستیم به نحوی که جنبش کارگری بیش از هر وقت دیگر در گذشته ، تحت الشعاع جنبش ملی قرار گرفت .

\*\*\*\*\*

پس از کودتای ۲۸ مرداد توسط زاهدی و بازگشت مجدد شاه معدوم ، باز هم جنبش کارگری ایران گر چه بسیار پراکنده و جزیی به حیات خود ادامه داد . در سال ۱۳۳۶ کارگران نفت مسجد سلیمان و آغاچاری در اعتراض به سیاست ضد کارگری کنسرسیوم نفت ، خواستار شناسایی حق اعتصاب و افزایش حقوق گردیدند . ولی با دستگیری رهبران اعتصابی ، موج اعتصاب بلافاصله فرو نشست . در همین سال کارگران بافنده اصفهان در اعتراض به عدم پرداخت حقوق چندین بار اعتصاب کردند . در سال ۱۳۳۸ کارگران کارخانه های بافندگی ریس باف اصفهان به علت تاخیر در پرداخت حقوق ماهیانه دست به اعتصاب زدند . در همان موقع چندین هزار تن از کارگران کوره پز خانه های تهران دست به اعتصاب زده و خواستار اضافه دستمزدی بالغ بر ۳۵ درصد گردیدند . اعتصاب مذکور با دخالت عوامل سرکوبگر رژیم و با کشته شدن چندین تن از کارگران و بازداشت ۲۶ تن از رهبران آنها ، سرکوب گردید . همچنین اعتصابات سال ۱۳۳۹ کارگران سد " دز " ، معادن زغال سنگ

" شمشک" و کارگران کارخانه بافندگی " شهناز" از جمله اعتصابات قابل ذکری است که در سال ۱۳۳۹ روی داده است . اعتصابات اخیر با تبعید ۱۷ تن از کارگران پیشرو و ضرب و شتم تعدادی از آنها میرفت که سرکوب گردد ولی کارگران مبارز از پای ننشستند و به اعتصاب خود ادامه داده و موفق به باز گردانیدن کارگران اخراجی و تحمیل خواستهای خود به رژیم وابسته به امپریالیسم شدند .

کلیه خیزشهای کارگری پس از کودتای ۲۸ مرداد بطور برجسته ای تابع مبارزات کارگران مناطق نفت خیز بوده است . مرکز و محور نهضت کارگری ایران در این دوره صنایع نفت و مبارزات کارگران مناطق نفت خیز بوده است . در واقع طبقه کارگر ایران که بخش پیشرو تر و آگاه تر آن در این صنایع متمرکز و مجتمع است ، در این مرحله توانسته بود مهر پیشتاز خود را بر روند کلی مبارزات سایر کارگران بزند . قاطعیت ضد انقلابی رژیم شاه در سر کوبی هر گونه جنبشی ، با مطالعه سرنوشت اعتصابات قابل ذکر ، فهمیده میشود . شاه معدوم نیز هیچگونه رحم و شفقتی را نسبت به کارگران قائل نبود و مثل گذشته به قلع و قمع کارگران مبارز ادامه میداد .

تا قبل از سرکوب سراسری قیامهای شهری در مقطع خرداد ۱۳۴۲ - یعنی در دوران وزارت اقبال ، جنبش کارگری و دموکراتیک میهنمان از دامنه قابل ملاحظه ای برخوردار بود . این مقطع ، دوران شکل گیری اعتصابات متعددی از سوی کارگران میهنمان میباشد . اعتصاب کارگران بافنده موسسات بافندگی " شهناز" و " نختاب" در ماه مه سال ۱۳۴۰ - از جمله اعتصابات مهم این دوره است .

مهم ترین جنبشهای خود بخودی کارگری در پس از دهه ۴۰ ، مربوط به اعتصابات کارگری در کارخانه بافندگی " جهان" که بیش از ۲ هزار تن در آن شرکت داشتند ، میباشد . اعتصاب مذکور با کشته و زخمی شدن کارگران مبارز سرکوب گردید . دهه پنجاه ، دوران اوجگیری پراکنده و بی سرو سامان جنبش کارگری است . اعتصابات کارگران و رانندگان شرکت واحد - اتوبوسرانی تهران که موفق به افزایش دستمزد خویش گردیدند نیز قابل ذکر است . یکسال بعد که رانندگان اتوبوسرانی خواستار ۳۵ درصد اضافه حقوق گردیدند با غیر قانونی شدن سندیکاهای کارگری و بازداشت ۲۰ تن از رهبران اعتصابی اعتصاب مذکور موقتا به خاموشی گرائید ولی یگیری و ادامه اعتصاب از سوی کارگران ، رژیم سرکوبگر را به هراس انداخت و او را وادار به عقب نشینی در برابر خواسته های بر حق کارگران نمود .

دهه پنجاه ، مرحله ای از رشد جنبش کارگریست که بموازات سخت تر شدن شرایط زندگی ، تورم سرسام آور اقتصادی و - سر شکن شدن عوارض فلاکت بار تورم بر گرده زحمتکشان و بیش از همه کارگران و از طرف دیگر اعتلاء جنبش مسلحانه و تاثیرات تبلیغی و تهییجی آن بر روحیه مبارزاتی کارگران مبارزات آنها را از حرکت باز نمیداشت و مدام انرژی بیشتری به قوای کارگران می دمید . در سال ۱۳۵۳ ، ۴ هزار تن از کارگران ساختمانی پالایشگاه نفت در حوالی تهران اجتماع نموده و خواستار ۲۰ درصد از درآمد تاسیسات پالایشگاه تهران ، تهیه سیرویس رفت و آمد و پرداخت اضافه حقوق در روزهای تعطیل . . . . گردیدند ، رژیم ۵۰ تن از کارگران سرشناس را دستگیر نمود ولی کارگران با ادامه اعتصاب خود فقط موفق به آزادی آنها گردیدند . اعتصاب کارگران کارخانه شیمیایی تهران در سال ۱۳۵۴ با دخالت عوامسال سرکوبگر خفه شد و بیش از ۲۰ تن از کارگران پیشرو دستگیر شدند . اعتصابات کارگران کارخانه " نورد" اهواز در مهر ماه سال ۱۳۵۳ و معدنچیان معادن زغال سنگ و هم چنین کارگران سازمان آب و برق رشت از جمله اعتصابات مهمی است که با دخالت ماموران ساواک و ژاندارمری تار و مار گردیدند . در سال ۱۳۵۳ - کارگران کارخانه چیت بافی ری در اعتراض به نازل بودن سطح دستمزد و بدی شرایط کار دست به اعتصاب زدند . این اعتصاب نیز با دخالت مامورین ساواک سرکوب گردید . در همان سال کارگران کارخانه ماشین سازی اراک بخاطر خواست ۲۰ درصد اضافه دستمزد دست به اعتصاب زدند و توانستند خواسته های خود را به رژیم شاه تحمیل نمایند .

موج اعتصابات بعدی کارگری در سالهای ۵۴ - ۵۵ در بسیاری از کارخانجات بافندگی تهران و شاهی روی داد و متعاقب آن یکسری اعتصابات دیگر شرکت برق تهران در کارخانه چیت بهشهر ، کارخانه " مارلی تکس" تهران ، کارخانه " جنرال موتورز ایران" ، کارخانه سیمان صوفیان روی داد که از بین این اعتصابات با اعلام حکومت نظامی در طی ۹ روز ، اعتصاب کارخانه نساجی شاهی سرکوب گردید . اعتصاب کارخانه چیت بهشهر با اعلام نظر هیئت مدیره کارخانه مبنی بر تایید خواستهای اعتصابیون ، اعتصاب با موفقیت پایان یافت . کارخانه مارلی تکس نیز با افزایش ۲۰ درصد اضافه

دستمزد با خواسته‌های کارگران موافقت نمود. اعتصابات کارگران جنرال موتورز ایران با بازداشت ۲۵ از کارگران منکسوب شد. کارگران کارخانه سیمان صوفیان نیز با دخالت عوامل ژاندارمری و ساواک به اعتصاب خود در نیمه راه پایان دادند. این مختصر که در فوق آورده شد نشانگر قانونمندی حرکت جنبش کارگری ایران و رشد و تکامل آن در کلیتش میباشند. تشریح مبارزات کارگران پس از قیام ۲۲ بهمن ماه تا کنون نیز دارای همین ریتم و آهنگی است که به اختصار در بالا توضیح داده شد با این تفاوت که پس از قیام کارگران مبارز ما از روحیه نهاجمی قابل توجهی که در نتیجه پروسه قیام کسب نموده بودند، برخوردار بودند. بهمین مناسبت وجود چنین روحیه پر شوری در بین کارگران، اثرات خود را بر روی مبارزات خود بخودیشان بطرز مثبتی گذارد و ابعاد حرکات مبارزاتی آنها را از عمق و وسعت و شدت بیشتری به قبل از قیام برخوردار نمود. بهمین ترتیب نیز ابعاد فجایع هولناک دولت جمهوری اسلامی نسبت به این جنبش‌ها بطرز وحشیانه تری نسبت به سابق وسیعتر و بیرحمانه تر گردید.

ما کوشیدیم که در اینجا با تبیین اصلی‌ترین و برجسته‌ترین فرازهای تاریخ جنبش کارگری ایران به اصلی‌ترین قانونمندی حرکت رشد آمیز آن دست یابیم. نقش سلطه سرکوبگر و اختناق‌گر امپریالیسم توسط حکومت‌های وابسته به آن، در چگونگی شکل‌یابی نهضت کارگری ایران، نحوه رشد و تکوین غرایز و روحیه مبارزاتی در کارگران و سایر خصوصیات در همین مختصر توضیحاتی که از نظر تاریخی تبیین گردید، قابل فهم و لمس است. آنچه که مسلم است، اینست که پروسه مبارزات کارگران ایران در کلیت خود حکایت از پراکندگی، نبود هماهنگی عملی و همبستگی مبارزاتی میان واحدهای مختلف اعتصابی وقوع خود بخودی و محتمل و یا غیرمحتمل اعتصابات و تظاهرات آنهم به جهت فقدان رهبری منسجم و پایدار انقلابی بر روی این مبارزات، افت ناگهانی و برق‌آسای این مبارزات در اثر سرکوب، کشتار و دستگیریه‌ها و تبعیدیه‌ها، تطمیع، فریب و نیرنگ و دهها تاکتیک دیگر ۰۰۰ مینماید.

اینها هستند برخی از آن ویژگیها و خصوصیات حاکم بر جنبش کارگری ایران که زائیده شرایط مشخص و روابط اقتصادی معینی است که بیش از هر چیز تحت اسارت و تبعیت مناسبات اقتصادی جامعه امپریالیستی قرار دارد. طبقه کارگر میهن ما در داخل این مناسبات رشد نموده و به مبارزات خویش شکل می‌بخشد. تنها کمونیست‌هایی که جوهر مارکسیسم لنینیسم را در دیدگاه و پراتیک خویش قادرند پیاده سازند، میتوانند بدون هر گونه دگم‌سازی از جنبش‌های کارگری معاصر مارکس و یا مبارزات طبقه کارگر روسیه به تحلیل مشخص از اوضاع عینی و کاملاً متفاوت پرولتاریای ایران پرداخته و به تعیین تکالیف انقلابی خویش مبادرت ورزند. بر این اساس و با چنین درکی بنیانگذاران جنبش نوین کمونیستی ایران در آستانه پایه گذاری مبارزه مسلحانه بیش از صدور هر گونه حکمی در مورد عاجل بودن تشکیل حزب پرولتاریا، دست به تحقیق وسیعی در باره شرایط مشخص پرولتاریا و تاثیرات سلطه امپریالیسم بر آن زده و با شیوه ای دیالکتیکی اختلافات و ناهمانندیهای شرایط ایران را با اوضاع عینی تکامل جوامع سرمایه داری کلاسیک ارزیابی نمودند.

اثرات سلطه امپریالیسم بر مبارزات طبقه کارگر ایران از هر نظر که مورد مطالعه قرار گیرد اختلافات وسیع و عمیق آن را با مبارزات پرولتاریای سایر جوامع سرمایه داری کلاسیک بوضوح نشان میدهد. و نشان میدهد که چگونه پروسه شکل‌گیری و رشد آن دچار تحول گردیده است. فقدان تجارب کافی مبارزاتی، ناهمگونی رشد سطوح مبارزاتی در واحدهای تولیدی مختلف، ناهمانندی و ناموزونی ادراک و فهم کارگران از منافع خاص صنفی شان، آغاز شیوه‌های مبارزاتی غیر یکسان در چند واحد تولیدی از جمله نتایج غیر قابل اجتنابی است که در شرایط نبود رهبری منسجم و کمونیستی که خود حاصل اختناق و سلطه وحشیانه حکومت‌های وابسته است، بهر حال بر سرنوشت شکل‌گیری جنبش کارگری ایران اثر می‌گذارند. خود ویژگی شکل‌گیری جنبش کارگری میهنمان از درون این واقعیات نشات می‌گیرد. شناسایی قانونمندی این واقعیات و دخالت مستقیم آن در نحوه اتخاذ تاکتیک و استراتژی مبارزاتی، از ابتدایی‌ترین وسایل درک نهضت طبقه کارگر است. بدون توجه و بدون شناخت از تاثیرات مشخصی که در نتیجه وابستگی جامعه مان بر روی روند رشد نهضت کارگری ایران وارد میشود و بدون درک جزء به جزء تاثیرات مذکور بر کلیه دقایق نهضت کارگری ایران، هیچگاه نمیتوان پروسه تشکیل حزب را به درستی یافت و بر قانونمندی‌های ویژه تشکیل‌یابی مستقل طبقه کارگر واقف شد.

پایان

\* بقیه این مقاله را در شماره بعد میخوانید\*



## زیر نویس

۱ - با يك مقایسه نسبی میان وضعیت نهضت کارگری ایران قبل از قیام با کیفیت جنبش کارگری روسیه در سده های ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰ ( عماتا قبل از تشکیل حزب سوسیال دموکراسی و خصوصا قبل از انقلاب ۱۹۰۵ - ۱۹۰۷ ) میتوان به اختلاف سطح کیفی این جنبشها با یکدیگر آگاهی یافت . ولی اگر خود جنبش کارگری ایران بتنهایی مورد قضاوت قرار گیرد و يك مرحله از حیات آن با مراحل قبلی تاریخی اش ارزیابی گردد . به ویژه اگر تاثیرات رشد دهنده قیام ۲۲ بهمن ماه و حوادث سیاسی بعد از آن بر روی ذهنیت کارگران ایران در مد نظر باشد - آنگاه میتوان گفت که اکنون طبقه کارگر در مقایسه با شرایط قبل از قیام از خود آگاهی نسبتا قابل توجهی و تجارب مبارزاتی خوبی برخوردار گردیده است . ولی در عین حال بایست بلافاصله متذکر گردید که چه این خود آگاهی و چه آن تجارب مبارزاتی هنوز نه تنها در کلیه واحدهای تولیدی هماهنگ و یکسان نیست ، بلکه بخاطر پیرویه خود بخودی جذب این کیفیيات و نبود يك رهبری منسجم ، پایدار و واقعا انقلابی ، کارگران ما نتوانسته اند این خود آگاهی های خود را از سطح نازل تروینونیونیستی به سطح پیشرفته طبقاتی ارتقاء داده و از تجارب مبارزاتی شان در جهات عالییه ای استفاده نمایند . از این روست که خصلت عمومی جنبش کارگری ایران ، خصلتی اکونومیستی است که با آمیزه های تمایلات سیاسی توده های کارگر در آمیخته است . وقتی میگوئیم طبقه کارگر ایران هنوز از " لزوم مقاومت دسته جمعی " درك کامل و زنده ای بدست نیاورده است بخاطر اینستکه وجود همین خصلت اکونومیستی ، همواره اعتراضات و تصادمات کارگران را با کارفرمایان نه بصورت برنامه ریزی شده و نقشه دار ، بلکه به نحوی تصادفی بروز میدهد . اگر در جنبش کارگری روسیه ، قبل از تشکیل حزب ، لنین در باره خصائل جنبش کارگری میگوید از طرف کارگران " خواستهای معینی بمیان آورده میشود ، از پیش لحظه مناسب در نظر گرفته میشود . " دقیقا به یك جنبش نقشه دار و با برنامه که از طرف خود کارگران بمیان آورده میشود ، اشاره میکند . چنین حالتی را حتی ما کمتر پس از قیام در بین اعتراضات و اعتصابات کارگری در ایران شاهد هستیم . در هر صورت باید گفت نقش سلطه سرکوبگرانه - سراسری حاکمیت وابسته به امپریالیسم حتی اگر در برخی حوزه های تولیدی جامعه و در بعضی بخشهای کارگران پیشرو درك لزوم " مقاومت دسته جمعی " بوجود آمده باشد - باز هم مجال عملی کردن چنین درکی را در يك رشته از واحدهای تولیدی بطور همزمان و در يك مبارزه اعتصابی واحد نخواهد داد . توجه به نقش چنین عاملی ، پیرویه تشکل یابی طبقه کارگر را از طریق اعتصابات سیاسی دچار تحول نموده است . و طبقه کارگر ایران نمیتواند با شرکت در يك اعتصاب سیاسی سراسری و تدارك قیام مسلحانه شهری ، به سرنگونی حاکمیت سیاسی وابسته به امپریالیسم و ابقا ، جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری پرولتاریا دست یابد .

## \* مقاله :

سلطه امپریالیسم و تاثیر آن بر شکل گیری  
جنبش کارگری ایران  
( مبانی درك اریتمو کراسی کارگری )  
را در شماره بعد میخوانید .

برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر

\* يك مرد بزرگ در حقیقت شروع کننده و یا مبتکر است. زیرا او دورتر را می بیند و قوی تر از دیگران می خواهد یا اراده میکند، او وظایف تاریخی را که جریان تکامل فکری اجتماعی در دستور روز قرار داده است بهتر حل مینماید.

او احتیاجات اجتماعی نوین را که تکامل مناسبات اجتماعی، تولید نمود مانند تعیین مینماید، او ابتکار صورت پذیر ساختن و رفع این احتیاجات را بدست میگیرد. او قهرمانی است، ولی قهرمان نه به این معنی که جریان طبیعی قضا یا را میتواند تغییر دهد بلکه به این معنی که فعالیت او تجسم و یا تعبیر و تفسیر آزادانه و دانسته و نهمیده جریان طبیعی ضروری غیر زیشعور است.

نیروی کامل و اهمیت تمام او در همین است. و این يك اهمیت فوق العاده و يك نیروی بی مانند بزرگی است. ( نقش شخصیت در تاریخ - پلخائف)

### بیاد تئوریسین های جنبش نوین کمونیستی ایران، چریکها، فدائی خلق

رفقا مسعود احمدزاده و عبدالرحیم صبوری

تاریخ حیات پر افتخار سرزمین ما، تبلور جوشان حماسه مقاومت و خون و شهادت است. تاریخ برپا خاستنها، قیام کردنها و حماسه آفرینهایی بی نظیرو تکان دهنده در برابر ستم و احکام جابرانه و ظالمانه حاکمیت های قهار است.

اسفند ماه بمشابه لحظه ای از تاریخ پرفراز و نشیب جنبش خلق ما، سرشار از دلاوریها و مقاومت های بی نظیری است که یاد آوری آن تداعی کننده گشایش سرفصلی نوین از جنبش خلق ما محسوب میشود.

اسفند ماه در تاریخ حیات جنبش نوین کمونیستی ایران از جایگاه برجسته و ممتازی برخوردار است. زیرا که این ماه یاد آور شهادت دو تن از ارزنده ترین و برجسته ترین نیروهای حرکت آفرین در تمام تاریخ جنبش نوین کمونیستی میهنمان بشمار می آید. یازدهم اسفند ماه سلگرد شهادت چریک فدایی خلق رفیق کبیر مسعود احمدزاده یکی از بنیانگذاران جنبش نوین کمونیستی ایران و خلاق تئوری مبارزه مسلحانه هم انتراتی و هم تاکتیک است.

هم چنین سیزدهم اسفند ماه تداعی کننده خاطره شهادت رفیق کبیر عبدالرحیم صبوری، یکی از برجسته ترین عناصر جنبش نوین کمونیستی ایران و از جمله رفقای بنیانگذار چریک های فدایی خلق ( ارتش رهایی بخش خلق های ایران) و چریک فدایی خلق رفیق علی اصغر زندیه میباشد.

برای ما از آن رو اسفند ماه از جایگاه ویژه ای در تاریخ حیات چریک های فدایی خلق ایران برخوردار است که بار دیگر بمانا فرصتی میدهد تا بتوانیم با تامل و تفکر ژرف تر در راه و رسم این رفقای کبیر تاکید و پافشاری بیشتری بر تداوم و درستی راه پر افتخار آنان و آرمان های والا و متعالیشان بنمائیم.

متأسفانه آنچه که در میان برخی از سازمان های سیاسی در مورد تجلیل از شخصیت عناصر انقلابی متداول است، محدود به برخی جمله پردازیه های مسخور کننده و غالباً ایده آلیستی ای میشود که نهایتاً به خلق شخصیتی اسطوره ای میانجامد. بدون اینکه این سازمانها بخواهند به نحوی دقیق اندازه و حدود تاثیر اندیشه ها و کارکرد انقلابی شخصیت مورد نظرشان را در تسریع روند يك جریان تاریخی معین و ایجاد تحرك در جنبش انقلابی ترسیم و تحلیل نمایند. بدون اینکه بخواهند با نقدی مارکسیستی، اثرات و نتایج تفکر و ایده های شخصیت مورد نظر خود را افزایش و یا کاهش در انطباق و یا انحراف از جریان تکامل تاریخی جامعه به طرز مشخص و تعبیر و تفسیر نمایند، بر عکس مطالعه تحلیلی های اینگونه سازمانها در اطراف شخصیت مورد نظرشان نشان میدهند که این سازمانها همواره کوشیده اند، بجای بررسی و تحقیق پیرامون تفکر

و اندیشه‌ها و ادراک و استخراج اثرات منفی و یا مثبت اندیشه‌های او بر روند تکامل جنبش انقلابی خلقهای میهنمان، با چهره‌سازیهای عموماً غیر واقعی، به اشاعه کیش شخصیت دامن زده و از این رهگذر اندام نحیف خود را در پس شخصیت انقلابی آنها از انظار مخفی نگهدارند.

بنظر ما هر گونه تجلیل و یاد آوری خاطره شهادت بزرگانی که با عشق به خلق و کینه به امپریالیسم و دشمن خلق، هستی خود را نثار آینده تابناک خلقهای میهنمان کرده‌اند، اگر نتواند اثر گذاریهای مثبت و یا منفی شیوه تفکر و عملکرد این رفقا را در مسیر شکل‌گیری و رشد جنبش خلقهای میهنمان نشان دهد، چیزی جز یک عمل ژورنالیستی نامیده نمی‌شود. در اینجا ما سعی میکنیم ضمن تجلیل و یاد آوری شهادت رفقای کبیرمان، حدود اثر گذاری اندیشه‌های این رفقا را بر روند جنبش خلق معلوم کنیم و از این رهگذر بر درستی راه و شیوه انقلابی آنها پافشاری نمائیم.

اکنون دیگر نام رفیق کبیر مسعود احمدزاده با تاریخ پر افتخار جنبش نوین کمونیستی ایران عجین شده است. پایه‌های تنومند و مقتدر زندگی و حیات جنبش نوین کمونیستی ایران بر دوش اندیشه‌های انقلابی این رفیق کبیر استوار است. سرنوشت و آینده جنبش مسلحانه ایران بطرز تفکیک‌ناپذیر و تردید ناپذیری با سرنوشت و آینده نظرات این رفیق کبیر آمیخته شده است. از همین روست که هر گونه تعدیل و یا تخفیف در ساختمان تفکر و معرفت تئوری م م بی‌چون و چرا حاصلی بجز عدول و انحراف از مواضع عمیقاً انقلابی و رادیکال و منطبق بر جوهر انقلابی مارکسیسم و لنینیسم تئوروی مبارزه مسلحانه مبار خواهد آورد. هر نوع امحاء و استتار بقصد پوشیده نگاهداشتن و نادیده گرفتن هر یک از مبانی تئوری م م، نتیجه‌ای جز کند شدن برندگی و تضعیف خصلت گشایندگی تئوروی م نخواهد داشت. مصداق عینی این کلام مطالعه سرنوشت فعلی گروههایی است که زمانی خود را پیرو و تئوری م م معرفی میکردند. این سازمانها که حیات و موجود سیاسی خود را مدیون افتخارات آفریده شده توسط هدایت‌های تئوری م م هستند، عموماً در آغاز تکیه‌گاه اصلی خود را، مدافع سرسخت و خدشه‌ناپذیر تئوری م م وانمود میساختند و از این طریق توانسته بودند با تکیه بر چنین تکیه‌گاهی که در میان خلق از محبوبیتی توده‌ای برخوردار است، تا حدی پرنسیب انقلابی خود را حفظ نمایند. پروسه تنزل و سقوط سازمانهای مذکور به منجلا ب مشی " توده‌ای" در وضعیتی آغاز گردید که آنها در عمل و نظر از مواضع انقلابی تئوری م م علناً عقب نشستند.

جنبش چپ ایران تا موقعی در میان توده‌های خلق صاحب وزنه و حیثیت خدشه‌ناپذیری بود که هنوز عمده‌ترین سازمان کمونیستی ایران یعنی سازمان " چریکهای فدایی خلق ایران" از نظرات رفیق کبیر مسعود احمدزاده در مقابل هر گونه حمله مذبوحانه اپورتونیستها به دفاعی مصممانه برمیخاست.

نفوذ اندیشه‌های التقاطی شهید جزئی توسط عناصر " توده‌ای" خائن در درون سازمان چریکهای فدایی خلق زمینه‌اشاعه و پذیرش دیدگاههای انحرافی " جریان منحنی کار" را فراهم نمود. در حقیقت ایده‌های شهید جزئی، همچون دروازه‌ای است که بر روی هر عنصر " تودهای" همیشه باز گذاشته شده است. و خائنین حزب توده، این سمبل خیانت خالص این نمونه کامل در بیوزگی و خیانت، با درک چنین ویژگی موجود در نظرات شهید جزئی و فراهم نمودن شرایط مناسب پذیرش ایده‌های مذکور در درون سازمان، ضربه مهلک و جبران ناپذیری نه تنها بر جنبش نوین کمونیستی ایران، که بر تمام جنبش خلق وارد کردند. بعد از وارد شدن چنین ضربه‌ای بود که در عرصه سیاسی جامعه میدان مانور برای ترک تازی آندسته از اپورتونیستهایی باز شد که وجود و حضور عملکرد اجتماعی - سیاسی تئوری م م را مانع مستحکم نشر ایده‌های ابتدالی خود میدانستند. " جریان منحنی کار" با سپر قرار دادن نام شهید جزئی بتدریج و آرام آرام مواضع رادیکال چریکهای فدایی خلق را نفی نمود و بجای آن، چنان سیاستها و تاکتیکهایی را بکار گرفت که نتیجه‌ای جز خشنودی حزب توده خائن و اپورتونیستهای بی عمل نداشت.

یاد آوری تحولات سیاسی گذشته بخوبی نشان میدهد که همزمان با طی شدن چنین روندی، هر اندازه که " جریان منحنی کار" با سیاستهای سازشکارانه خود از مواضع انقلابی تئوروی مبارزه مسلحانه دور میشد، بهمان اندازه از پرنسیب سرنوشت اعتباری که دغلیکارانه غصب کرده بود کاسته میشد، توده‌ها با مورد مقایسه قرار دادن سیاستهای آن روز سازمانی که خود را فدائیان خلق می‌نامید، با مواضع چریکهای فدایی خلق، در می‌آفتند که اینها غاصبانی بیش نیستند که هدفی جز خیانت به آرمانهای خلق ندارند، سرنوشت " جریان منحنی کار" یک نمونه واقعی در اثبات این گفته ماست که حفظ و



و وحشیانه حاکمیت وابسته به امپریالیسم دوام آورده و با حفظ موجودیت خود ، فعالیت انقلابی خود را گسترش دهد ، همانا سازمان سیاسی - نظامی است و یگانه عملی که قادر است به تکالیف انقلابیون در برابر خلق و پرولتاریا جامه عمل بپوشاند تعرض انقلابی به شیوه مبارزه مسلحانه است .

رفیق مسعود احمد زاده با نقد دیالکتیکی واقعیت ، شیوه دیالکتیکی دگرگون سازی واقعیت را نیز نشان میدهد و فقط به همین اکتفا نمیکند ، بلکه خود نیز ابتکار عملی ساختن و مادیت بخشیدن وسایل و ابزار دگرگون کننده را نیز بر عهده گرفته و عملاً در این راه قدم برمیدارد .

موضع انقلابی رفیق مسعود بعنوان يك کمونیست ، تجسم عینی خصائل ویژه آن دسته از مردان بزرگد تاریخی است که "پلخانف" در باره آن گفته است " یک مرد بزرگد در حقیقت شروع کننده و یا مبتکر است . زیرا او دورتر را میبیند و قوی تر از دیگران میخواهد یا اراده میکند . . . . ."

اهمیت نقش و جایگاه رفیق مسعود در احیاء جنبش چپ ایران و پیدایش جنبش نوین کمونیستی در صورتی قابل درک میگردد که بتوانیم شرایط و موقعیت جنبش چپ ایران را در سالهای دهه ۴۰ ترسیم کنیم: در این دوره بر اثر گسترش و تعرض همه جانبه امپریالیسم به تمامی عرصه ها و شئون زندگی مردم ، فضای سیاسی جامعه مختنق تر میگردد . از بقایای سازمانهای سیاسی آنروز که به اصطلاح رهبری جنبش توده را بر عهده گرفته بودند حتی اثر و نشانی یافت نمیشود . رهبری حزب توده خائن توانسته بودند با چابکی !! بی نظیری صحنه را خالی گذارده و به خارج از کشور بگریزند . آنها در - این فرار بزرگ !! حتی بی اهمیت ترین اثری که حاصل جمع بندی مبارزات خلق و تجربیات ناشی از آن باشد از خود بجای نگذاشته بودند . در چنین شرایطی رفقای بنیانگذار سازمان در تدارک شیوهها و وسایل نوین مبارزه باید کار را از ابتدا شروع میکردند .

رفیق مسعود با درایت محققانه و از موضعی پرولتری نقش اساسی اصلاحات ارضی ادعایی و نتایج ناشی از آن را به طرز استادانه ای در سراسر اثر خود بسط و تعمیم میدهد . در حقیقت تبیین شرایط و مناسبات اقتصادی - اجتماعی جامعه و هم چنین تعیین مرحله انقلاب و چگونگی آرایش قوای ضد انقلاب بر اساس درک محتوی واقعی اصلاحات ارضی استوار میگردد یکی از نتایج درخشان حاصل از تحقیق در اطراف اصلاحات ارضی و هم چنین تحلیل پروسه رشد حاکمیت امپریالیسم در ایران ، کشف و استخراج یکی از اصلی ترین و عینی ترین قوانین حاکم بر جامعه زیر سلطه ایران توسط رفیق مسعود میباشد . رفیق مسعود خصلت اساسی و عینی جامعه زیر سلطه ایران را در این جمله کوتاه و رسا بیان میکند " در حقیقت تبیین هر گونه تغییر و تحولی در جامعه بدون آنکه به تضاد اصلی نظام موجود ، یعنی تضاد بین خلق و سلطه امپریالیستی توجه شود ، تبدیل بیک چیز پوچ و مهمل میگردد . و مسئله سلطه امپریالیسم را باید بطور ارگانیک و به مثابه زمینه هر گونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت نه چون یک عامل خارجی که بهرحال نقشی دارد ."

علت اصلی دستیابی رفیق مسعود و سایر هم فکرانش به کسب چنین تحولی در ارزیابی مسائل و پیچیدگیهای جامعه ، جدیت و صداقت بی نظیرشان در برخورد به مسائل جنبش خلق بوده است و بهمین دلیل است که قادر شدند با مورد مقایسه قرار دادن دیالکتیکی ویژگیها و قانونمندیهای جوامع سرمایه داری و تجزیه و تحلیل میتکرانه آنها و هم چنین جمع بندی تفاوتهای اساسی میان عملکرد قوانین مذکور ، تمامی تفکرات جنبش چپ ایران را دگرگون ساخته ، و شیوه تفکر و پراتیک نویینی را در مورد مسائل مشخص جامعه ایران ، خلق کنند .

رفیق مسعود با آینده نگری دوراندیشانه و ژرف خود نسبت به سرنوشت پرفراز و نشیب مبارزه مسلحانه درک عمیق و مدبرانه خود را از مبارزه ضد امپریالیستی نشان میدهد . او میگوید: " چنین است که شکست یک گروه مبارز مسلح تأثیری تعیین کننده بر سرنوشت مبارزه ندارد . اگر قبول داریم که مبارزه طولانی است ، اگر قبول داریم که مبارزه با تشکل گروهی آغاز میشود ، چه اهمیتی دارد که گروهی در این میان از بین برود . مهم اینست که اسلحه که از دست رزمنده ای می افتد ، رزمنده ای دیگر باشد که آنرا بردارد . اگر گروهی شکست میخورد ، گروهی دیگر باشد که راه او را دنبال کند . (م ۰م هم ۰۱ هم ت ص ۲۹) چنین درکی از سرنوشت طولانی و پر پیچ و خم مبارزه مسلحانه است که به چریکهای فدائی خلق اجازه میدهد در برخورد با کلیه مصائب و دشواریهای مبارزه مسلحانه پا بر جا بمانند . چنین درکی از سرنوشت پرفراز و نشیب مبارزه مسلحانه است که به چریکهای فدایی خلق اجازه داد حتی با شهادت ارزنده ترین رفقای خود ، همچون

بنیانگذاران کبیر سازمان ، تئوری م.م. را در عمل و نظر همچنان تحقق بخشند .

در یاد نامه ای که از طرف " چریکهای فدائی خلق ایران ( ارتش رهاییبخش خلقهای ایران) بمناسبت شهادت رفیق کبیر عبدالرحیم صوری انتشار یافت ، گوشه ای از زندگی مبارزاتی این رفیق را که ، با زندگی مبارزاتی رفیق مسعود احمدزاده - تلفیق یافته بود ، بدیت ترتیب میخوانیم: " در فاصله کوتاهی که تا شهادت سایر رفقا بدست دژخیمان رژیم باقی مانده بود ، آنان مجال یافتند تا با یکدیگر به گفتگو بنشینند . در گفتگویی که بین رفیق کبیر مسعود احمدزاده و رفیق عزالدین و دو تن دیگر در گوشه سلول در باره وظایف آتی کمونیستهای ایران صورت گرفت، مسعود و عزالدین یکبار دیگر پیمان بستند که تا دم مرگ از ایفای وظایف انقلابی خویش کوتاهی نورزند " ( بیاد چریک فدائی خلق رفیق کبیر عبدالرحیم صوری ص ۸ )

آینده نشان داد که رفیق عبدالرحیم صوری (عزالدین) به پیمانی که با رفیق مسعود احمدزاده بسته بود تا پای جان وفادار ماند . مواضع رفیق صوری در برخورد به اپورتونیستهای لائیه گزیده در سازمان چریکهای فدائی خلق و دفع و طرد قاطعانه " جریان منحط کار " گوشه‌ای از انعکاس این پیمان رفیقانه است .

رفیق عبدالرحیم صوری از سلاله پر افتخار نسل اولین چریکهای فدائی خلق ایران ، و نمونه عینیت یافته صفات چریک فدائی خلق رفیق کبیر مسعود احمدزاده است .

زندگی پر شمر مبارزاتی رفیق صوری تجلی این حکم درخشان و آموزنده میباشد که خود در " سخنی با رفقا " آنرا مطرح میکند : " باید همواره در این فکر بود که : چگونه میتوان مبارزه را گسترش داد ، چگونه میتوان نتایج مثبت آنرا حفظ کرد ، چگونه میتوان آنرا به پله های عالیتر تکامل رساند . در این پروسه است که از یک سو میتوانیم تفکر مارکسیستی لنینیستی را هر چه بیشتر در خود تقویت کنیم و از طرف دیگر ، رشد دینامیک خود را هر چه بیشتر تضمین نمائیم . " تنها با این دیدگاه است که میتوان موضع گیری انقلابی رفیق صوری را در رابطه با مسائلی که در حوزه های عمل و نظر در داخل سازمان " چریکهای فدایی خلق ایران " در سالهای ۵۹ - ۶۰ مطرح شدند ، تعیین و تحلیل نمود .

او با شیوه برخورد که میتوانست یادآور مادیت یافته درک و فهم اصول عام مارکسیسم - لنینیسم و تلفیق بسیط و مبتکرانه آنها با معضلات خاص جنبش نوین کمونیستی بر گسترده پراتیک انقلابی باشد ، به نتایج عملی و نظری حیاتی و درخشانی دست یافته که حقیقتا بر چگونگی رشد و حیات شمر ساز چریکهای فدایی خلق ، اثراتی تعیین کننده و دوران ساز گذارد . جایگاه و نقش انقلابی این رفیق در دمیدن روحی تازه به کالبد ایده های مارکسیستی رفیق مسعود احمدزاده بی چون و چرا جایگاه اساسی و تعیین کننده بوده است . در شرایطی که میرفت جوهر تئوریم.م با تفسیر ها و تعبیرهای خیال پردازانه و ذهنی برخی از عناصر ساده اندیشی بدست فراموشی سپرده شود و غبار افکار و ایده های اکونومیستی این عناصر روی آنرا بپوشاند ، این رفیق و سایر هم فکرانش با نقدی جسورانه از برخی از دیدگاههای غلط در درون سازمان و انگشت گذاردن بر سستی ها و ناتوانیهای گذشته و هم چنین روشن کردن شیوه عمل و حوزه مبارزاتی چریکهای فدائی خلق و با بکار گیری تمامی توانایی و خلاقیتی که تنها از یک چریک فدایی ساخته است از ملوث شدن پرچم سرخی که رفقای بنیانگذار سازمان آنرا برافراشته بودند ، به نحوی جدی و فداکارانه ممانعت بعمل آوردند و در عمل نشان دادند که شاگردان راستین مکتب مسعود احمدزاده ها و پویانها و مفتاحی ها هستند .

وجود رفیق صوری تبلور عینی ایده های هم رزم و رهبر کبیر چریکهای فدائی خلق ، رفیق مسعود احمدزاده بود . درک خلاق او از مسائل و معضلات جنبش و توانایی اش در بکارگیری تعالیم تئوریم.م. در رابطه با کشف ضرورتهای واقعت، در نحو موضع گیری صادقانه اش نسبت به مسائل سیاسی ایدئولوژیک درون چریکهای فدائی خلق نهفته است . فهم و درک علل این موضع گیری رفیق در رابطه با مسائل مذکور در این حکم بازتاب یافته است که خود میگوید : " از نظر مارکسیسم - لنینیسم " وظیفه " در رابطه با ضرورت و امکانات بالقوه و بالفعل پدیده اجتماعی مورد نظر تعیین میشود . بنابر این وظایف سیاسی در رابطه با اوضاع مشخص سیاسی و ضرورت و امکانات نهفته در آن تعیین میشود . در متن چنین شیوه تفکری است که شیوه های عمل در رابطه با نیروهای که بالفعل عمل میکنند ، تعیین میگردد . پس تعیین وظایف نه در حیطه ذهن بلکه به حیطه عین تعلق دارد . این ذهن نیست که وظایف را تعیین میکند ، بلکه بقول " پاولف ، این " آقای واقعیت " است که مضمون آنرا تعیین مینماید و آنچه بر عهده ذهن میماند کشف ، این وظایف است . " ( سخنی با رفقا )

آثار باقیمانده از رفیق نشان میدهند که او با چه شیوه مبتکرانه و خلاقانه ای توانسته است محتوی ژرف دیدگاه مارکسیسم لنینیسم را عمیقانه و محققانه درک نموده و آنرا بطرز حیرت انگیزی در سیطره واقعیت و ضرورت‌های عینی جامعه بگسترش وجود ارزشمند رفیق صبوری سرشار از مهر و علاقه عمیق نسبت به هواداران تئوری م.م. بود او زندگی‌اش را بر همین آرمان گذاشت و بالاخره در همین راه نیز جان باخت. رفیق صبوری با پایه گذاری یک برنامه فعالیت همه جانبه و مارکسیستی برای هواداران تئوری م.م. که در ارتباطی نزدیک و فعال با چریکهای فدائی خلق بودند، منشاء جریانی متحول و سازنده و آموزنده چه در پراتیک و چه در حوزه تئوریک گردید. نقش شایسته و پراهمیت این رفیق در تربیت و پرورش انقلا بی نیروهای هوادار تئوری م.م. نقش ارزنده و بجا ماندنی است. در شرایطی که نیروهای هوادار تئوری م.م. علیرغم وسعت و غابلیت چشم گیرشان، فاقد عمل کرد اجتماعی تمرکز یافته یافته و سیستماتیک بودند، در شرایطی که هواداران تئوری م.م. در عین صداقت و صمیمیتشان در انجام وظایف روزمره حاصلی جز خرده کاری و پراکنده کاری مشاهده نمی کردند، رفیق صبوری موجد و سرچشمه جوشان جریانی شد که در راستای آن برنامه ای ثمره ساز و تعلیم دهنده و بارآورنده عناصری انقلابی وسیعتر قرار داشت. سازماندهی و ایجاد روابط تشکیلاتی در میان بالفعل ترین نیروهای هوادار تئوری م.م. در بستری از وظایف ضرور و بنیانی ای قرار داشت که تحقق وظایف مذکور در ابعاد سازمانی و وسیعش از طرفی بنیاد تربیت مارکسیست مارکسیستی برای هواداران به ارمان آورد و از طرف دیگر موجب یک دگرگونی عمیق و همه جانبه در رابطه نیروهای مذکور با واقعیت و الزامات عینی و قانونمند جنبش نوین کمونیستی ایران گردید. در مدت نسبتاً کوتاهی که از فعالیت نوین نیروهای هوادار تحت هدایت این رفیق کبیر میگذاشت، آثار و علائم رشد و تحول درونی چه در سطح و چه در عمق بطرز آشکاری اثرات خود را بر روی پیشبرد سازمانیافته و ارگانیک ایده‌های مبارزه مسلحانه در سطح جامعه، بجای گذارد. علاوه بر این، این رشد یکپارچه و هماهنگ در انجام وظایف صحیح و اصولی، اثرات متقابل خود را نیز در احیاء روحیه انقلابی در نیروهای هوادار و تجدید حیاتی نوین در میان آنان بطرز آشکاری باقی گذارد. دیگر کسی از پراکندگی و خرده کاری در میان هواداران تئوری م.م. سخن نمیگفت. آثار یاس و دلسردی، جای خود را به اشتیاقی آتشین سپرده بود. دیگر حرفی برای انتقاد از وضعیت رشد ناموزون و نا استوار هواداران تئوری م.م. باقی نمانده بود، بلکه هر چه بود انتقاد به قصد پربار کردن و سریعتر نمودن آهنگ رشد نوین بود. اینک هر چه بود نه نقدی از واقعیت ترکیب ناهنجار و رشد ناموزون نیروهای هوادار در گذشته بود، بلکه نقدی بود جهت خلاقیت یکپارچگی ارگانیک بیشتر هواداران در حوزه های نظر و عمل بر اساس برنامه نوین کنونی. اینهمه دستاورد انقلابی که هر روزه بر میزان آن اضافه میشد، حاصل دقت و دلسوزی رفیقانه رفیق کبیری بود که بیشترین بخش انرژی و توان انقلابی خود را در این راه نهاده بود. و اینهمه هرگز میسر نمیشد مگر با آمیزه گذاخته ای از راهنمایی‌ها و هدایت‌های مبتکرانه این رفیق همراه با گرمی اشتیاق و علاقه رفقای هوادار به سرنوشت جنبش نوین کمونیستی ایران.

ابعاد و چهارچوبه معین رشد نیروهای هوادار بر این اساس بتدریج دارای شمایی محسوس و ملموس میگردد. نتایج و دستاوردهای حاصل از هدایت همه جانبه رفیق کبیر صبوری بر روی فعالیت هواداران تئوری م.م. با سرعت هر چه بیشتر ولی عمدتاً در درون جریان مذکور بطرز بطنی شکل مطلوب خویش را پیدا میکرد. برنامه های ضربتی مشخص و مدونی چه در عرصه تئوریک بمنظور درک عمیق و دقیق تئوری م.م. و مسائل جنبش خلق و چه در عرصه پراتیک جهت ترویج و تبلیغ ایده های تئوریک م.م. و تاثیر گذاری بر جنبش خلق بمنصه عمل در آمد. حاصل و دستاورد اجراء برنامه های مذکور، سازماندهی هواداران تئوری م.م. حول جنبش دانشجویی، جنبش معلمین، و جنبش دانش آموزی ۱۹ بهمن گردید. رفیق کبیر عبدالرحیم صبوری به سازماندهی مذکور همچون پلی مینگریست که فداکارترین، شایسته ترین و انقلابی ترین نیروهای هوادار بتوانند از طریق عبور از آن به رفقای انقلابی خود یعنی چریکهای فدایی خلق پیوسته و در پیشبرد مبارزه مسلحانه عملاً نقشی مستقیم و مادی برعهده بگیرند. از این نظر این رفیق عهده دار مسئولیتی بود که در میان وظایف دیگری که در رابطه با رفقای چریکهای فدایی خلق به اجراء آنها می پرداخت، این یکی میتوانست بمشابه یکی از سرچشمه های جذب انرژی و نیروهای بالفعل و آگاهی محسوب شود که مستقیماً تحت نظارت چریک فدایی خلق رفیق کبیر عبدالرحیم صبوری هدایت میشد. از این روست که باید به اهمیت بنیادی نقش این رفیق در این دوران و در رابطه با تجهیز و تشکلی هواداران تئوری م.م. پی برد. این دستاوردها و ثمرات پربار فقط بمشابه جرعه ای از چشمه پایان ناپذیر حیات خلاق و معنوی

این رفیق محسوب میشوند ، در حالیکه نقش و اثرات شخصیت انقلابی این رفیق کبیر در رابطه با تجدید و احیاء نظرات رفقای بنیانگذار سازمان در رابطه با چریکهای فدائی خلق بمراتب گسترده تر حساس تر و حیاتی تر بوده است .

دلسوزی رفیقانه و نظارت مستمر و صمیمانه این رفیق کبیر بر نحوه اجرا ، وظایف محوله به هواداران تئوری م.م. بطرز تکان دهنده ای هر رفیق هواداری را تحت تاثیر قرار میداد . این رفیق علیرغم نقش بی چون و چرای استراتژیک خود در تعیین چگونگی حیات چریکهای فدائی خلق همچون رهبر کبیر خود رفیق مسعود احمدزاده ، تجلی فداکاری و ایمان در راه آرمانهای انقلابی خویش بود .

واز همین رو بود که میکوشید همواره خود را در ارتباطی نزدیک و مستقیم با هواداران قرار دهد و - بطور مستمر در جریان مشکلات ، مسائل و دشواریهای عدیده و متنوع آنها قرار گرفته و برای رفع و حل آنها چاره جویی نماید . حوصله و شکیبایی بی نظیر این رفیق در توجه و کوشش فراوان به مسائل و معضلات و وظایف و امور روزمره هواداران تحسین هر رفیقی را بر میا نگیخت وجود این رفیق ، سرشار از مهر و علاقه رفیقانه نسبت به هوادارانی بود که خود در باره آنها میگفت : " بی شك هواداران تئوری م.م. جزو صادق ترین ، صبورترین و انقلابی ترین نیروهای کمونیستی جامعه ما محسوب میشوند . زیرا آنها در شرایطی همچنان مصممانه بر روی آرمانهای خویش پای میفشارند و از ایده های تئوری م.م. به دفاع بر می خیزند که چریکهای فدایی خلق بعنوان سازمان انقلابی و مطلوبشان می باید بدون هیچ گونه امکانات و تسهیلاتی بنیان سازمانی شان را از نو برپا سازند در حالیکه انعکاس هوچی گری تبلیغات اپورتونیستی جریانهای سیاسی کار علیه خط مشی مبارزه مسلحانه ، گوش فلک را کر کرده است ، هواداران تئوری م.م. با صبر و متانت انقلابی چشم به آینده دوخته و خود را برای فرا رسیدن روزهای دشوارتری آماده میکنند " (نقل به معنی از گفته های رفیق)

این اعتقاد رفیق صبوری در باره خصائل عام و برجسته هواداران تئوری م.م. نه تنها مربوط به آن دوران است بلکه بعنوان یک اصل همواره عمومیت دارد . در عین حال توجه به نحوه برداشت رفیق از وضعیت هواداران تئوری م.م. درک عمیق و مدبرانه رفیق را از مسائل خاص هواداران و توجه و دقت دلسوزانه او را نسبت به وضعیت آنها ، آشکارا نشان میدهد . ایمان و اشتیاق رفیق در برآورده ساختن نیازها و ضرورتهای متفاوت هواداران تئوری م.م. تمامی وجود او را سرشار از - مهر رفیقانه کرده بود بحدی که بمحض اصلاح یافتن از چنین ضرورتها و مسائلی در میان هواداران بی محابا و بدون درنگ خود را به هسته ها میرساند و ساعتها به پای بحث و گفتگوی خلاق و صمیمانه با آنها می نشست . هر آینه از رفع اشکالات و ابهامات رفقای هوادار و تجدید روحیه سازنده در آنها اطمینان حاصل نمیکرد ، نظارت و رهبری نزدیک و مستقیم خود را کاهش نمی داد . رفیق صبوری در رابطه با نیروهای هواداری که از درون جنبش ۱۹ بهمن بقصد آغاز مبارزه حرفهای تمام عیار برگزیده میشدند و به جبهه پراتیک واقعی و آموختن فنون مبارزه سیاسی - نظامی و صیقل یافتن آگاهی به جبهه کردستان اعزام میشدند ، همواره میگفت " انتخاب زندگی نوین مبارزاتی در سطح متعالی و رشد یافته آن که لزوما حرفه ای شدن مبارزه را به همراه دارد ، هرگز نباید به ویران کردن تمامی پلها در پشت سر ختم شود . این رفیق برخلاف شیوه برخی از انقلابیون که پیوستن به زندگی مبارزاتی حرفهای را مستلزم قطع کامل تمامی بندهای خانوادگی و تعلقات عاطفی تلقی میکنند ، معتقد بود که یک انقلابی از آن رو انقلابی است که علیرغم برخورداری از تمامی علاقه های عاطفی و دلبستگی عمیق نسبت به فرزند ، همسر و خانواده بدون اینکه بخواهد با ویران کردن روابط خود با این واقعیات ، رابطه خویش را با گذشته خویش قطع نماید ، بدون اینکه بخواهد با خراب کردن پلهای پشت سر خود راه بازگشت را بر خویشتن ویران سازد ، با آگاهی کامل از وجود چنین تعلقات و احساسات ، صفحه نوینی از زندگی را برای خود میکشاید . از این رو میتوان گفت که زندگی یک انقلابی به معنی واقعی آن ، یک تراژدی است . چرا که او باید به احساسات و عواطف و دلبستگی هایی که هم چون سایر موجودات بشری از آنها بهره مند است ، و ای بسا آنها را عمیق تر و متعالی تر درک کرده باشد ، نه تنها پاسخی سرکوب کننده ندهد ، بلکه در عین برخورداری از این خصائل بشری ، موفق شود در کنار آنها جایگاهی بس والا تر و متعال تر برای احساسات و عواطف پرولتریش ، برای علاقه هایش نسبت به طبقه کارگر و زحمتکشان بکشد و زندگی خویش را نثار چنین عواطف و علاقه هایی بنماید . (نقل به معنی)

دامنه تاثیر شخصیت انقلابی این رفیق در ارتقاء کیفی جایگاه " چریکهای فدایی خلق ایران " از بعد از قیام و هم چنین بهبود وضعیت هواداران تئوری م.م. ، بخوبی از روی آثار تئوریک رفیق و هم چنین مشاهده کارنامه درخشان زندگی مبارزاتی اش قابل اندازه گیریست .



رهنمودها و هدایت‌های آموزنده و عمیقانه رفیق کبیر صوری در چگونگی شیوه برخورد به نظرات سازمانهای موجود در جنبش کمونیستی، بمثابة مجموعه‌ای از اصول اساسی شیوه نقد دیالکتیکی، در میان تئوری م.م.م. باقی خواهد ماند. ایسین رفیق معتقد بود که اکثر سازمانهای سیاسی کار " که ظاهرا با دشنام گویی های بیکران به حزب توده دارند در حقیقت با این عمل خود لفافه نظری عملکردهای خود را که اساسا با جهان بینی حزب توده تفاوتی ندارد، تهیه میکنند. رفیق صوری میآموخت که در برخورد با ایده های سازمانهای چپ، همواره باید مجمعه نظرات آنها را به مثابه یک سیستم فکری مورد ملاحظه و دقت قرار داد و از اینطریق دیدگاه طبقاتی آنها را از درون این سیستم فکری بیرون کشید. رفیق معتقد بود با وجود ناهمانندیها و نایکسانیهای ظاهری میان دیدگاههای سازمانهای مختلف جنبش کمونیستی، در اساس و بطن شیوه تفکر این سازمانهای ظاهرا متعارض، هیچگونه تعارض اساسی وجود ندارد. یک نقد مارکسیستی باید بتواند با برخورد به نظرات گروههای مذکور و عبور از این ناهمانندیهای سطحی و نفوذ به عمق جهان بینی واقعی آنان، از یک طرف دیدگاه فلسفی ایده آلیستی آنها را افشاء نماید و یکسانی شیوه تفکر این گروههای ظاهرا متضاد را نشان دهد و از طرف دیگر اثرات و نتایج عملی اجراء چنان دیدگاههایی را در حوزه پراتیک نشان داده و اندازه تاثیرات مخرب و انحراف آمیز این دیدگاهها را بر جنبش انقلابی خلق تعیین نماید.

رفیق صوری میگفت که بدون تردید هر گروه سیاسی در جنبش کمونیستی ایران صاحب مواضع عملی معینی در منظومه مبارزه طبقاتی جامعه است، ولی کشف تطابق مواضع عملی این گروهها با منافع و مصالح طبقاتی پرولتاریا به راحتی امکان پذیر نیست زیرا همواره این مواضع عملی در لفافه ای از نظرات و ایده‌های ایدئولوژیک پوشیده شده‌اند. لذا برای درک صحیح و کشف عمیق جهان بینی واقعی این گروهها، ودر نتیجه افشاء مواضع عملی آنها باید این لفافه نظری را کنار زده و به اعماق بینش فلسفی گروههای مذکور نفوذ نمود. خلاصه کنیم، جمع آوری آموزشهای زنده و انقلابی ای که ایسین رفیق کبیر صورا در محدوده تماسها و ارتباطات ساده خود با هواداران تئوری م.م.م. از خود بجای گذارده است بیش از آنست که بتوان در این مختصر آنها را بازگو کرد. این آموزشها میتواند همچون کتابی گشوده که هیچگاه کهنه نمی شود برای استفاده در صحنه پراتیک انقلابی تلقی گردد. رفیق عبدالرحیم صوری در برخورد به مسائل و ابهامات رفقای هوادار، تبلور مجسم یک کمونیست واقعی بود. او همواره میگفت وجود و زندگی و آمال ما یکپارچه وقف آرمانهای متعالی و اهداف والا تئوری مبارزه مسلحانه است. هرگونه معضل و پیچیدگی و ابهامی در داخل چهارچوب روابط تشکیلاتی بایستی بر پایه چنین نگرشی مطرح شده و از همین زاویه حل گردد.

دیدگاه رفیق صوری نسبت به مسائل عام جنبش خلق نیز در سراسر دوران زندگی مبارزاتیش از درخشندگی ژرف اندیشانه‌ای برخوردار است. در حالیکه حوزه های موقتی ایجاد شده بعد از قیام غالب گروههای " سیاسی کار " را مجدوب و فریفته ساخته بود و گروههای مذکور بدون استفاده از تدابیر دورنگرانه‌ای کلیه قوای سازمانی خود را صرف کار در حوزههای مذکور بسیج کرده بودند، رفیق صوری با نگرشی دوراندیشانه‌ای که فقط از دیدگاه یک مارکسیست لنینیست معتقد به تئوری م.م.م. ساخته است نیروهای کمونیستی را از عواقب هلاکت بار اعتماد بی قید و شرط آنها نسبت به اوضاع سیاسی بعد از قیام آگاه ساخته و هشدار میداد که: " بر اساس آنچه گفته شد، جهت گیری عملی رژیم کنونی، بطرف اعمال دیکتاتوری هر چه بیشتر و هر چه خشونت بارتر است مجلس " خبرگان " از هم اکنون لفافه های قانونی آنها میسازد. بهمین جهت اساس - کار تشکیلاتی نیروهای مارکسیست - لنینیست باید بر روی مخفی کاری بنا گردد. اینرا میبایست از خیلی پیش اجراء کرد و درک آن نیز چندان مشکل نبوده ولی سازمانها و گروههای ما آنقدر ذوق زده شدند که تمام نیروهای خود را بمیدانهای علنی کشاندند و بدین ترتیب فرصت خوبی را برای شناسایی یاران خود به دشمن دادند و اکنون از اینجهت با مشکلات فراوانی برای حفظ آنها روبرو هستند. " (سخنی با رفقا ص ۵۰)

دیری نپائید که آثار و علائم سهل انگاریهای خوش خیالانه گروههای " سیاسی کار " نسبت به اوضاع سیاسی بعد از قیام یکی پس از دیگری خود را نشان داد. و سازمانهای مذکور زمانی بخود آمده و بقصد جمع و جور قوای پراکنده و بی در و بیگر سازمانی شان اقدام کردند که دیگر دیر شده بود. اهریمن شب صفت که از مدتها پیش انتظار چنین اوضاعی را میکشید و - خود را تجهیز و آماده ساخته بود، با یک یورش برق آسا حمله خود را آغاز کرد. گروههای سیاسی مذکور واقعا خلسع سلاح شده بودند. یکبار دیگر علیرغم همه هشدارها و آگاه سازیهای چریکهای فدائی خلق، سازمانهای " سیاسی کار " و-

جنبش خلق در برابر هجوم وسیع و سراسری رژیم غافلگیر شدند . همواره چنین بوده و تا وقتی این سازمانهای سیاسی کار بخود نیابند و نخواهند آلودگیهای ناشی از دیدگاه اپورتونیستی خود را از فعالیت سیاسی خود بزدايند و این " طویله اوژیاس " را که با دست خود بنا کرده اند ویران ساخته و بر ویرانههای آن باستیل مقاومت بسازند ، اینچنین خواهد بود . رفیق کبیر عبدالرحیم صبوری در رابطه با علل و عوامل چنین عاقبتی برای گروههای کمونیستی چنین اظهار میدارد که " توجه صرف به اصول عام و تبدیل آن به محور مبارزه ایدئولوژیک ، جدا از مسائل مشخص اجتماعی و مبارزاتی جامعه ما مانع از آن رشد تا نیروهای مارکسیست - لنینیست به مطالعه جدی اوضاع و احوال جامعه ما بنشینند . و در نتیجه - آلودگیهای لازم را برای پیشبرد حرکت خود از پیش تدارک ببینند . بهمین جهت هر ضربه کوچک آنها را غافلگیر میکند و " نقشه " های آنها را نقش بر آب میسازد . آنها مجبور میشوند هر بار پروسه را از نو آغاز کنند ، و این نیز بعلاست فشارهای عینی نیمه کاره متوقف میشود . بدین ترتیب فرصت ادامه کاری که شرط ضرور مبارزه سیاسی است از بین می رود . این نتیجه از آنجا حاصل میشود که برنامه ریزی و " نقشه " آنها بر حسب محاسبات عینی نیروهای واقعی عمل کننده ، در واقعیت تنظیم نمیشود ، بلکه فقط طرح ریزی آنها بر ذهنیات دور از واقعیت آنها متکی است . " (سخنی با رفقا ص ۱۸)

رفیق صبوری در رابطه با ضربات مهلکی که " جریان منحط کار " بر پیکر چریکهای فدائی خلق ایران وارد ساخته و موجب استهلاک نیروها و اتلاف امکانات بسیاری شده بود ، همواره به هواداران تشویرم . م . میگفت : " بین واقعیت موجود و واقعیت مطلوب ما همواره یک شکاف عمیق و یک فاصله وجود دارد که تنها با کار و فعالیت خستگی ناپذیر و طاقت فرسا و با دلسوزی و از جان مایه گذاردن می تواند پر شود . " (نقل به معنی از رفیق)

گفته ها و آموزشهای انقلابی این رفیق کبیر را بیاد بیاوریم و آنها را راهنمای عمل خود قرار دهیم . باشد که از اینطریق بتوانیم گوشهای از آرمانهای رفیق کبیر مسعود احمدزاده ، عباس مفتاحی ، و هم چنین رفیق کبیر عبدالرحیم صبوری را تحقق بخشیده و به عهد و پیمان خود با تمامی شهدای اسفند ماه وفادار بمانیم .

پایان

\*\*\*\*\*

گرامی باد خاطره شهادت چریکهای فدائی خلق در اسفند ماه

- |                                 |                                |
|---------------------------------|--------------------------------|
| ☆ رفیق مجتبی خرم آبادی          | ☆ رفیق علی تقی آرش             |
| ☆ رفیق عبدالرضا کلاشتر نیستانکی | ☆ رفیق حسن سرکاری              |
| ☆ رفیق مناف فلکی                | ☆ رفیق محمد رحیم سمائی         |
| ☆ رفیق علیرضا نابدل             | ☆ رفیق مهدی اسحاقی             |
| ☆ رفیق یحیی امین نیا            | ☆ رفیق صبا بیژن زاده           |
| ☆ رفیق جعفر اردبیلچی            | ☆ رفیق بهنام امیری دوان        |
| ☆ رفیق محمد تقی زاده            | ☆ رفیق کبیر مسعود احمدزاده     |
| ☆ رفیق اصغر عرب هریسی           | ☆ رفیق کبیر عباس مفتاحی        |
| ☆ رفیق اکبر موید                | ☆ رفیق مجید احمد زاده          |
| ☆ رفیق علی اصغر زندیه           | ☆ رفیق اسدالله مفتاحی          |
| ☆ رفیق عبدالرحیم صبوری          | ☆ رفیق غلامرضا گلوی            |
|                                 | ☆ رفیق حمید توکلی              |
|                                 | ☆ رفیق مهدی سوالونی            |
|                                 | ☆ رفیق بهمن آژنگ               |
|                                 | ☆ رفیق سعید آریان              |
|                                 | ☆ رفیق عبدالکریم حاجیان سه پله |

یادشان را گرامی بداریم و راهشان را ادامه دهیم

# شعری از فروغ فرخ

## شعر بی نام

بر سینه ات نشست  
زخم عمیق کاری دشمن  
اما ،

ای سرو ایستاده نیافتادی  
این رسم توست که ایستاده بمیری :

در تو ترانه های خنجر و خون  
در تو پرندگان مهاجر  
در تو سرود فتح  
اینگونه چشم های تو روشن  
هرگز نبوده است .

با خون تو ،

میدان توپخانه

در خشم خلق

بیدار می شود

مردم .

ز آن سوی توپخانه ، بدین سوی

سر ریز می کنند

نان و گرسنگی ،

به تساوی تقسیم می شود

ای سرو ایستاده !

این مرگد توست که می سازد .

دشمن دیوار می کشد

این عابران خوب و ستم بر

نام ترا ، این عابران زنده نمی دانند

و این دریغ هست اما

روزی که خلق بداند

هر قطره خون تو محراب می شود

این خلق ،

نام بزرگد ترا

در هر سرود میهنی اش

آواز می دهد

نام تو پرچم ایران

خزر به نام تو زنده است .

## نقدی

## بردگرسانی

## "مارکسیسم انقلابی"

نقدی بر دگرسانی "مارکسیسم انقلابی"!

(نگاهی کنرا به: "برنامه حزب کمونیست ایران")

تاریخ ۷۰ ساله جنبش کمونیستی ایران از يك نظر تاریخ ظهور و سقوط احزاب "کمونیستی" چندی نیز هست که در مقاطع گوناگون و در شرایط مختلفی از حیات جنبش کمونیستی ایران پایه عرصه سیاست گذارده و با ادعای سازماندهی و رهبری طبقه کارگر وارد منظومه مبارزه طبقاتی جامعه مان گردیدند. مدال "طراز نوین" <sup>۱</sup>، از این باصطلاح احزاب را در ایسن میان "حزب توده" ربوده است. و از این جهت نسبت به سایر احزابی که تا کنون در ایران اعلام موجودیت کرده اند، "حزب کمونیست" تر است! (۱)

ولی خواننده دچار تصور غلط نشود زیرا "حزب کمونیست ایران" از این دست احزاب نیست. "حزب کمونیست ۰۰۰"، آن باصطلاح "مارکسیسم انقلابی" <sup>۲</sup>، ایست که از حاصل نقد "پوپولیسم" و "رویزونیسم پوپولیستی" <sup>۱</sup>، سر درآورده است. و ایضا این افتخار عظیم یکی از نتایج برجسته ایست که این "مارکسیسم انقلابی" <sup>۱</sup>، عاید جنبش خلق کرده است و البته باید متذکر شد که همین نقد است که سر چشمه و تکیه گاه فعالیت آینده "مارکسیسم انقلابی" <sup>۱</sup>، در "حزب کمونیست ۰۰۰"، قرار گرفته است <sup>۱</sup>.

"حزب کمونیست ایران بعنوان مظهر و مدافع استقلال ایدئولوژیک و سیاسی طبقه کارگر ایران در ادامه مبارزه پیروزمند مارکسیسم انقلابی بر علیه رویزیونیسم پوپولیستی تشکیل شده است" (نقل از: "برنامه حزب کمونیست ایران ص ۹- تاکیدها همه جا از ماست)

"مارکسیسم انقلابی" <sup>۱</sup> که علاقمند است نیروهای جنبش، حزب دست ساخته اش را حاصل آن "مبارزه پیروزمند" ی بدانند که بطور کلی معلوم نیست در کدامیک از عرصه های مبارزاتی (سیاسی - ایدئولوژیک؟ <sup>۱</sup>)، صورت پذیرفته است - نسبت به سایر احزابی که قبل از او اعلام موجودیت نموده اند، از این لحاظ بسیار عقب مانده تر است. زیرا قبل از آنکه "مبارزه پیروزمند مارکسیسم انقلابی" سر بگیرد، این "حزب توده"، "طراز نوین" ترین <sup>۱</sup> احزاب بود که داعیه پیش کسوتی مبارزه علیه "رویزیونیسم پوپولیستی" را مینمود (۳)

اپیدمی مبارزه ضد رویزیونیستی آنچنان در اعماق سیستم نظری "مارکسیسم انقلابی" <sup>۱</sup> رسوخ کرده است که صحت و سقم هر چیزی را با محک رویزیونیسم می سنجد و در اینکار آنقدر افراط و بی مزگی نشان میدهد که حتی پایه های "حزب ۰۰۰" خود را بر روی مبارزه ضد "رویزیونیسم پوپولیستی" اش قرار میدهد. مواد و مصالح اولیه این حزب "مدافع استقلال ایدئولوژیک و سیاسی طبقه کارگر"، نه از درون جریان آمیختن آگاهی سوسیالیستی با جنبش خود بخودی طبقه کارگر و پروسه تبدیل و ارتقاء آن به سطح جنبشی آگاهانه، بلکه از داخل روند باصطلاح مبارزه ای در آمده است که این "مارکسیسم انقلابی" <sup>۱</sup> قبلاً بر علیه رویزیونیسم پوپولیستی "به سرانجام رسانده است" (؟)

با این مقدمات است که "حزب کمونیست ۰۰۰" میکوشد خود را کپییه کاملاً قابل تطابقی از روند شکل گیری حسزب

لنینی در روسیه دهه ۸۰ تا ۹۰، وانمود سازد. او در شرح استعداد کپیبه برداریش از اسناد جنبش کمونیستی جهانی چنین میگوید:

"کافیست باین نکته توجه کنیم که سیر پیشروی کمونیسم در روسیه و "تلفیق آن با جنبش کارگری" از کانال مبارزه علیه نارودنیکها، آوانتوریستها و اکونومیستها گذشته است. دورهای که بسیار شبیه مبارزه مارکسیسم انقلابی در ایران علیه مشی آوانوریستی چریکی، پوپولیسم و اکونومیسم متبلور در "عنصر فدایی" خلق و پیروان "مشی تسودهای" بوده است" (نقل از: بسوی سوسیالیسم دوره دوم - شماره اول، ص ۷۹)

جملات فوق به روشنی گویای آنست که تا چه حد "مارکسیسم انقلابی" مایل است اختلاط مکانیکی اش با کومله، همچون "سیر پیشروی کمونیسم" در ایران تلقی گردد و خود او نیز به قول لنین همچون "پیری" در نظر گرفته شود که گویی مدتهاست تمام مراحل قطعی مبارزه را گذرانده است! " (چه باید کرد - مجموعه آثار ص ۸۹)

باید اعتراف نمود که افتخار بدعت گذاردن در تشکیل حزب کمونیست برای اولین بار در سراسر تاریخ جنبش کمونیستی ایران، نصیب "مارکسیسم انقلابی" گردیده است که توانسته است بنیادهای شکل گیری حزب خود را نه در درون - مبارزه طبقاتی فعال و زنده در هر سه وجه آن و نه بر دستاوردهای تلفیق آگاهی سوسیالیستی با پراتیک طبقه کارگر، بلکه "در ادامه مبارزه پیروزمند مارکسیسم انقلابی بر علیه رویزیونیسم پوپولیستی"، بنا نهاد. با تعریفی که "مارکسیسم انقلابی" از روند طولانی و دشوار شکل گیری حزب پرولتری روسیه عرضه میکند، میتوان فهمید که تا چه اندازه موسسین "حزب کمونیست ایران"، در شناخت از معیارها و شرایط تشکیل یک حزب کارگری به فرمالیسم غلطیده‌اند. آن پروسه پیچیده و صعبی که انقلابیون روسیه به رهبری لنین از سر گذاراندند تا موفق به بنیانگذاری حزب کارگری روسیه گردیدند، صرفا در چهارچوب مبارزه ایدئولوژیک با "نارودنیکها، آوانتوریستها و اکونومیستها"، محدود میگردد. و ملاحظه اینک مبارزاتی را که بلشویکهای روسیه از سده ۱۸۸۰ تا ۱۹۰۰ در مسیر تئوریک سیاسی و اقتصادی در درون جنبش فعال طبقه کارگر علیه کلیه اپورتونیستها هدایت نمودند، با درک محدود "مارکسیسم انقلابی" هم تراز مبارزه روشنفکرانهای قلمداد میگردد که گویا توانسته است علیه "رویزیونیسم پوپولیستی"، به پیروزی برسد.

علاوه بر این، نتیجه درخشان و برجسته‌ایکه انقلابیون روسیه از راه تشکیل حزب بدست آوردند، اتحاد و یگانگی کلیه نیروهای پیشرو و روشنفکر روسیه بود که خود یکی از شرایط مهیا سازی وسایل تشکیل حزب گردید در حالیکه "مارکسیسم انقلابی" وطنی مان با مبارزه خود علیه "رویزیونیسم پوپولیستی"، در بحبویه تشتت و در اوج پراکندگی جنبش کمونیستی ایران، علم حزب خود را برافراشت و از این طریق بر پراکندگی و نابسامانی آن افزود. (۴)

با تصویر مقایسه‌ای که "مارکسیسم انقلابی" از پروسه شکل گیری "حزب" ارائه میکند، پروسه شکل یابی نطفه های اولیه حزب کمونیست روسیه به طرز بسیار منحنی و نازلی به "مبارزه علیه نارودنیکها، آوانتوریستها و اکونومیستها" محدود میگردد.

آیا واقعا پروسه تشکیل حزب کمونیست روسیه تنها شامل "مبارزه علیه نارودنیکها، آوانتوریستها و اکونومیستها" بود و یا این مبارزه منحصر انعکاس یک بخش از مبارزات انقلابیون روسیه جهت تشکیل حزب و تسخیر قدرت دولتی است؟ بخشی که صرفا مبین مبارزه سوسیال دموکراتهای روس از لحاظ نظری علیه ایده‌های انحرافی شایع بر جنبش کمونیستی روسیه است. در حالیکه مهم ترین قسمت مبارزات انقلابیون روسیه در راه تشکیل حزب، پراتیک فعال و عملی آنها در خود جنبش طبقه کارگر بوده است و همین مبارزات پشتوانه عملی و راز موفقیتها و کامیابیهای آنان در سایر عرصهها و از جمله "مبارزه علیه نارودنیکها، اکونومیستها"، میباشد. مبارزه علیه نظرات نارودنیکها (در سده ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰) فقط یکی از شرایط ضروری بود که زمینه را برای برداشتن قدمهای بزرگتر برای ایجاد حزب کارگری روسیه مساعد گرداند و نه تمام عوامل و شرایط لازم تشکیل حزب. از این نظر سالهای ۱۸۸۴ تا ۱۸۹۴، تنها دوران تفوق بر اصول نارودنیسم از حیث ایدئولوژی محسوب میشود نه دوران ساخت و ایجاد حزب. در عین حال برای پی ریزی ساختمان حزب لزوم طی کردن چنین پروسه ای برای سوسیال دموکراتهای روسیه از واجبات اولیه بود.

در آن دوره که این مبارزه در بعد ایدئولوژیک پیش میرفت، خلعت نمایان آن این بود که مبانی و مسائل مورد بحث مستقیما از درون تجارب عملی پیشاهنگ در رابطه با مبارزه طبقاتی، استخراج میگردد. در آنموقع هنوز جنبشهای

توده ای وسیع و اعتصابات منظم و بدون وقفه طبقه کارگر در اواسط سده ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰، شروع به غلیان نکرده بود. در آن هنگام هنوز محافل و گروههای مارکسیستی فعال در روسیه به فواید و نتایج پیوند با جنبش طبقه کارگر پی نبرده بودند و هر کدام بطور پراکنده و مجزا به فعالیتی که لنین از آن با نام "خرده کاری" یاد میکند. مشغول بودند در آن هنگام هنوز رهبری اعتصابات تا پس از سالهای ۱۸۹۵ بدست مارکسیستهای روسی (اتحادیه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر) - نیفتاده بود و خلاصه هنوز همه این عوامل که بایکدیگر زمینه مساعد و مطلوب تشکیل حزب را در روسیه، فراهم مینمودند، مهیا نگشته بود.

با این وجود "مارکسیسم انقلابی" از میان تمام این عوامل، جنبه مبارزه ایدئولوژیک سوسیال دموکراتهای روسی را علیه نظرات "نارودنیکها، آوانتوریستها و اکونومیستها"، معیار انحصاری و زمینه ویژه تشکیل حزب در روسیه قرار میدهد. آنهم بنا به این دلیل سطحی که گویا خود که اکنون موسس "حزب کمونیست ایران" گردیده است، مشابه چنین پروسه ای را "بر علیه رویزیونیسم پوپولیستی" از سر گذرانده است.

مبارزه ایدئولوژیک "مارکسیسم انقلابی" علیه باصطلاح "رویزیونیسم پوپولیستی" آن مبارزه ای بود که دور از چشمان جنبش فعال خلق و جدا از پراتیک طبقاتی و صرفا در محفل "اتحاد مبارزان کمونیست" بشمر رسید و طبق "برنامه حزب کمونیست" حاصل چنین مبارزه ایدئولوژیکی، شالوده تشکیل "حزب" گردید. در حالیکه در روسیه ميسسارزه ایدئولوژیک سوسیال دموکراتها علیه اندیشه های اکونومیستی و نارودنیستی، مستقیما از درون مبارزات آنها در رابطه با جنبش کارگری بیرون کشیده میشد و تازه این سر آغاز حرکت بسوی تشکیل حزب و اولین و مقدماتی ترین زمینه های لازم جهت حزبوتاریا گردید. نتایجی که این هر دو بدست آوردند نیز ماهیت متفاوت است. کمونیستهای روس قادر گردیدند با به سرانجام رساندن این مبارزه ایدئولوژیک ضربت قاطع و نهایی را بر پیکر نارودنیکها وارد آورده و بطور قطع دست آنها را از جنبش کارگری روسیه کوتاه نمایند. آنها با اثبات نظرات انقلابی شان در نزد همگان، زمینه وحدت بیشتر و نزدیکتر کلیه کمونیستهای روسی را فراهم نمودند به نحوی که چند سال بعد بازتاب مادی چنین وحدتی در حزب کارگری روسیه متجلی شد. ولی "مارکسیسم انقلابی"، این "مبارزه پیروزمند" خویش را در شرایطی با اعلام تشکیل "حزب کمونیست ایران" جشن گرفت که هنوز اندیشه های باصطلاح "رویزیونیستهای پوپولیستی" در جامعه دارای عملکرد اجتماعی بوده و سر مشق توده های میلیونی جامعه مان در انتخابات شیوه مبارزاتی علیه سرکوب حاکمیت امپریالیستی قرار گرفته است. "مارکسیسم انقلابی" تنها ره آورده ای که از "مبارزه پیروزمند" خویش به جنبش عرضه کرده است، وحدت با کومله از کل جنبش کمونیستی ایران بوده است. ضمن اینکه مامن مناسبی برای همه وازدگان سیاسی دوران اخیر نیز گردیده است.

"مارکسیسم انقلابی" وقتی مورد سؤال قرار میگیرد که "حزب کمونیست ایران" ره آورد کدام پروسه آمیزشش آگاهی سوسیالیستی با پراتیک طبقه کارگر است؟ شتابزده پاسخ میدهد که: "آیا پیوند با طبقه کارگر پیش شرط تشکیل حزب است؟" (بسوی سوسیالیسم - ص ۷۷) نخیر، از نظر "مارکسیسم انقلابی"، آمیزش سوسیالیستی از طریق روشنفکران انقلابی با نهضت کارگری، تلاش جهت ارتقاء و هدایت آن بسوی سیاست - شرط تشکیل حزب نیست. بلکه کافیت همه ما همان قلمی را که در دسترس داریم برداریم و علیه "رویزیونیسم پوپولیستی" و حاکمیت چند ساله آن بر جنبش کمونیستی ایران، تا میتوانیم ورق سیاه کنیم تا آنگاه در ادامه این "مبارزه پیروزمند" حزبمان ساخته شود!!

در واقع "مارکسیسم انقلابی" با این سؤال خود ماهیت قضیه را لوث نموده است. چرا که در نزد کمونیستها، پیوند با جنبشهای خود بخودی طبقه کارگر و کوشش جهت آگاه نمودن و به راه در آوردن و به قول لنین "منحرف ساختن" آنها از سمت خود بخودی بسوی آگاهی، زمینه اصلی تشکیل حزب میگردد و نه صرفا "پیوند با طبقه کارگر" از این جهت کمونیستها تلفیق آگاهی سوسیالیستی با جنبش خود بخودی پرولتاریا را شرط و ضرورت اصلی تشکیل حزب میدانند که تنها از درون مبارزه فعال روشنفکران انقلابی در مجرای این جنبشهاست که میتوان کادرهای ورزیده ای کسه بدنه اولیه حزب را تشکیل میدهند، تربیت نمود و سازمان داد. وجود نهضت وسیع کارگری و پیوند با آنها ضامن پیدایش خصلت رزمندگی و جنگندگی حزب پرولتاریاست که بایستی از پس چنین مبارزاتی متولد شود. تنها حزبی که در پروسه

ارتباط گیری عناصر انقلابی روشنفکر با جنبش خود بخودی طبقه کارگر ، به تدریج کالهای آن ساخته و آبدیده شده باشد شایسته رهبری مبارزات طبقه کارگر در جهت تسخیر قدرت دولتی است . وقتی کمونیستها از ضرورت پیوند یافتن با مبارزات طبقه کارگر سخن میگویند در حقیقت حضور و وجود این جنبشها را آن زمینه عینی و ضروری پرورش استعداد تشکل پذیری کارگران و شرط اصلی تربیت خصائل انقلابی آنان که از مقدمات اولیه تشکیل حزب میباشد ، میدانند . تنها در این زمینه مادی است که طبقه کارگر امکان تبدیل نطفه های خود آگاهی اش را به شعور طبقاتی ، با هدایت مستمر پیشاهنگد می یابد و منحصر در رابطه با واقعیات مبارزه طبقاتی است که طبقه کارگر به ضرورت سازمان یابی خویش بمشابه یک طبقه پی میبرد و بدین ترتیب از " طبقه ای در خود " به " طبقه ای برای خود " مبدل میگردد .

از این روست که تشکیل حزب پرولتاریا در شرایط فقدان جنبش وسیع و ادامه دار طبقه کارگر ، در شرایط پراکندگسی عمیق روشنفکران انقلابی و در اوضاعیکه هیچکدام از تشکلهای صنفی طبقه کارگر توان بقاء و دوام را ندارند ، بدون کوشش جهت یافتن علل موثر این کمبودها ، تنها وسیله را بجای هدف گرفتن و از حزب تابویی قابل پرستش ساختن است . تمام تاریخ جنبش کمونیستی جهانی گواهی میدهد که تنها حزبی قادر است طبقه پرولتاریا را مجهز و مسلح به آگاهی سوسیالیستی نموده و آنها را آماده تسخیر قدرت دولتی نماید . ( از نظر منافع تاریخی پرولتاریا ، تشکیل حزب تنها بخاطر مسخر نمودن قدرت دولتی نیست . بلکه در تداوم آن حزب وظیفه هدایت مبارزه طبقاتی را جهت استقرار کامل سوسیالیسم و حرکت بسوی جامعه کمونیستی و غیره را نیز دارد ) - که نطفه های آن در درون مبارزه سخت و طولانی پرولتاریا علیه سرمایه داران و ارکان دولتی آنها ، جوشیده و پایه هایش از داخل این مبارزات بر آمده باشد .

لنین راجع به اهمیت وجود خصائل انقلابی و رزمندگی سازمان پرولتاریا و زمینه پیدایش آنها که نقش تعیین کننده ای در سرنوشت آتی آن دارد بدینگونه تاکید میورزد : " در صورت فقدان سازمان محکمی که در مبارزه سیاسی و در هر گونه شرایط و هر دوره پخته و آبدیده شده باشد ، راجع به نقشه منظم فعالیتی که با اصول متین و روشن و بدون انحراف عملی شده و تنها آنست که شایستگی داشتن نام تاکتیک را دارد ، حتی سخنی هم نمیتواند در میان باشد " ( چه باید کرد - نقل از ایسکرا - شماره ۴۰ )

لنین به روشنی وجود خصلت آبدیدگی و پختگی هر سازمانی را منوط به این میدانند که سازمان مذکور در چه جریانسی از مبارزه رشد نمود باشد عدم برخورداری از چنین خصلتی میتواند اجراء نقشه مبارزه را مورد چون و چرا قرار دهد . مسلماً این اصل اساسی که لنین ارائه میدهد در مورد هر حزب کمونیستی نیز مصداق دارد . زیرا این تزا زمانی نوشته میشد که بعد از یک پروسه طولانی جهت پایه گذاری حزب در روسیه ، دیگر تشکیل آن مسجل گردیده بود . ولی کمونیستهای وطنی شیفته حزب چه میکنند ؟ آنها به گونه " مارکسیسم انقلابی " ، از تشکیل حزب تنها تابلویی و عنوانی از آنها میخواهند . بدین جهت است که برای شانه خالی کردن از مشقات طولانی در راه تشکیل حزب پرولتاریا قبل از هر چیز با این سؤال که " آیا پیوند با طبقه کارگر پیش شرط تشکیل حزب است ؟ " ، خود جنبشهای خسود بخودی طبقه کارگر را بمشابه زمینه اصلی تشکیل حزب مورد سؤال قرار میدهند . با این قبیل دیدگاههاست که ما در تاریخ جنبش کمونیستی ایران شاهد آنیم که هر روزه حزبی خلق الساعه متولد میشود . با این ادعا که اینبار حزب ما ، از آن نوع احزاب " توده ای " نیست که توده ها آن را آزموده و تجربه کرده اند .

با این وجود و با توجه به اینکه تشکیل حزب خلق الساعه " مارکسیسم انقلابی " ، زائیده هیچگونه پیوند پروسه طولانی و مشخص مبارزات روشنفکران انقلابی با نهضت وسیع پرولتاریا و سیاسی کردن آن نیست و در عین حال که موسسین حزب خود با طرح این مطلب که : " ما در تمام آثار لنین نه تنها چنین تئوری ای را که گویا حزب کمونیست را تنها میتوان و باید در دوران جنبشهای وسیع کارگری ساخت ، نمی بینیم " ( ۵ ) بنیادهای واقعی تشکیل حزب خود را در تخالف کامل با اصول عام مارکسیسم لنینیسم قرار داده اند ، باز هم وظیفه نقد " برنامه حزب کمونیست " برای ما بجای خسود باقی است . زیرا مبارزه با این نظرات انحرافی در درون جنبش کمونیستی ایران را یکی از وظایف انقلابی خود بشمار میآوریم .

**درك "ماركسيسم انقلابى" ! ، از اصلاحات ارضى چگونه است ؟**

مغشوش اندیشی "ماركسيسم انقلابى" ! در رابطه با تحلیل و توصیف ویژگیهای جامعه وابسته و تحت سلطه ما ، در " برنامه خوب کمونیست ایران " بخوبی دیده میشود . مهم ترین خصیصه این مغشوش اندیشی ، نا معلوم بودن کلی ترین مضمون تحت سلطگی جامعه ایران از نظر اقتصادی میباشد .

" ایران کشوری سرمایه داری است اصلاحات ارضی دهه چهل جریان طولانی و کند تحول شیوه تولیدی ایران از فئودالی به سرمایه داری را به فرجام رسانید ..... این خلعید که اساسا بر مبنای نیازهای سرمایه امپریالیستی صورت گرفت ، ایران را بمثابه يك کشور تحت سلطه امپریالیسم به جرگه کشورهای سرمایه داری کشانید . " ( ص ۲ تاکید از ماست ) این تحلیل مختصر از اهداف اصلاحات ارضی بیانگر اینستکه "ماركسيسم انقلابى" ! ، از مقاصد امپریالیسم در تحقق برنامه اصلاحات ارضی درکی ناقص و مسخ شده دارد . اگر چه " برنامه حزب ۰۰۰ " اصلاحات ارضی سال ۴۲ را در جهت احقاق " نیازهای سرمایه امپریالیستی " در جامعه ارزیابی میکند و در عین حال که معتقد است پس از اصلاحات ارضی جامعه ایران " بمثابه يك کشور تحت سلطه امپریالیسم " در آمده ، معذالك هنوز هم از روابط اقتصادی حاکم بر جامعه ایران ( و یا بقول خود او " شیوه تولیدی ایران ) - پس از این " خلعید " ، منحصر با مفهوم کلی " سرمایه داری " نام می برد . پس تاثیرات اصلاحات ارضی بر روابط تولیدی ایران " بر مبنای نیازهای سرمایه امپریالیستی " چه بود ؟ طبق بینش " برنامه ۰۰۰ " توضیح دقیق و مشخص روابط اقتصادی جامعه ما پس از اصلاحات ارضی با این تعریف : " ایران کشوری سرمایه داری است " ، میسر است .

در اینگونه شیوه تفکرمتناقضی که از سوی "ماركسيسم انقلابى" ! ، ارائه میشود این سؤال همچنان بدون جوابی مشخص باقی میماند که خصائل مشخص " تحت سلطه " بودن جامعه ایران - که خصوصا پس از اصلاحات ارضی ایران را وارد " جرگه کشورهای سرمایه داری " وابسته نمود و هم چنین تاثیرات عینی اصلاحات ارضی امپریالیستی بر روی مناسبات اقتصادی جامعه چه بوده است ؟

ولی "ماركسيسم انقلابى" ! قبلا بطور مجرد پاسخی به این سئوالات داده است و آن اینکه : " شیوه تولیدی ایران از فئودالی به سرمایه داری " مبدل گردید : درست همانگونه که مثلا در جامعه سرمایه داری کلاسیک عهد مارکس و قبل از - ظهور امپریالیسم ، " شیوه تولیدی " جامعه " از فئودالی به سرمایه داری " مبدل گردید ، در اینجا نیز همینطور ! با این تفاوت که در اینجا امپریالیسم حاضر و ناظر این تغییر و تحولات بود و با وجودیکه تحول " شیوه تولیدی ایران از فئودالی به سرمایه داری " ، اساسا بر مبنای نیازهای سرمایه امپریالیستی صورت گرفت " ولی تغییرات حاصله هیچگونه تغییری در مشخصه های برجسته روابط تولیدی ایران باقی نگذارد ! و ایران پس از اصلاحات ارضی همچنان " کشوری - سرمایه داری است " ، درست همانگونه که مثلا فرانسه پس از اصلاحات ارضی کشوری سرمایه داری بود ! !

ملاحظه میکنید که در همان قدمهای اولیه "ماركسيسم انقلابى" ! در باصطلاح مبارزه اش " علیه رویزیونیسم پوپولیستی " چطور يك پایش میلنگد . جلوتر برویم خواهیم دید که این لنگان رفتن او موجب خواهد شد با سر به زمین فرود آید . آیا به صرف اینکه گفته شود ایران کشوری " تحت سلطه امپریالیسم " است ، بدون اینکه خصوصیت ویژه این تحت سلطگی و علل عینی تحت سلطه در آمدن جامعه ایران ذکر نگردد ، توانسته ایم ارزیابی مشخص و مطابق با واقعیتی از روابط اقتصادی ایران ( و یا " شیوه تولیدی " ) و تحت سلطه بودن آن بدست دهیم ؟ (۶) - در دیدگاه "ماركسيسم انقلابى" ! - عوامل عینی و شرایط تاریخی ای که تسلط امپریالیسم را ، آنهم بدون هیچگونه اشغال و دخالت مستقیم و آشکار نظامی به درازا کشا نیده است نا معلوم و مبهم است . (۷)

اینکه گفته شود " اصلاحات ارضی میلیونها روستائی را که در نتیجه آن خلعید شده بودند به بازار کار مزدی ۰۰۰۰ روانه کرد " ( همانجا ) مثال همان کرامات شیخ ماست که قند را خورد و گفت شیرین است . ولی هر گاه این موضوع اضافه نشود که مشخصه وابستگی ایران به کل نظام امپریالیستی موجب تحلیل رفتن کلیت اقتصاد جامعه در بطن " نیازهای سرمایه امپریالیستی " گردیده و لذا هر روزه این پروسه باعث بی خانمانی بیشتر " میلیونها روستائی " و شدیدتر شدن " استثمار سرمایه داری " میگردد ، گفتن مطلب اول به تنهایی چیزی جز بدیهه گویی نیست . از این نظر باید گفت که امپریالیسم نظام اقتصادی - سیاسی جامعه را بخود وابسته میسازد تا بهتر بتواند امر تحت سلطگی آنرا به پیش راند .



اینکه بگوئیم " ایران کشوری سرمایه داری است " و در ضمن به " تحت سلطه " بودن آن نیز معترف باشیم ولی هرگز ذکر نکنیم که این سرمایه داری ، نه از نوع سرمایه داری کلاسیک بلکه يك سرمایه داری وابسته است ، کاری جز آشفته نمسودن اذهان و افکار توده ها در مورد شناخت از ویژگیها و تمایزات جامعه ایران با جوامع کلاسیک ، انجام ندادیم .

این حکم که " ایران کشوری سرمایه داری است " با حکم بعدی که " این خلع ید که اساسا بر مبنای نیازهای سرمایه امپریالیستی صورت گرفت " در تناقض و ناهمگونی است . زیرا بنا بر تحلیل " مارکسیسم انقلابی " <sup>۱</sup> ، اگر این حرکت - " سرمایه امپریالیستی " است که کلیه فرآیندهای اقتصادی را مثل اصلاحات ارضی به تبعیت خود در میآورد و بر حسب " نیازهای " خاص خویش مضمون و جهت آنها را معین نموده و به آنها هویت میبخشد ، لذا چنین تاثیر تعیین کننده از سوی " سرمایه امپریالیستی " بر روی روندهای تولیدی بایستی در تعاریف ما از روابط اقتصادی جامعه ایران گنجانده شود ، نمیتوان به تاثیرات " سرمایه امپریالیستی " بر روی حرکت تکاملی جامعه عطف توجه نمود ، ولی در تعریف روابط اقتصادی ایران تاثیر مذکور را منعکس ساخت .

اشکال کار ارزیابی " مارکسیسم انقلابی " <sup>۱</sup> ، از مبهم گذاردن خصلت ویژه روابط اقتصادی ایران در اینجا بروز میکند که در بند اول " برنامه حزب ۲۰۰۰ " ، این حکم صادر میشود : " ایران کشوری سرمایه داری است " و سپس در بند ۴ همیمن برنامه به سراغ تشریح خصوصیات " نظام سرمایه داری " می رود . ولی منظرهای که از مختصات و ویژگیهای " نظام سرمایه داری " ترسیم مینماید هیچگونه تفاوت و تمایزی ( با چشم پوشی از برخی تعاریف ) با قانونمندیهای رشد و توسعه يك نظام سرمایه داری کلاسیک ندارد . ( البته چکیده مفید و دقیق چنین قانونمندی ای را هر کمونیستی در " مانیفست کمونیست " مطالعه کرده است ) - تا اینجا قضیه هنوز عمق گرایش الگو بردارانه و اختلاط فکری " مارکسیسم انقلابی " <sup>۱</sup> بخوبی معلوم نمیشود . معهذا تا همین اندازه نیز کافیت تا خواننده " برنامه ۲۰۰۰ " بر اثر فرمالیسمی که در توضیح و تشریح خصوصیات جامعه ایران بکار رفته ، دچار سرگیجه شود و نفهمد که بالاخره وقتی طبق نظرات " مارکسیسم انقلابی " <sup>۱</sup> ، ایران ، " کشوری سرمایه داری است " آیا این نوع سرمایه داری حاکم بر ایران از همان قسم سرمایه داری است که در بند ۴ شرح آن رفته است ؟ ( ۸ ) و یا .....

ما بعدا نشان خواهیم داد که چگونه در هم اندیشی " مارکسیسم انقلابی " <sup>۱</sup> ، از مقولات مشخص جامعه ایران و آمیختن آن با مشخصه های عام جامعه سرمایه داری ، حتی در " برنامه حداقل " او در انقلاب دموکراتیک نیز رسوخ پیدا میکنند .

با همه این احوال خواننده تصور نکند که " مارکسیسم انقلابی " <sup>۱</sup> هیچگونه وجه مشخصه برجسته و ویژه ای را برای روابط اقتصادی ایران و تحت سلطگی اش قائل نیست . در بند ۱۳ " برنامه حزب ۲۰۰۰ " آمده است : " ایران کشوری سرمایه داری و تحت سلطه امپریالیسم است . خصلت مشخصه مناسبات تولیدی آن را استثمار شدید و وسیع نیروی کار ارزان طبقه کارگر تشکیل میدهد . " بنا بر تعریف فوق ، " خصلت مشخصه مناسبات تولیدی " ایران ، یعنی آن ویژگی ممتاز و برجسته ای که برتر از سایر مشخصات موجود در " مناسبات تولیدی " جامعه ما دارای نقش مرکزی بوده و کلید فهم ماهیت روابط تولیدی ایران است ، عبارت از " استثمار شدید و وسیع نیروی کار ارزان طبقه کارگر " میباشد .

وقتی " مارکسیسم انقلابی " <sup>۱</sup> ، از صفت مشخصه روابط تولیدی اسم می برد ، بیگمان میخواهد بر روی اصلی ترین ویژگی و مرکزی ترین تمایزی که مناسبات تولیدی جامعه ایران را از روابط تولیدی جوامع دیگر سرمایه داری و یا از تفاوت روابط تولیدی فعلی آن با شرایط تاریخی دیگری از حیات اقتصادی ، مشخص مینماید انگشت بگذارد . و بدین ترتیب شکاف میان شکل گیری مناسبات تولیدی جامعه ایران را پس از اصلاحات ارضی با شکل گیری مناسبات تولیدی سایر جوامع سرمایه داری ، نشان دهد . با چنین درکی اگر مشخص ترین خصلت مناسبات تولیدی جامعه ما را " استثمار شدید و وسیع نیروی کار ارزان " در نظر بگیریم آیا درک و فهم چنین وجه مشخصه ای قادر است ما را به فهم علل سایر تحولات و فعل و انفعالات اقتصادی از قبیل از کار افتادن کارخانجات و صنایع تولیدی در شرایط محاصره اقتصادی امپریالیسم ، افزایش بیکاری در صنایعی که مواد و لوازم یدکی خود را از امپریالیسم تامین مینمایند و غیره برساند ؟ به عبارت دیگر اگر " خصلت مشخصه مناسبات تولیدی " جامعه ایران " استثمار شدید و وسیع " طبقه کارگر است ، طبعاً با رفع و نابودی مشخص ترین خصیصه روابط تولیدی ، بایستی کلیه مسائل و دشواریهای ناشی از وابستگی از قبیل مونتازی بودن کارخانجات نیاز وسیع صنایع به تکنیک و تخصص امپریالیسم ، متکی بودن تولیدات ایران به مواد و مصالح آماده و ساخته شده امپریالیسم

متکی بودن تولیدات ایران به مواد و مصالح آماده و ساخته شده امپریالیسم و قس علیهذا ، نیز رفع و محو گردد .  
در اینجا معلوم میشود که " مارکسیسم انقلابی " ! در کشف " خصلت مشخصه مناسبات تولیدی " ایران ، جای علت و معلول را اشتباه گرفته است . در حقیقت " استثمار شدید و وسیع نیروی کار ارزان طبقه کارگر " خود حاصل مستقیم وابستگی اقتصادی و سیاسی جامعه ایران به امپریالیسم و سلطه آن میباشد . از این رو برجسته تر بین مشخصه ایکه روابط تولیدی ایران را از روابط تولیدی جوامع دیگر متمایز و متفاوت میماند همانا شکل ویژه وابستگی روابط مذکور به کل نظام جهانی امپریالیسم است . به موازات عمیق تر شدن و شدیدتر گردیدن این وابستگی ، " استثمار شدید و وسیع " طبقه کارگر و سایر زحمتکشان نیز تشدید میباید و هر قدر این وابستگی به جزئی ترین حوزههای تولیدی جامعه رسوخ نماید بهمان اندازه نیز تحت سلطگی ایران محکم تر و طبعاً رهایی از آن نیز دشوارتر میگردد . تنها با رفع و نابودی این وابستگی در کلیه وجوه اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی است که " استثمار شدید و وسیع نیروی کار ارزان طبقه کارگر " نیز محو و نابود میشود و جامعه در مسیر طبیعی رشد خود قرار میگیرد . با این دیدگاه است که مشخص ترین خصلت مناسبات تولیدی ایران به نحوی منطقی با وابستگی این مناسبات به امپریالیسم توضیح داده میشود .

اگر بخواهیم طبق نظر " مارکسیسم انقلابی " ! معتقد باشیم که مشخص ترین خصلت مناسبات تولیدی جامعه ایران ، " استثمار شدید ... " است در آن صورت تحلیل و بررسی این وجه مشخصه باید مبداء و آغاز کلیه تحقیقات و ارزیابیهای مادر کشف و فهم علل رشد خاص اقتصادی ایران در کانال تحت سلطگی قرار بگیرد . در غیر این صورت ، یعنی در شرایطیکه نتوان شناخت از تاثیرات این وجه مشخصه را باب حرکت ارزیابی خود از کلیت قانونمندی جامعه قرار داد ، دیگر

" استثمار شدید و وسیع " طبقه کارگر را " خصلت مشخصه مناسبات تولیدی " دانستن ، چیزی جز ذهنی گرایبی نیست . از سوی دیگر وقتی " مارکسیسم انقلابی " ! مشخص ترین ویژگی روابط تولیدی جامعه را " استثمار شدید ... " قرار میدهد ، قاعدتاً از چنین درکی این اصل نیز منتج میشود که گویا در سایر جوامع وابسته ، " استثمار شدید ... " کمتر و یا با نرخ سود نازل تری انجام میگیرد که نتیجتاً چنین استثمار فوق العاده ای در ایران ، تبدیل به مشخص ترین صفت " مناسبات تولیدی " اش گردیده است .

بیاثید برای يك لحظه مثل " مارکسیسم انقلابی " ! ذهن گرا شده و اینطور فرض کنیم که این " خصلت مشخصه " ، یعنی " استثمار شدید و وسیع ... " از جامعه ایران رخت بر بسته است . آیا در چنین حالتی ایران بمنابیه کشوری " سرمایه داری و تحت سلطه امپریالیسم " با از دست دادن این " خصلت مشخصه " ، از سلطه امپریالیسم نیز رها میشود ؟ اگر چنین است ، پس از نظر دارندگان چنین عقیدههای " استثمار شدید و وسیع نیروی کار ارزان طبقه کارگر " در ایران نسیه حاصل طبقاتی بودن جامعه و سیادت بورژوازی بر سایر طبقات بلکه زائیده " سلطه امپریالیسم " است !

از میان رفتن غارت و چپاول بی رحمانه کارگران و زحمتکشان و رهایی از سلطه امپریالیسم بطور قطع مربوط به رهایی جامعه از یوغ وابستگی اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی به امپریالیسم میباشد . تنها با قطع بندهای وابستگی ایران در هر سه وجه اقتصادی سیاسی و فرهنگی به امپریالیسم است که سلطه امپریالیسم بر جامعه مان قطن شده و - " استثمار شدید و وسیع ... " متوقف میگردد . بنابر این سلطه امپریالیسم بر تمام شئون اقتصادی - اجتماعی سیاسی و فرهنگی جامعه ما تنها با مفهوم وابستگی به امپریالیسم قابل تبیین است . مفهوم " تحت سلطگی " ایران حاکمسی از وضعیت و جهت تکامل آن میباشد . با این شیوه نگرش مشخص ترین " خصلت مشخصه مناسبات تولیدی " جامعه ایران وابستگی اش به امپریالیسم تعیین میگردد . تنها با این دیدگاه است که میتوان تفاوتهای اساسی يك جامعه نیمه مستمره را با جامعههای نو مستمره تمیز داد . يك جامعه نیمه مستمره - نیمه فئودال ، جامعههای تحت سلطه است که از نظر سیاسی امپریالیسم بر مواضع قدرت چنگ انداخته . در حالیکه هنوز در عرصههای تولیدی جامعه ، فئودالیسم جای خود را به سرمایه داری ( و در ایران سرمایه داری وابسته ) - نسپرده است . چنین جامعههای را نمیتوان وابسته به امپریالیسم تلقی نمود و یا مشخص ترین ویژگی روابط تولیدی آنرا وابستگی دانست اما وقتی میگوئیم جامعه ای وابسته به امپریالیسم است ، ضمن اینکه با این عبارت مفهوم تحت سلطگی را نه بصورت نیمه مستمره - نیمه فئودال ، بلکه در مرحله ای بالاتر یعنی نو مستمره بازگو میکنیم ، به مشخص ترین وجه تولیدی آن که وابستگی شالوده نظام اقتصادی جامعه به امپریالیسم

باشد، نیز اشاره مینمائیم. بکار بردن مفهوم "تحت سلطگی" ایران بدون ذکر خصلت وابستگی روابط تولیدی، حاصلی جز مغشوش نمودن خود آگاهی کارگران و توده‌ها که در جریان تجربیات زندگیشان بخوبی آثار مادی وابستگی را حس کرده اند، ببار نمی‌آورد. " سرمایه های انحصاری و غیر انحصاری "، میل تعادل "مارکسیسم انقلابی"!

تا اینجا ما فهمیدیم که، "مارکسیسم انقلابی" در ادامه "مبارزه پیروزمند" اش علیه "رویزیونیسم پوپولیستی" تا چه حد توانسته از متولات اساسی انقلاب و جامعه تعاریف مشخص و مارکسیستی ارائه دهد. روابط سرمایه داری وابسته به امپریالیسم در جامعه مان که اینک ماهیت امپریالیستی آن بر هر کارگر و زحمتکشی که حتی الفبای فارسی را نداند، روشن گردیده است، از نظر "مارکسیسم انقلابی" روابطی است منحصر "سرمایه داری" و صفت مشخصه آنهم با "استثمار شدید و وسیع نیروی کار ارزان طبقه کارگر" قابل تعریف است. اکنون اجازه دهید قدری بیشتر دیدگاه "مارکسیسم انقلابی" را در مورد این "نظام سرمایه داری" بکاویم.

شناخت "مارکسیسم انقلابی"، از اشکال پیچیده سلطه امپریالیسم بر عرصه های اقتصادی - اجتماعی ایران صرفا به "سلطه امپریالیسم بر تولید اجتماعی و بازار داخلی" (ص ۱۳ همانجا) - که بصورت رقابت میان "سرمایه های غیر انحصاری" و "سرمایه انحصاری" متجلی میگردد، محدود میشود. در این محدوده از بینش "مارکسیسم انقلابی"، در مورد تاثیرات عینی سلطه امپریالیسم بر نظم تولیدی جامعه، جای هیچگونه بحثی (در مورد مضمون حقیقی وابستگی روابط تولیدی جامعه مان به کل نظام جهانی امپریالیسم) نیست. بلکه در بهترین حالت کیفیت "سلطه امپریالیسم بر تولید اجتماعی و بازار داخلی" توسط رقابت میان "سرمایه انحصاری" با "سرمایه های غیر انحصاری" که معلوم نیست نمایندگان واقعی آنها (صاحبان "سرمایه های غیر انحصاری") - در جامعه چه طبقه و یا طبقاتی هستند، تبیین میگردد. این مالکین "سرمایه های غیر انحصاری" که توانایی اقتصادی رقابت با "سرمایه انحصاری" را دارند، خصوصا پس از اصلاحات ارضی که "بر مبنای نیازهای سرمایه امپریالیستی صورت گرفت" - کدام طبقه از جامعه را تشکیل میدهند که نیروی مادی کافی جهت وارد شدن به یک مسابقه اقتصادی با "سرمایه انحصاری و انحصارات امپریالیستی" را دارند؟ آنهم در شرایطیکه جامعه ایران بطور در بست "از نظر اقتصادی اساسا حوزهای برای سود آوری کلان سرمایه انحصاری و انحصارات امپریالیستی محسوب میشود" (ص ۱۴ - همانجا)

"..... این شرایط و مناسبات، که مبنای آنرا سلطه امپریالیسم بر تولید اجتماعی و بازار داخلی تشکیل میدهد، سرمایه های غیر انحصاری را، علیرغم رقابتی که بر سر تملک دسترنج طبقه کارگر و توده های زحمتکش غیر پرولتر با سرمایه انحصاری دارند، اساسا در ابقاء سلطه امپریالیسم و انحصارات امپریالیستی بر حیات اقتصادی و سیاسی کشور ذینفع میسازد، یعنی وحدت منافع بنیادی اقشار مختلف بورژوازی، اعم از انحصاری و غیر انحصاری، در حفظ و ابقاء - این شرایط استثمار گسترده و شدید، رقابتهای درونی آنها را تحت الشعاع قرار میدهد" (" برنامه حزب کمونیست ایران ص ۱۳ - تاکیدها از ماست )

اساسا نکته بسیار مهمی که در این توضیحات از قلم "مارکسیسم انقلابی"، افتاده است عبارتست از تشریح راز بقا و حیات "سرمایه های غیر انحصاری" در شرایطیکه "سلطه امپریالیسم بر تولید اجتماعی و بازار داخلی" امکان هیچگونه فعالیتی را برای گردش "سرمایه های غیر انحصاری" در جامعه نمیکند. بهتر نبود "مارکسیسم انقلابی" قبل از اینکه به استخراج حکم رقابت میان "سرمایه های غیر انحصاری و انحصاری" بپردازد، شرایط زیست و دوام زندگی "سرمایه های غیر انحصاری" را در جامعه مستدل سازد؟ این "رقابتی" که "مارکسیسم انقلابی" از آن سخن میگوید، چگونه و دارای چه مضمونی است، آیا رقابت میان "سرمایه های غیر انحصاری" با "سرمایه انحصاری" دارای همان نقش و عملکردیست که ما از آن تحت عنوان "رقابت آزاد" نام می بریم و یا صرفا رقابتی است که با سازشهای قبلی به مصالحه کشیده شده است؟

اگر "سرمایه انحصاری و انحصارات امپریالیستی" بیکه تاز کلیه سرچشمه های تولیدی جامعه بوده و بر کلیه منابع مواد خام، وسایل تولید و بازار فروش سیطره بی چون و چرا دارند، در چنین اوضاعی حیات "سرمایه های غیر انحصاری" به اتکا کدام عرصه تولیدی جامعه حفظ و تامین میگردد؟ اساسا انحصار به معنی سلب هر گونه امکان رقابت از حریف در تمام زمینه های اجتماعی است. بدین ترتیب در شرایطیکه "سرمایه انحصاری" بر جامعه حکمفرما باشد دیگر سخن گفتن از

" سرمایه های غیر انحصاری ۰۰۰ ، علیرغم رقابتی که " با " سرمایه انحصاری دارند " نشانه عدم درک الفبای لنینیسم در مورد قانونمندی پیدایش انحصارات است . لنین میگوید : " رقابت آزاد خصوصیت اساسی سرمایه داری و بطور کلی تولید کالائی است . انحصار مستقیماً نقیض رقابت آزاد است . ولی پدیده اخیر در برابر چشم ما تدریجاً به انحصار بدل شد بدین طریق که تولید بزرگ را بوجود آورد و تولید کوچک را از میدان بدر کرد . تولید بزرگ را به بزرگترین تولید مبدل نمود و تمرکز تولید و سرمایه را بدینجا رساند که از آن انحصار بوجود آمد و هم اکنون نیز بوجود میآید ، " - ( امپریالیسم بمشابه بالاترین مرحله سرمایه داری - ص ۴۲۴ مجموعه آثار )

این صاحبان " سرمایه غیر انحصاری " چه اعجوبه هایی هستند که علاوه بر برخورداری از توان اقتصادی کافی در رقابت با رقبای " انحصاری " خود ، نیرو و امکان مشارکت سیاسی را نیز با " سرمایه انحصاری " دارند به نحویکه منافع مشترک آنها با رقبایشان ، " بر سر تملک دسترنج طبقه کارگر " آنها را به درجه ای از ایفای نقش سیاسی و اجتماعی ارتقاء داده است که بعنوان يك طرف معامله پایاپای با نمایندگان " انحصارات امپریالیستی " حاضر به قبول " ابقاء سلطه امپریالیسم و انحصارات امپریالیستی بر حیات اقتصادی و سیاسی کشور " شده و این " وحدت منافع " آنها با صاحبان " سرمایه های انحصاری " آنان را در " ابقاء سلطه امپریالیسم " با رقبای انحصاریشان شریک و سهیم میگرداند ؟ !! کوشش " مارکسیسم انقلابی " ! در طفره روی از اطلاق صفت وابستگی به بورژوازی ایران ، کار او را به آنجا کشانیده است که از هر راهی برای گریز از توضیح واقعیات مشخص و عینی جامعه وارد میشود به بن بست میخورد . در پاسخ به این سؤال که نمایندگان واقعی " سرمایه های غیر انحصاری و انحصاری " در ایران چه کسانی هستند ، " مارکسیسم انقلابی " با مهارتی عجیب ، با عبارت " اقشار مختلف بورژوازی " از توضیح صریح مسئله سرباز میزند : " وحدت منافع بنیادی اقشار مختلف بورژوازی ، اعم از انحصاری و غیر انحصاری ، در حفظ و ابقاء این شرایط استثمار گسترده و شدید ، رقابتها درونی آنها را تحت الشعاع قرار میدهد . "

بگذارید مسئله را از زاویه منافع نمایندگان " انحصارات امپریالیستی " مورد بررسی قرار دهیم . مسلماً وقتی قشر - " انحصاری " سرمایه داری دارای " وحدت منافع بنیادی " با قشر " غیر انحصاری " است ، این تنها به معنای شراکت منافع آنها در سرکوب و غارت خلق نیست بلکه خود همین تشریک منافع مساوی این دو قشر ، حکایت از مستقر بودن آنان در - يك موقعیت مساوی اقتصادی در فرآیند " تولید اجتماعی " میکند و از هم طراز بودن آنها در موقعیت اقتصادی مشابهی نشأت میگیرد . در غیر اینصورت یعنی در شرایط نبود شرایط مادی یکسان و عدم برخورداری مساوی هر دو قشر - " انحصاری و غیر انحصاری " از غارت کارگران ، دیگر لزومی نداشت تا قشر " انحصاری و انحصارات امپریالیستی " حاضر به تحمل رقیبی در کنار خود باشند . بدین ترتیب اگر بخواهیم طبق دستگاه فکری " مارکسیسم انقلابی " ! نتیجه - گیری نماییم صاحبان " سرمایه غیر انحصاری " نیز بایستی دقیقاً از همان جایگاه ممتاز و وسیع صاحبان " انحصارات امپریالیستی " در اقتصاد جامعه برخوردار باشند تا رقبای امپریالیستی خود را وادار به پذیرش " وحدت منافع " شان نموده و حضور خود را در روندهای تولیدی جامعه به این " انحصارات امپریالیستی " تحمیل نمایند .

با توجه به این مطالب اکنون وظیفه توضیح این مسئله به گردن " مارکسیسم انقلابی " ! و همه دیگر انکار کنندگان وجود بورژوازی وابسته در جامعه میماند که چگونه در شرایط " سلطه امپریالیستی " وجود و حاکمیت " انحصارات امپریالیستی " بر کلیه شریانهای حیاتی اقتصاد جامعه ، " سرمایه های غیر انحصاری " قادر هستند با رقابتی سازش گونه با رقبای خود به حیاتشان ادامه دهند ؟ با این توضیحات که از ادامه منطقی تفکر " مارکسیسم انقلابی " ! بدست آمد ، جامعه ما دارای دو طبقه بورژوازی " انحصاری و غیر انحصاری " است - ( علیرغم اینکه خود " مارکسیسم انقلابی " از آنها با نام " اقشار مختلف بورژوازی " اسم می برد ) - که صاحبان " سرمایه های انحصاری " همان بورژوازی ( وابسته ) در تعریف متعارف و عام آن هستند و صاحبان " سرمایه های غیر انحصاری " نیز همان طبقه بورژوازی ملی که البته هردو آنها در - کمال هم زیستی و مصالحه طبقاتی ! مشغول غارت " دسترنج طبقه کارگر و توده های زحمتکش غیر پرولتر " هستند . این است آن نتیجه گیری در هم و برهمی که در دنباله بسط منطقی نظرات متضاد " مارکسیسم انقلابی " ! میتوان بدست آورد . بی جهت نیست که " مارکسیسم انقلابی " ! نمایندگان " انحصاری و غیر انحصاری " سرمایه را یا عبارت کلی " اقشار مختلف بورژوازی " معلوم میکند . زیرا خود به عجایب این " مارکسیسم انقلابی " ! ، ای که آفریده است ( و بهتر

است بگوئیم، تقلید کرده است) - بیش از هر کس دیگری واقف است و لذا میکوشد حتی المقدور اجزاء و عناصر این عجیب الخلقه اش را با عباراتی هر چند سر بسته تر از انظار مخفی نگهدارد.

نمیتوان با این حکم که " وحدت منافع بنیادی اقشار مختلف بورژوازی " باعث شده که صاحبان سرمایه های " انحصاری و غیر انحصاری " ، تبدیل به کلیتی متجانس و یکپارچه شوند از تاثیر متقابل تضادهای آنها<sup>۱</sup> که در ضمن اساسی هم هست، چشم پوشید . عصر انحصار ، دوره پایان رقابتهای اقتصادی و عصر تمرکز تولید و صنایع در شرایط سیادت سرمایه مالی بر کلیه شریانهای تولیدی جامعه است . در جامعه وابسته به امپریالیسم ما نیز امکان اینکه " سرمایه های غیر انحصاری " توان و امکان رقابت با " سرمایه انحصاری و انحصارات امپریالیستی " را داشته باشند ، بنا بر همین قانونمندی غیر ممکن است . " مارکسیسم انقلابی " <sup>۱</sup> ، حاکمیت ایران را " حاکمیت بورژوازی " ( ص ۱۲ - همانجا ) و یا " دستگاه دولتی بورژوازی " ( ص ۱۷ - همانجا ) دانسته و جامعه ما را " سرمایه داری تحت سلطه امپریالیسم " ( نه سرمایه داری وابسته به امپریالیسم ) - ارزیابی میکند . ولی هرگز توضیح نمیدهد که کدام قشر از " اقشار مختلف بورژوازی " و یا " سرمایه انحصاری و غیر انحصاری " در حاکمیت سیاسی جامعه حاضرند و یا نسبت به سایر " اقشار مختلف بورژوازی " برتری و نفوذ بیشتری دارند . ولی از لابلای احکام متناقض و کلی آن میتوان اینطور استنباط کرد که از آنجا که : " وحدت منافع بنیادی اقشار مختلف بورژوازی " در حفظ شرایط استثمار و غارت کارگران ایجاب مینماید که " رقابتهای درونی آنها " تحت الشعاع قرار گرفته و به فراموشی سپرده شود ، لذا در مورد تصاحب قدرت سیاسی که ابزار سر کوب پرولتاریا و زحمتکشان است ، نیز آنها " رقابتهای درونی " خود را کنار گذاشته و به قسمی که نه سیخ بسوزد و نه کباب با یکدیگر کنار آمدهاند . خلاصه اینکه طبق نظرگاه " مارکسیسم انقلابی " <sup>۱</sup> ، کلیه " اقشار مختلف بورژوازی " که طبعا نمایندگان " سرمایه های غیر انحصاری و انحصاری " هستند ، در قدرت سیاسی ایران حضور دارند <sup>۱</sup> . اما معلوم نیست که چطور اینها توانسته اند در عین " غیر انحصاری و انحصاری " بودنشان ، در جامعه ای که بنا بر استثمار شدید و فزاینده خلق ، سرکوب روزافزون غلیبانان خود بخودی محتاج دستگاه سرکوب دولتی یکپارچه تر و یکرنگتری است ، در کنار یکدیگر دوام بیاورند . هر هیچکس پوشیده نیست که دستگاه دولتی که قادر به رویارویی با نا آرامیها و عصیانهای خود بخودی باشد ، بایستی همواره در تمام لحظات ماموریت خود ، بدون تضاد و دوگانگی باشد تا خالی از هر گونه تزلزلی به قاطع ترین شیوه ممکنه این غلیبانها را در نطفه خفه نماید . ولی در نزد سیستم فکری " مارکسیسم انقلابی " <sup>۱</sup> این دستگاه دولتی تبدیلی به دستگاه آشفته کفشگری میشود که یکطرف آن صاحبان " سرمایه های غیر انحصاری " قرار گرفته اند و طرف دیگر آن - صاحبان " سرمایه انحصاری " و در میان ایندو هم " اقشار مختلف بورژوازی " پرسیه میزنند <sup>۱</sup> .

تمام مبانی مارکسیسم لنینیسم در شناخت از قوانین عصر امپریالیسم ، باطل بودن محض این عقیده " مارکسیسم انقلابی " <sup>۱</sup> را اثبات مینماید . که در عصر تمرکز سرمایه و تولید و در دوره ای که سرمایه مالی بر کلیه جهان امپریالیستی و نظامات تحت سلطه اش حاکمیت دارد هیچگونه امکانی برای حیات " سرمایه غیر انحصاری " وجود ندارد . چه قائل شدن به وجود " سرمایه های غیر انحصاری " و چه بوقوع دانستن " رقابتهای درونی " میان " سرمایه های غیر انحصاری و انحصاری " فقط حاکی از عدم درک صحیح قانونمندیهای نظام امپریالیسم در عصر انحصار و الیگا رشی مالی است .

لنین در مورد غیر عملی بودن رقابت سرمایه های خرد با سرمایه های کلان انحصاری و هم چنین در مورد عدم امکان زیست و حیات سرمایه های کوچکتر در عصر انحصار چنین میگوید : " هر بنگاه نوینی بخواید با بنگاههای عظیم یکه در نتیجه تمرکز بوجود آمدهاند ، هم تراز شود ، باید بمقداری بس عظیم و بطور اضافی محصول تولید کند ، ولی فروش پسر سود این مقدار محصول تنها در صورتی ممکن است که تقاضا بیش از حد معمول افزایش پذیرد . زیرا در غیر اینصورت این مقدار اضافی محصول قیمتها را به سطحی تزل خواهد داد که نه برای کارخانه نوین صرفه دارد و نه برای اتحادیه های انحصاری<sup>۵</sup> . . . " ( امپریالیسم بمشابه ص ۳۹۶ مجموعه آثار ) تاکیدها از ماست .

این خلاصه ایست از آنچه که در مورد محتوی واقعی رقابت در عصر انحصار میتوان بدست آورد . عدم امکان وقوع هر گونه رقابتی از سوی سرمایه های کوچک با " بنگاههای عظیمیکه در نتیجه تمرکز بوجود آمده اند " ، حیات آنها را بطور جدی دچاره مخاطره مینماید . و در واقعیت روند چنین پروسه ای یا آنها را جذب انحصارات بزرگتر نموده و یا به فلاکت و نابودی میکشاند . " مارکسیسم انقلابی " <sup>۱</sup> با مسخ نمودن ماهیت واقعی سلطه امپریالیسم در عرصه های اقتصادی - اجتماعی

ایران، مجبور است در باره هر يك از پدیده های اجتماعی تحلیلی ناقص و غیر واقعی ارائه نماید. وقتی میخواهد از طبقه حاکم بر جامعه سخن بگوید آنرا با طبقه " بورژوازی " نظامات کلاسیک یکسان می شمارد و وقتی میخواهد از ضعف برجسته و مرکزی روابط تولیدی جامعه حرف بزند، جای علت و معلول را جابجا مینماید. و در اینجا نیز بهمین ترتیب از حاکمیت سیاسی ایران با عنوان درهم و مبهم " اقشار مختلف بورژوازی " تحلیل میکند. کلیه واقعیات و تجربیات حاصله از جنبش خلق در همین مدت کوتاه، بطالت این طرز تفکر را اثبات نموده است. مضاعف شدن " استثمار شدید و وسیع نیروی کار ارزان طبقه کارگر " و سایر زحمتکشان، خواه ناخواه یکرنگی و تعادل اهرم دولتی را لازم تر میگرداند. سیاست حقوق بشر کارتر در سالهای پیش از قیام ۲۲ بهمن ماه سال ۵۷، اثرات خود را بر بهم زدن این تعادل گذارد و دیدیم که چگونه توده های تحت فشار از این مجرا نهایت استفاده را نمودند. شاه به پیروی از سیاست نوین اربابان خود وادار - گردید که علاوه بر قشور بوروکراتیک بورژوازی وابسته، نمایندگان سایر اقشار بورژوازی وابسته را هر کدام به فرا خور حالشان در دستگاه دولتی راه دهد. پس از آن پیدایش تدریجی و بطئی تضاد در دستگاه دولتی، انگیزه و میدا، غلیسان یافتن و عریان گشتن نارضایتی ها و نا آرامیهای توده ها خلق گردید که تا قبل از این به یمن یکدستی و تعادل اهرم دولتی، امکان بروز نیافتن بودند. بعد از قیام نیز ما شاهد پیدایش چنین روندی در حاکمیت وابسته جمهوری اسلامی بودیم. و دیدیم که چگونه حاکمیتی که در آغاز روی کار آمدنش متشکل از عناصر ناهم رنکد و غیر یکدستی بود، جهت باز یافتن توانایی سرکوب جنبش خلق، مجبور به رفع تضادهای درونی خویش گردید و پروسه یکدست شدن را بی وقفه و به سرعت از سر گذراند. اکنون چگونه ممکن است دو قشر از " بورژوازی " آنهم با اختلافی در حد سرمایه " انحصاری و غیر انحصاری " قادر باشند در يك شرایط هم زیستی مسالمت آمیز، سیاست سرکوب و غارت کارگران و زحمتکشان را بدون تردید و تزلزل به پیش برند؟

### اشکال کار اساسی " مارکسیسم انقلابی " ! در کجاست؟

تا اینجا هنوز هم اشکال اساسی ای که در " برنامه حزب کمونیست ۰۰۰ " وجود دارد، بخوبی هویدا نشده است. نقص غیر قابل اصلاح این برنامه که نتیجتاً آنرا تبدیل به چیزی مهمل نموده است، در جایش است که " مارکسیسم انقلابی " ! جمله - پردازیهای زیبا را کنار گذارده و میخواهد در باره طرق " پیروزی انقلاب دمکراتیک " و هم چنین " بخش حداقل برنامه پرولتاریا " رهنمود بدهد.

مضمون " برنامه حداقل پرولتاریا در مبارزه اش از نظر سیاسی با عبارت " در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی " - راست و ریست میشود. حال آنکه معلوم نیست " مارکسیسم انقلابی " ! در کدام پروسه مشخص مبارزاتی و با چه وسایل و اشکال مبارزاتی قصد دارد " ماشین دولتی بورژوازی " را ساقط نماید. آیا آن " مبارزه پیروزمند " ! یکه " مارکسیسم انقلابی " ! علیه ایده های " رویزیونیسم پوپولیستی " از سر گذرانده است، او را به چنین سطحی از لیبرالیسم تنزل داده است؟

مشابه چنین شیوه برخوردی در مضمون " برنامه حداقل پرولتاریا " از نظر اقتصادی نیز حاکم است و " مارکسیسم انقلابی " ! در این مورد هم در طفره روی از توضیح مشخص مسائل سنگ تمام میگذارد.

" مضمون اقتصادی بخش حداقل برنامه پرولتاریا را نفی عملی سلطه امپریالیسم بر شرایط زیست و کار پرولتاریا و توده های زحمتکش و تهیدست، تامین رفاه نسبی کارگران و زحمتکشان و رفع موانع اقتصادی بسط مبارزه طبقاتی تشکیل میدهد "

طبق کدام سیاست و بر اساس چه تدابیر مشخص اقتصادی " نفی عملی سلطه امپریالیسم ۰۰۰ " صورت پذیر خواهد بود در شرایطی که " مارکسیسم انقلابی " ! معتقد به وابسته بودن نظام تولیدی جامعه به امپریالیسم نیست؟ " موانع اقتصادی بسط مبارزه طبقاتی " در جامعه چگونه محو و مرتفع خواهد شد در حالیکه " مارکسیسم انقلابی " ! حتی کلامی در مورد شیوه مبارزه اش علیه " بورژوازی " و پروسه مبارزاتی اش به زبان نمیآورد؟ آیا این جملات چیزی جز خود فریبی نیست؟

اگر واقعا این برنامه، برنامه ای ضد امپریالیستی است و مناسب مبارزه ضد امپریالیستی خلقهای میهنمان در بدست گرفتن سرنوشت خودشان میباشد، چرا يك کلمه از چگونگی رفع وابستگی کارخانجات و خارج ساختن آنها از مدار تولید

زائدهای مونتازی گفته نمیشود ؟

حقیقت را بخواهیم ، بینش دکماتیستی " مارکسیسم انقلابی " ! از مسائل انقلاب ایران مانع پذیرفتن قانونمندیهای واقعی حاکم بر جامعه ایران از سوی او میشود . گریز آگاهانه از واقعیت وابسته بودن جامعه ایران به امپریالیسم او را در هر جایی به تنگنا میکشاند . وقتی " مارکسیسم انقلابی " ! ، از سلطه امپریالیسم بر جامعه ، مفهومی سوی وابستگی ایران به امپریالیسم ارائه دهد ، وقتی از طبقه بورژوازی وابسته ، صرفا مقوله ای کلاسیک را در نظر بگیرد ، طبیعی است که در - " برنامه حداقل پرولتاریا " نیز اثری از مبارزه علیه آثار وابستگی مشاهده نگردد . ولی نقطه اوج این کمدی کلاسیک وقتی به مضحک ترین قسمت خود میرسد که " مارکسیسم انقلابی " ! در باره حل مساله ارضی در ایران اظهار نظر مینماید . " مسئله ارضی به مفهوم بر چیدن قید و بندهای فئودالی بر سر راه رشد سرمایه داری در روستا ، ۰۰۰۰۰ و کالا شدن نیروی کار حل شده است . و در این معنا حل مسئله ارضی دیگر مضمون اقتصادی انقلاب دمکراتیک را تشکیل نمیدهد " (ص ۲۸- همانجا) " مارکسیسم انقلابی " ! نمیگوید که در چه " معنا " یی ، مسئله ارضی و حل آن بایستی در برنامه حداقل پرولتاریا گنجانده شود . از همین رو نیز میتوان فهمید که اساسا از نظر او مسئله ارضی در هر " معنا " یی حل شده است . و اینکه او در این عبارت ، مفهوم " در این معنا " را برگزیده است در نتیجه گیری علی السویه است . مسئله ارضی پس از اصلاحات ارضی چگونه و در چه جهتی حل شده است ؟ " مارکسیسم انقلابی " ! خود پاسخ میدهد که در جهت " نیازهای سرمایه امپریالیستی " (ص ۲۰) بنا بر این مضمون حل مسئله ارضی و مهتر ، جهت حل آن نه بر حسب - نیازهای واقعی و درونی جامعه یعنی " بر چیدن قید و بندهای فئودالی " و گشودن موانع شکوفایی و رشد سرمایه داری ، بلکه مستقیما و صرفا برای برآورده ساختن " نیازهای سرمایه امپریالیستی " صورت پذیرفته است . آیا روان شدن " سرمایه امپریالیستی " به سطح روستاهای میهنمان موجب رشد نیروهای مولده و آزاد شدن آنها و بهبود شرایط زندگیشان گردید و یا برعکس آنها را در قید و بندی اسارت بارتر از گذشته به زنجیر کشید ؟ " مارکسیسم انقلابی " ! خود گفته است ( البته بطرری ناقص ) " ... ارتش وسیع کارگران مزدی را که شرط لازم تسلط تولید و استثمار سرمایه داری است ، بوجود آورد " (ص ۲۰- همانجا)

بدین ترتیب چگونه میتوان گفت " حل مسئله ارضی دیگر مضمون اقتصادی انقلاب دمکراتیک را تشکیل نمیدهد " ؟ ! از نظر مارکسیستها حل مسئله ارضی در صورتی قادر است نقش انقلابی خود را در سطح روستاها به نفع روستائیان زحمتکش ایفا نماید که مضمون واقعی و جهت اصلی آن در خدمت شکفته شدن روابط اقتصادی نوین ، بهتر شدن کیفیت زندگی توده های روستایی و ارتقاء تولیدات کشاورزی باشد . ولی اصلاحات ارضی در ایران که در عصر حاکمیت امپریالیسم صورت گرفت مشخصا در جهت گسترش سرمایه مالی - روستاها و به اسارت درآوردن روستائیان به قیود سرمایه مالی بود . از آن پس روستاها و روستایی زائده شهر گردیدند . دهقانان بجای اینکه توانسته باشند با اصطلاح اصلاحات ارضی ، تولیدات روستا را افزایش داده و به زندگی خویش سر و سامانی بخشند ، هر روز بی خانمان تر و آواره تر میشدند . بنابر همین واقعیات و " در این معنا حل مسئله ارضی " کما - کان بایستی در دستور کار انقلاب بورژوا دمکراتیک نوین قرار داشته باشد . زیرا تنها با چنین برنامه انقلابی ایست که کارگران قادرند نزدیکترین متحدین طبیعی خویش یعنی دهقانان و نیمه پرولترهای روستایی را در راه تسخیر قدرت دولت وابسته به امپریالیسم در کنار خویش داشته باشند . " مارکسیسم انقلابی " ! که از گرد راه " مبارزه علیه رویزیونیسم پوپولیستی " نرسیده ، قصد دارد با " حزب ... خلق - الساعه اش انقلاب کند ، هرگز بدون مراعات این اصول اساسی که برای اولین بار توسط پایه گذاران جنبش نوین کمونیستی ایران ( و به قول او " پوپولیستها " ) مطرح گردید ، حتی يك گام هم به جلو نخواهد توانست برداشت .

پایان

.....

## زیرنویسها

- ۱- ما در اینجا اولین حزب کمونیست ایران را که توسط کمونیست های اصیلی چون حیدر عمو اوغلی تشکیل گردید از اینگونه باصطلاح " احزاب " ماهیتا مجزا میدانیم .
- ۲- منظور از " مارکسیسم انقلابی " ! ، جریان " اتحاد مبارزان کمونیست " است که اخیرا با " کومله " ، " حزب کمونیست ایران " را بوجود آوردند . اینها در همه جا خود را با نام " مارکسیسم انقلابی " ! میستادند .
- ۳- مثلا " توده ها " یا " ی طراز نوین " ! ده سال قبل از اینکه " مارکسیسم انقلابی " ! ، از خواب ضد " پوپولیستی " اش برخیزد ، در جزوه " چریکهای فدایی خلق چه میگویند " چنین میگفتند : " چریکهای فدایی با نفی ضرورت حزب ، ضرورت استقلال پرولتاریا را در برابر بورژوازی منکر میشوند ، ضرورت تئوری انقلابی پرولتاریا را نفی میکنند . ضرورت انطباق مارکسیسم - لنینیسم را بر شرایط کشور ما تدوین برنامه صحیح و پخته انقلابی را انکار میکنند . طبقه کارگر را از سلاح مبارزه یعنی از ستاد رهبری و تشکیلات انقلابی محروم میسازند . رابطه درست پیشاهنگد انقلابی را با تودهها از یاد میبرند و یا بشکل معمولی طرح میکنند " (ص ۲۲) ملاحظه میکنید که عصاره " مبارزه پیروزمند " ! ، " مارکسیسم انقلابی " پیروزمند " انه تر توسط پیشتازان طراز نوین " ! " تسوده ای " علیه " پوپولیستها " پیش میرفته است .
- ۴- دیگر ما نمیخواهیم در اینجا در اینمورد موشکافی کنیم که آن باصطلاح " مبارزه پیروزمند مارکسیسم انقلابی - بر علیه رویونیسم پوپولیستی " که اکنون " حزب کمونیست ایران " خود را پیشتاز آن قلمداد مینماید ، اگر هم حاصلی بهار آورده باشد ، تنها بر زمینه : " ریشه کن نمودن کمیت بسیار زیادی از " پیران " انقلابی از طرف ژاندارمها و از راه روی کار آمدن روز افزون " جوانان " یعنی " و ، وهای سوسیال دموکراسی روس " رویداده است " ( چه باید کرد ص ۸۷ - مجموعه آثار ) - " جوانانی " ( بخوان : ، مارکسیسم انقلابی " ! ) - که در اوج مبارزه توفنده ضد امپریالیستی آن " پیران " از وظایف پیشاهنگی شان در قبال کارگران و خلق ، صرفا نظاره گری صحنه و عزلت گزیدن را از هر چیز دیگری بیشتر آ موخته بودند .
- ۵- نقل از : بسوی سوسیا لیسم ، شماره ۱ - سال دوم - ص ۷۸
- ۶- ممکن است گفته شود عوامل عینی تحت سلطه در آمدن جامعه ایران ، از نظر " مارکسیسم انقلابی " ! ، اصلاحات ارضی است . ولی ، ما میدانیم که " مارکسیسم انقلابی " ! به چنین ایده ای معتقد نیست زیرا او ایران را قبل از اصلاحات - ارضی جامعه ای تحت سلطه میدانند که با اجرای برنامه اصلاحات ارضی ، ایران " تحت سلطه امپریالیسم به جرگه کشورهای سرمایه داری " وارد گردید . از نظر " مارکسیسم انقلابی " ! مهم ترین تاثیرات اصلاحات ارضی بر اقتصاد ایران ، تبدیل " شیوه تولیدی ایران از فئودالی به سرمایه داری " است .
- ۷- البته اعمال و ابقا ، سیاه ترین شکل دیکتاتوری در ایران عامل ابقا ، سلطه امپریالیسم هست ، ولی مبین ریشه دار شدن حاکمیت امپریالیسم بر جامعه از نظر عینی نیست . در اینجا نقش سلطه سرمایه مالی بمثابه اهرم اصلی تجزیه شدن و حل کردن کل نظام اقتصادی ایران در نظامات امپریالیستی بایستی در نظر گرفته شود . رژیمهای دیکتاتوری خود زائیده تسلط امپریالیسم و عامل حفظ سلطه آن هستند ولی هرگز نمیتوانند توضیح دهنده کیفیت تحلیل اقتصاد جامعه در کل نظام امپریالیستی باشد .



دنباله زیرنویسها

۸ ما در اینجا قصد بررسی توضیحات بند ۴ را نداریم. این توضیحات در بهترین حالت تعاریفی تقریباً عام از ویژگیهای نظام سرمایه داری هستند. و بنابر همین خصوصیتشان هم با روابط سرمایه داری وابسته در ایران از برخی زوایا در کلیتش قابل تطبیق هستند. ولی نکته مهم در اینجا است که اگر توضیحات بند ۴ " برنامه حزب ۰۰۰ " را با این حکم که " ایران کشوری سرمایه داری است " ، در یک رابطه منطقی قرار دهیم ، آنگاه قانونمندی سرمایه داری ایران بهمانصورت مستفاد میشود که فی المثل قانونمندی حرکت تکاملی جامعه ای چون انگلستان در قرن هیجدهم. بدین ترتیب چه تفاوت و تمایزی میان ایران کنونی عهد سلطه امپریالیسم با انگلستان ما قبل امپریالیسم وجود دارد ؟ با توضیحات مبهم " حزب ۰۰۰ " در مورد ویژگیهای جامعه ایران پس از اصلاحات ارضی ، نه تفاوتها و نه همانندیها ، هیچکدام به خوبی بر خواننده معلوم نمیشود. چه از این نظر و چه از نظر بررسی نقش " سرمایه امپریالیستی " و " تحت سلطگی ایران " این تعریف که " ایران کشوری سرمایه داری است " تعریفی ناقص و سر درگم کننده است. زیرا مهم ترین خصیصه روابط اقتصادی ایران ، پس از اصلاحات ارضی را که وابستگی و تحلیل آن در کل نظام جهانی امپریالیسم است ، در خود مستتر ندارد.

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

" ۰۰۰۰۰ آن ارگان مبارزه طبقاتی پرولتاریا یا اگر  
اسمش را بگذاریم حزب، ارگانیکه واقعا  
پیشاهنگ خلق باشد، ارگانیکه واقعا قادر به  
رهبری مبارزه همه جانبه شود، هـ  
باشد، تنها در خود مبارزه مسلحانه میتواند  
بوجود بیاید . "

رفیق کبیر مسعود احمد زاده

\*\*\*\*\*

## \* مقاله

" حزب کمونیست ایران " کاریکاتوری از  
" مارکسیسم انقلابی " !  
را در شماره بعد میخوانید .

# روای جنگ "عادلانه"

## روای جنگ "عادلانه"

"پس از ده سال انزوا گرایی، آنوقت که هر ایماء و اشاره ای در مورد عملیات نظامی موجبی برای اعتراض کردن میشد و " برنامه ریزی برای يك ويتنام جدید " اکنون میتوانیم فکر بکارگیری دوباره نیروهای مسلح را بنمائیم. "

این کلمات از " مارک کانسین " تحلیل گر سیستماتیک پنتاگون، حاکی از بازگشت به همان سنت شناخته شده ایست که در چندین سال همدستی برای توضیح جریانات اصلی سیاست خارجی امریکا موثر واقع شد. در مطالعاتی که اخیرا انجام شده است ماکسول جانسون، سرلشکر ارتش امریکا اینطور اظهار میدارد: " در فاصله بعد از جنگ جهانی دوم، امریکا قسوی نظامی خود را همچون ابزاری سیاسی بیش از ۲۰۰ بار بکار گرفته است. "

نتیجه جنگ ويتنام موقتا موجبات رسوایی سنن ملی را ببار آورد. بقایای سیاست " هم زیستی مسالمت آمیز " کارتر و بودجه دفاعی جدید ریگان، نظرگاه دیگری را در مورد سیاست خارجی بمشابه يك بازی شطرنج جغرافیایی مشروعیت بخشید جائیکه کشورهای جهان سوم همچون پیاده نظامی در موازنه قوای استراتژیک جهانی توصیف میشوند. (گزارشی است از مدرسه نظام ملی امریکا)

این تصمیم نوین هنوز تکرار ساده ای از آنچه که عصای کلفت امپریالیسم نامیده میشود و یا نتیجه ای از بی باکی سال ۱۹۶۰ نبود، آنطور که نیروهای نظامی امریکا همچون سازندگان اولیه جامعه دیده شدند. عواقب جنگ ويتنام، دیدگاه زیرکانه تری را در مورد دشواریهای حاصل از يك اشغال نظامی با خود آورد. گزارش نظامی حیات بخش آماده بود و راغب تا سبکبال به سمت خود عمل پرواز کند. اما تصمیمی که دقیقا هدف را انتخاب نماید و آماده کردن سرزمین مسعود استراتژیک - سیاسی هنوز نه.

## اثرات محدود

طراحان پنتاگون در این مورد که قوای نظامی را به قصد تغییر دادن نیروهای اجتماعی در اساس بکار گیرند، هیچگونه آرزوی بزرگ نمایانه ای نداشتند. آنها قبلا هدف کم و بیش سهل الوصول تری را ارزیابی کرده بودند. يك مطالعه در دانشکده افسری با محاسبات ریاضی مبنا قرار داده شد. بدین معنی که " امکان تقویت نظام مدنی بعد از يك اشغال نظامی، خصوصا غیر موثر است. حتی اگر بتوان به آن هدف رسما بیان شده: دشمنان را محو کن، متحدین را پشتیبانی نما، دست یافت.

همزمان با رشد ادراک در کشورهای تحت سلطه دامهای احتمالی، بصورت يك همدستی جدید در مورد حد و مرزهای سیاسی در کشورهای خودی ظاهر گردید. يك استراتژ نیروی دریایی، دریادار " جان آدمیر " اینطور میگوید: " فایده عملی جنگ در صورتی بوجود خواهد آمد که ما مثل افراد آنرا بفهمیم و همچون ملتی از آن پشتیبانی کنیم. "

## تضاد آشکار

تضاد آشکار بسیاری را در امریکا گیج کرده است. يك روز اخباری از شارژکرون نظامی و روز دیگر اخبارهای پنتاگون با برنامه واکنش سریع. اما تضاد بیش از اینها آشکار است. سازمانهای امنیت ملی مثل پنتاگون - سیا نافه، بی، آی - وزارت دفاع و غیره منزلگاهی برای کبوتران نیست. بر عکس آنها آن اجتماع بقاء یافته از ويتنام را محافظت میکنند که برنامه شان را بیش از همه برای امریکای مرکزی جدی بگیرند. برای اینکه این قبیل چیزها مجددا از طریق عملیات نسنجیده انجام نپذیرد. ابتدا بایستی سیاستی تضمین گردد و آنگاه کلیه اجزاء جدول به یکدیگر ملحق گردند.

مرگ برامپریالیسم و سگهای زنجیریش

**سرعت عمل تعیین کننده**

"مارک کانسین" استراتژ پنتاگون با ذکر نمونه این موضوع را تحلیل میکند که چگونه به طریقه فوق میتوان به هدف نزدیکتر شد. از يك جهت او خاطر نشان میسازد که "برای دستیابی به هدف سیاسی، هدفهای نظامی و سایلی شکننده هستند" و خصوصا در امریکای مرکزی ابتداء باید کلیه امکانات و مدلهای سیاسی از محتوی تهی گردند. از جهت دیگر اگر يك برخورد نظامی روی دهد، سیاست داخلی امریکا آنرا مستلزم سرعت عمل تعیین کننده اش میداند. "مارک کانسین اینطور مینویسد: "به همه چیز بایستی در يك رویداد غیر منتظره دست یافت (تجاوز) آنگاه همه مردم عملیات را پشتیبانی میکنند (۰۰۰). استراتژی ظاهرا چیز دیگری میتواند باشد: جنگ مواضع، یا آنطور که یکی پیشنهاد کرده است يك جنگ افروزی کلان. در حالیکه يك تجاوز ناکام با خود کاهش پشتیبانی را میآورد"

**درسی از ویتنام**

طبق نظر "کانسین"، درس ویتنام این بود که سیاست (جنگ افروزی یا جنگ) پلکانی کردن تدریجی (جنگ) کار کرد نداشت و تنها انحرافی که از این سیاست انجام گرفت، بمباران کریسمسها نوی در سال ۱۹۷۲ بود که خود يك کامیابی بزرگ بود. او اینطور می نویسد: "ویتنامیزه کردن منتظر گزشتهای معمولی ماند، اما بجای آن، ضربه چماقی بر سرشان دریافت کردند که دفاعشان را مختل ساخت" اینها تعلیمات فرماندهی است. "آدمیرال شارپ" (فرمانده سابق نیروهای امریکایی در اقیانوس آرام) به بهترین صورتی بیان کرده است. "استعمال خشونت نظامی عملی کربیه است که با نوک پنجه راه رفتن در اطراف آن، خوشایند نخواهد شد."

سیاستی که جنگ افروزی تدریجی را میانجی گری میکند، می رود که در میان افسران عالیرتبه خود تبدیل به مجادله ای بشود. بعنوان مثال برخی ها از محدودیت هایی که آنها را در السا لوادور به خاک انداخت، آشفته هستند.

**هم آهنگی**

بعد از سال ۱۹۸۰ توافق در این مورد افزایش یافت که با يك شیوه سیاسی محرك و دلپذیر، ظرفیت مداخله گری امریکا افزایش یابد. فرهنگ لغات ارتش از فوریه اصمال به يك سیر تغییرات کشیده شده است. شامل افزایش تعداد نیروهای ویژه جنگ ضد چریکی و گسترش قوای پر تحرك و در ضمن راحت تر، که با کمک تکنولوژی جدید میتواند امکانات وسیع تری برای کشتن و زنده ماندن داشته باشد. در ادامه دارای يك فرم جدید از تاکتیک صحرایی که طبق سنتها و آئینها توسعه یافته است میباشد. که بیشتر از سابق بر روی ریتم "ضربه بزن تا ببری" بنا نهاده شده است. در خلال سال ۱۹۸۲ نیروی دریایی ۹ جوخه دفاع ضد هوایی با هدف گیری مخصوص برای حمله دریافت کرد. در سال ۱۹۸۳ لشکر ۱۰۱ حمله هوایی در فورت کامپل کنتاکی دو باره سازماندهی شد و ۱۳ گروهان پیاده نظام در فورت لوئیس و شینگتن و هاوایی ساخته شد. سال ۱۹۸۴، دو لشکر ۱۰ هزار نفری متحرك جدید اعلان گردید که جهت "فشار پائین" و برخوردها در جهان سوم ساز و برگ مخصوص داده شده اند.

کلیه یکانهای نظامی مزبور در درجه اول وظایفشان تجاوزات مستقیم است که با قوی تر کردن نیروهایی که برای عملیات مخصوص در نظر گرفته شده اند، این یکانها بیشتر رشد مینمایند.

**نظرها به سمت جنوب**

وقتی نیروهای نظامی افزایش یافتند، همزمان همه نظراتشان به سمت جنوب عودت داده شد. تعلیمات رایزنی و آموزشی کلاه سبزها با اطلاعاتی در مورد امریکای لاتین فشرده تر گردید. ارتش يك برنامه تعلیماتی خاص را به زبان انگلیسی به عنوان زبان دوم آغاز نمود تا از این طریق بتواند سربازان وظیفه اسپانیایی زبان را جلب نماید. نیروی دریایی نیز از طریق همکاری با گارد ملی پورتوریکو مشابه همین برنامه را اجراء نمود. ژنرال جوزف خوزه لوتز فرمانده نیروهای ویژه در اکتبر ۱۹۸۳ چنین گفت: چرا باید اجازه دهیم انقلاباتی مشابه کوبا در امریکای لاتین روی دهد وقتی امکانات خفه کردن آنها را داریم؟ آدمیرال هاری تورن، کاپیتان فرمانده ناوگان آتلانتا، وقتی دولت ریگان رسماً مستقر گردید، ادعا نمود که "امریکا هیچگونه نقشه غیر قابل انتظاری برای حوادث دریای کارائیب ندارد" اما در آغاز سال ۱۹۸۴ یکسری مانورهای بی وقفه همراه با چند جین مهاجمین ظاهری با قایق های مخصوص آب و خشکی،

توسط ناوگان فعلی آمریکا در امریکای مرکزی بر پا گردید. این تمرینات شامل گردانهای زمینی و ناوگان پایگاه هوایی که بعد از سال ۱۹۸۱ با چندین هلیکوپتر مجهز تر شده بود، انجام شد. ناوگان مزبور هم چنین با دسته های عملیاتی زمینی نیز سازماندهی شده که در گماشتگی ناو جنگی هستند. توپهای ۱۶ میلی متری این ناوگان که در بیروت نیز بکار برده شد، قادر است ۸۰۵ تن آتشبار را بی وقفه در عرض نیم ساعت بر سر افراد بریزد که تیر رس آن تا ۲۵ کیلومتر میرسد. ظرفیت پرواز هواپیما بیشتر به جنبه تکنیکی آن مربوط است. هواپیماهای AC-130 که پروازهای جاسوسی روی السالوادور و نیکاراگوئه را انجام میدهند، نوع جدیدی از کامپیوتر را برای اینکار بکار می برند. فاصله زمانی ای - که عکسها گرفته میشود تا وقتی بدست افسران السالوادوری میرسد به چند ساعت تقلیل یافته است. در حالیکه همین پروسه در ویتنام چندین روز طول میکشید. در خلال تجاوز به گرنادا، سلاحهای هوایی مجهز به اشعه مادون قرمز آزمایش شد. این سلاحها ممکن ساخت تا هواپیماهای اکتشافی در شب بتوانند گردانهای دشمن را از خودی فرق بگذارند. هواپیماهایی که از هندوراس پرواز میکنند از طریق یک سیستم ناوبری که بر اساس اشعه لیزر کار میکند، با اطلاعات زمینی هماهنگ میگردند. "کنتراست" چیزی که در داخل خاک نیکاراگوئه عملیات جنگی بر پا میکند، جهت دفاع در تاریکی امکاناتی را از هواپیماهای AC-130 دریافت میکند. "کنتراست" با سیستمی جهت یابی مینماید که تنها تعداد کمی خلبان در ویتنام با آن آشنایی داشتند.

### حاضر و آماده

ریگان و "پست تشکیلات اداری ویتنام" هر دو حاضر و آماده هستند تا عمل کنند. اما این تصمیم ثابت باید ضربه ای را انتخاب نماید که به پیروزی اش اطمینان باشد. آنچه که مربوط به امریکای مرکزی است، یک جنگ "عادلانه" است. آیا نیکاراگوئه یک ویتنام جدید خواهد شد و یا یک گرنادای جدید؟ یک استراتژی تمیز خواهان یک جنگ امریکای مرکزی ایست که هدایتش از ویتنامیزه کردنش ساده تر باشد. اگر چه از نظر سیاسی بسیار دشوارتر باشد. ویتنام در "حیات خلوت" چین و شوروی واقع شده است که در طی جنگ به معنی این بود که تجهیزات بسادگی قابل به پرواز دادن در داخل خاک ویتنام را داشتند. هم چنین امریکا از ریسک رویارویی با یک ابر قدرت در آنجا اجتناب میورزید. اینها در مورد جنگ میتواند خیلی سریع و بشدت تشدید یابد. مردم نیکاراگوئه و چریکهای السالوادور از نظر جغرافیایی ایزوله شده هستند و از تمام جهات توسط دوستان امریکا، ناوها و هواپیماها محصور شده اند. بدین جهت در تعاریف صریح نظامی، تفوق امریکا در اینجا بی چون و چراست. ژنرال والاک نوتینگ در اینمورد یک بیان واضح ارائه میکند: از جهت اهمیت جغرافیایی، امریکای مرکزی و کارائیب، — افغانستان ماست. و اگر مسئله موضوع پیشروی و غلبه باشد، از این نظر خروجی داده شده است. اما با کدام بهای سیاسی در ویتنام قبل از اینکه گروههای مخالف جنگ ویتنام تبدیل به مانعی واقعی بشوند، امریکا ۵ سال تمام وقت داشت. امروزه در اوج دوران محافظه کاری و میهن پرستی، مقاومتی است علیه یک تجاوز قوی و غافلگیر کننده. اگر دقیقاً از زاویه نظری امریکا نگریسته شود، مشکل ریگان را در یک قسمت و در سطوح مختلف میتوان تشریح نمود. سطح فعلی مداخله در امریکای مرکزی بنظر نمی رسد که بتواند به پیشرفتهایی نائل گردد. بنا براین اولین مرحله، مداخله ای فزاینه را در بر دارد که از یک پشتیبانی صعود یابنده از یاقی های ارتش هندوراس، و السالوادور تشکیل شده است. مرحله دوم از یک مداخله نظامی مستقیم و مهم توسط ناوگان، هواپیماها و توپخانه و پیاده نظام تشکیل شده است. سومین مرحله صف آراییی جنگی امریکا با وسعتی چندان بزرگ است که بتواند پرسشی در مورد خساراتی بزرگ در داخل صفوف خودی بشود. و در مرحله چهارم آنقدر گردانهای امریکایی وارد مداخلات میشوند که بالاخره خدمت نظام وظیفه اجباری بصورتی جدید مرسوم گردد. و در پایان مرحله پنجم به معنی عقب کشیدن از مداخله است. کاری که میخواهد در مدتی قابل ملاحظه، درازتر از "ماه عسلی" که رئیس جمهور در باره آن فکر کرده است، نیروهای مداخله گر را بیرون بکشد. تجاوز به نیکاراگوئه، بلافاصله امریکا را به مرحله سوم میکشاند و احتمالاً به مراحل چهارم و پنجم.

### سناریوهای گوناگون

"جایم ویلک" وزیر کشاورزی نیکاراگوئه در اول ماه مه امسال (۱۹۸۳) اینطور گفت: بگذارید فرض کنیم رونالد ریگان نیکاراگوئه را فردا اشغال کند، چه اتفاق خواهد افتاد؟ ده هزار تن، شاید ۱۰۰ هزار تن سرباز نیروی دریایی از (امریکا

به خاک ما رهسپار شوند و با ۷۰۰ هزار تن نیکاراکشه ای فعال که در انبوهی از سازمانها تشکل یافته اند و ۲۰۰ هزار تن مسلح برخوردار میکنند. چگونه ممکن خواهد بود بتوان با ۲۰۰ هزار چریک مسلح که در سراسر خاک نیکاراگوئه پخش هستند دولتی را مستقر ساخت، وقتی که اینکار تقریباً در السالوادور با مقدار کمتری چریک و سلاح نسبتاً قابل قبولی محال است؟

اکثر سناریونویس های اشغالگری محاسبه میکنند که امریکا با ۲ تا ۲ لشکر و تقریباً ۶۰ هزار سرباز جنگی با اضافه پرسنل تحت مراقبت، در کارزار شرکت خواهد کرد. چتر بازان ساحلی نیروی دریایی و گروهانهای بیست و دوم و بیست هشتم در کارولینای شمالی احتمالاً "سرنیزه" ها خواهند بود. گروهان بیست و هشتم با یکهزار تن در حوالی پورتو کاستیلادر هندوراس تحت عنوان تمرینات "کاج بزرگدو" در نوامبر سال گذشته در ساحل پیاده شده. گروهان بیست و دوم، گروهانی است که در تجاوز به گرنا شرکت کرد. این گروهان قبلاً در بیروت مستقر شده بود. بریگاد پیاده نظام صد و نود و سوم در فورت کلایتون پاناما یکی دیگر از شرکت کنندگان احتمالی است. اگر چه اینها به معنی اعتراض دولت پاناماست. بریگاد مذکور از سربازان امریکایی ای تشکیل شده است که با بهترین وجهی، تعلیمات جنگی رزم در جنگل را آموخته اند. ژنرال "فردریک ورنر" فرمانده بریگاد مزبور، در سال ۱۹۶۶ - ۶۷، مبارزه ضد چریکی را در جنوب گواتمالا رهبری مینموده است. و بمشابه متخصص عالی رتبه جنگ چریکی، آرشتیک مخفی استراتژی امریکا در السالوادور است. "تدوره موران" تخمین میزند که تجاوز شامل ۲۱۶ هواپیما و ۲۳۴ هلیکوپتر خواهد بود که تعداد بیشتری آنها توسط ناو هواپیما به دریاچه میرسد. یکی از این ناوها بنام "امریکا" با ۸۵ سکوی پرواز هواپیما در تابستان گذشته مانورهای را در دریای کارائیب ترتیب داد. جاثیکه ۳۵۰ کشتی و ۳۰ هزار تن در این مانورها شرکت جستند. از جمله شرکت کنندگان گارد ساحلی نیروی دریایی بود.

### حمله هوایی به ماناگوا

تعدادی از سناریوهای تجاوز حاوی حمله هوایی به ماناگوا، شهرهای بندری "کورنیتو"، "پورتوساندنیو" و چندین شهر کلیدی دیگر هستند. گروهانهای بایستی یک پل اصلی در بلوفیلد و پورتو کابزاس در ساحل آتلانتا بنا کنند. یگانهای هوایی، چتربازان را برای تامین امنیت مهم ترین فرودگاههایی که قرار است دسته های توپخانه و تجهیزات دیگر از آنجا به پرواز درآیند، پیاده میکنند. طبق سناریویی که تئودورانس نوشته است، امریکا بایستی ابتداء در شهرها شروع به استحکامات سازی نموده و سپس تقریباً بعد از ۲۰ شبانه روز کنترل امنیت روستاها را بدست آورد. بعد از ۱۲۲ روز - جنگ شدید یک شکر به عقب کشیده میشود. آنچه که باقی نماند یک دشکر و نیم از نیروهای اشغالگر امریکای شمالی با اضافه دسته های "کاندکا" است. این نیروها در طی فاصله زمانی ۵ سال بعد، جنگ را علیه چریکها ادامه خواهند داد و مانع خرابکاریهای آنان خواهند شد.

بسیاری از آنالیزها، مثل افسران امریکایی در منطقه معتقدند که تصورات مورانس خیلی خوش بینانه است. در سناریو او به اندازه ۴۷۸۳ سرباز کشته و بین ۹۰۰ تا ۱۸۶۰۰ زخمی تخمین زده شده است. کلنل ادوارد کینگ، طراح سابق پنتاگون قیمت بیشتری را برای اینکار در نظر دارد. او میگوید گروههای ساندنیست با مخالفینشان از نظر تجارب تازه جنگی اختلاف دارند. جنگی که پهلو به پهلو و تپه به تپه محتاج ۱۰۰ هزار تا ۱۲۵ هزار تن در خلال سه ماهه تا ۶ ماهه اول است. تعداد نفراتی که تهیه آنها مستلزم انتقال دسته های دیگری که در نقاط دیگر ماموریت دارند، میباشد. امری که نیروی ما را جهت اجراء و تعقیب تعهداتمان در ناتو و خلیج فارس کاهش میدهد.

### "یک تجاوز ممنوع"

"کنیک، ادامه میدهد، با در نظر داشتن کلیه موارد امنیتی، اینها به معنی دستور احضار سربازان وظیفه در امریکاست. اگر تعداد سربازان کشته شده به حد کافی در سراسر تجاوز زیاد شود، آنگاه احضار سربازان وظیفه پس از سه تا چهار ماه: خود تبدیل به یک حقیقت میشود. تعدادی از کارشناسان دولت ریگان در امریکای مرکزی معتقدند که عواقب سیاسی، تجاوز به نیکاراگوئه را ممنوع میسازد. در اینصورت السالوادور هدف بیشتر احتمالی است. یک دیپلمات عالی رتبه اینطور میگوید: خیلی ها در دوروبر ریگان اینرا (اشغال نیکاراگوئه) میخواهند ولی آنها به قدر کافی در مسئله غور نکرده اند. اگر ارتش واقعا قصد اشغال را داشته باشد بایستی آنها را تا به آخر به انجام برساند. در حالیکه وظایف بعدی

به شدت و شاق خواهند بود. این دیگر مثل گرنا دا نخواهد شد با چند دوجین سرباز دشمن... صدها و صدها امریکایی خواهند مرد و کنگره مات خواهد شد. محاسبات ریسک آمیز بایستی همیشه در رابطه با منافع و ارزش راه حل‌هایی که بعنوان آلترناتیو ارائه میشوند، قرار داده شود. بعنوان مثال اگر اقتصاد امریکا به شدت خراب شود و یا در آنطرف دنیا وقایعی روی دهد که به معنی شکست سیاسی زیادی باشد، آنگاه نگرانی در امریکا بخاطر یک ویتنام جدید، شاید بحد کافی قوی نشود. انتخاب مجدد ریگان آن چیزی است که آرزوهایش را در مورد امریکای مرکزی به واقعیت بدل خواهد کرد. از طرف دیگر اگر سیاست داخلی و رویدادهای جهانی بدون اشکال پیش رود، برای امریکا و دولت مجدد ریگان به معنی رضایت خاطر از مواضع فعلی سیاسی اش در امریکای مرکزی است که در اینصورت یک دولت سانددنیستی را در نیکارا گوته قبول کند. با وجود این باید خاطر نشان کرد که در مقابل انقلاباتی که متناوبا و موج وار حرکت مینمایند، لااقل ایستاد. اگر چنین شود، غیر ممکن نخواهد بود که دخالت امریکا در امریکای مرکزی متناوبا به عقب افتاده و در عوض به درجات زیادتری روی گواتمالا متمرکز شود. جائیکه با کمک اسرائیل، یکی از خونخوارترین رژیمهای ضد چریکی تاریخ، جنبش نیرومند چریکی گواتمالا وادار به عقب نشینی شد. اما چپ گواتمالا تهدید خود را علیه امریکا در دراز مدت جدی تر ادامه خواهد داد.

### ماشین انهدام

اگر "والتر ماندل" به عنوان ریاست جمهوری امریکا انتخاب شود و دموکراتها دولت را تشکیل دهند، چه اتفاق خواهد افتاد؟ خطر یک تجاوز مستقیم کاهش خواهد یافت. در بدترین حالت تلاشی کامل ارتش السالوادور موجب خواهد شد که دموکراتها دست به اشغال بزنند. آنها بایستی خود را وقف زیگزاگ زدن بین نقطه نظرات متضاد دیدگاههای گوناگون بنمایند که از یکطرف نمیتواند اهانتی را علیه اعتبار ملی امریکا تحمل نماید و از طرف دیگر خواهان تکرار آنچه که در ویتنام روی داد، نیست.

بدون توجه به اینکه کدام یک از احزاب امریکا کرسی ریاست جمهوری را قبضه کند، ایفای نقش نظامی امریکا در امریکای مرکزی بستگی به تصمیمات سیاسی خواهد داشت. شکست سیاست همزیستی مسالمت آمیز کارتر، این سؤال بنیانی را در سر لوحه قرار داده است: چگونه امریکا میتواند خود را در انقلابها و دگرگونیهای اجتماعی در رابطه با پرنسیپهای معنوی خاص خویش قرار دهد؟ جوابی که به این سؤال داده خواهد شد، تعیین کننده تخطی از پرنسیپهاست. این سؤال تاریخی که برای اولین بار در کوههای السالوادور و نیکارا گوته ظهور نمود، اکنون به اتاقهای نشیمن امریکائیان کشیده شده است که به آن پاسخ داده شود. اگر امریکا قصد باقی نگه داشتن کلیت حکمفرمایش را در امریکای مرکزی دارد بایستی آماده پرداخت بهای آن نیز باشد. همراه با آن سربازان جوان در قایقهای لاستیکی و تیراندازانی که هرگز احساس فشردن ماشه را برای انبوهی از کشاورزان بیگناه از یاد نخواهند برد.

دستگاههای تجاوز در حال آماده باش ایستاده اند. این ماشین انهدام غول آسای است که بخودی خود روشن نمیشود. اما تا حالا آنرا به خط شروع غلظانده اند با موتورهایی با دور آخر و راهنمای سفر جاده های ماناگوآ و مورازان.

پایان

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

# پیش بسوی تشکیل ارتش خلق

## خرابکاری سری سیا

## گزارشی از نیکاراگوئه

\* مین پرستان نیکاراگوئه ای : خرابکاری علیه این رژیم مارکسیستی مستبد ،  
یعنی گرامیداشت یاد بود زندگی ساندینو ، زنده بماند  
نیکاراگوئه آزان !\*

با این مقدمه ، کتاب جیبی " سیا " در مورد خرابکاری شروع میشود . کتابی که توسط نیروهای ضد انقلاب در نیکاراگوئه  
پخش شده است . کتاب مصوری که مثل يك سریال مجله‌ای ساده بنظر میرسد . قهرمان کتاب دارای شخصیتی مطیع و  
فرمانبردار است . همه اشخاص میتوانند دستورات آنرا بکار بندند ، حتی اگر نتوانند آنرا بخوانند .  
کتاب مزبور بالغ بر ۲۸ تصویر است که طرز خرابکاری و ایجاد خسارت را یاد میدهد : " يك خرابکاری چیزی است که  
می‌تواند ما را از چنگد این رژیم مارکسیستی مستبد خلاص نماید " - این کتاب مجاناً در بین مردم پخش میشود ، در بازارها  
محل کار ، اتاق انتظار ، در خیابانها و میادین و نیکاراگوئه ایها را به شرکت در " جنگد نهایی " تشویق مینماید . موارد  
پیشنهادی خرابکاری کتاب بدین قرار است : ساختن بمبهای آتش زا ، قطع کردن خطوط برق و تلفن ، مسدود کردن  
خیابانها با بلوکه های سیمانی ، پاره کردن و خراب کردن طایر ماشینها ، زنگ آژیرها را بصدا درآوردن ، تهدید  
مسئولین با تلفن ، باز گذاردن شیر آب ، دیر رفتن سر کار ، رزرو اتاق بدون استفاده کردن . . . . .  
یکی از اصلی ترین خرابکاریهایی که در راس همه خرابکاریها توصیه شده است ، دور انداختن یا خراب کردن ابزار و وسایل  
کار است . کمبود ابزار یکی از مهم ترین مسائل در نیکاراگوئه میباشد و بدین علت خرابکاری از این نوع اثرات بزرگی  
بجای خواهد گذارد . اغلب کارکنان در صنایع و کشاورزی بیکار مانده اند زیرا قطعات یدکی و ابزار کاری که آنها باید با  
آن شروع بکار نمایند ، وجود ندارد . هیچگونه کارگاه ابزار سازی در خاک نیکاراگوئه وجود ندارد . بدین سبب بایستی  
از خارج خریداری شوند .

این کتاب پس از مدت کوتاهی در امریکا شناخته شد . يك مامور سیا گزارش داده است که کتاب مزبور از امریکا پخش شده  
و برای استفاده سازمان ضد انقلابیون نیکاراگوئه ای FDN که در هندوراس اداره میشود ، در نظر گرفته شده است . کتاب  
در ابتداء در شمال نیکاراگوئه پخش شد و هم زمان یکسری عملیات مختلف نیز انجام گرفت و سپس در سایر نقاط کشور  
نیز پخش گردید .

در اواسط اکتبر مشخص گردید که سیا بیشتر از اینها از خود مایه گذارده است تا کتاب مزبور توسط ضد انقلابیون  
نیکاراگوئه مورد استفاده قرار گیرد . این کتاب ۹۰ صفحه ای چنین عنوانی دارد : " عملیات روانی در جنگ چریکی " و  
توضیح میدهد که مثلاً چگونه میتوان يك گروه چریکی برپا کرده پلها را منفجر ساخت و از اشخاص اخاذی نمود .

پایان

# گزارشی از کلمبیا



## گزارشی از کلمبیا

انجام اصلاحات ، شرط دوام آتش بس است ؟

بیست و ششم اگوست ، روز صلح بزرگ در کلمبیا اعلام شده است . در سراسر کشور مردم به تزیین خیابانها و جاده ها با کبوتران و سایر سمبل های آزادی مشغول شدند . دو روز قبل از این توسط دو سازمان بزرگ چریکی M-19 و EPL دستور آتش بس داده شد . از این طریق تقریباً ۸۰ درصد چریکهای کلمبیا شامل حال آتش بس گردیدند . اما ، اگر چه این آتش بس با دولت هنوز موقتی است .

\*\*\*\*\*  
\*\*\*\*\*

" آلو دور فایاد " یکی از رهبران M-19 ، پس از اینکه پای توافق نامه آتش بس را در دهکده کوچکی در جنوب کلمبیا امضاء کرد ، گفت : اکنون وقت خاموش شدن تفنگها فرار رسیده است و زمان سخن گفتن خلق . چریکهای کلمبیا در موقعیتی تفنگهای خود را به زمین گذاردند که اقتصاد کلمبیا دچار بحران شده است . طبق گفته " لیواس رستویو " رئیس جمهور وقت ، سرزمین کلمبیا در تاریخ حیات خود برای اولین بار تعادل خود را از دست داد . در همان روز اعلام آتش بس - ۳۰ ام اگوست که میرفت تا جا بیفتد ، تنها اتحادیه کارگری کلمبیا ، به همراه جنبش تابعین یکی از عظیم ترین تظاهرات ملی را که تا آنوقت در کامبیا بی سابقه بوده است در مخالفت با سیاست اقتصادی و اجتماعی رژیم به راه انداختند که حتی چریکها نیز در آن شرکت جستند .

" بتانکوس " منادی و میانجی صلح با چریکها ، با اولین موفقیت اش در مارس تاجگذاری نمود . پس از اینکه دولت ، کمیسیون صلح را بعد از قریب یکسال مذاکره برگزید ، بزرگترین سازمان چریکی کشور FARC ، در تاریخ ۲۸ ماه مه وارد آتش بس گردید . اما توافق نامه آتش بس از طرف دیگر سازمانهای چریکی کلمبیا به شدت محکوم شده است . آنها معتقدند که این توافق نامه ، نا چیز و بی محتوی است . پس از تلاشهای آشکارا از طرف دست راستی ها که میخواستند در مذاکرات خرابکاری نموده و آنها را موفق بگذارند ، بالاخره ، کمیسیون صلح توانست به یک موافقت مقدماتی با EPL و M-19 برسد . علاوه بر اینها گروه کوچکی از ADD نیز در این توافق نامه سهیم است . گروههای چریکی خارج از این موافقت نامه ، تنها ELN و " فرنورتوریکاردوفرانکو " - یک بخش منشعب از FARC قرار دارند که مبین ادامه مبارزه مسلحانه از طرف آنها است .

نکات اصلی " قرارداد " به ترتیب زیر است :

- ۱ - آتش بس از ۱۲ ام اگوست ساعت ۱۳ آغاز میشود .
- ۲ - لغو موقعیت استثنایی .
- ۳ - گشودن دموکراسی در کشور .



۴ - حمایت دولت از دادستانی مردم ، جهت تحقیقات پیرامون کلیه ناپدیدشدگان به اضافه عملیات گروههای شبه نظامی .  
 ۵ - يك ديالوگ در سطح ملی که جهت تضمین تداوم اصلاحات و دگرگونیها در مناطق مختلف مملکت هدف گیری مینماید .  
 این نکته آخری ، مهم ترین نکته " قرارداد " است . توسط ديالوگ مزبور است که کلیه نواحی رسمی جامعه بر روی -  
 مقدماتی که از طرف کمیسیون ویژه ای مرکب از نمایندگان دولت ، گروههای چریکی و کمیسیون صلح تهیه میشود ، میتوان  
 اثر بگذارند .

" آلودو فایاد " ، در M-19 گفته است : خشونت نه به چریکها ، بلکه به فقر و تنگدستی توده ها مربوط است . تا  
 وقتی اینها هستند صلح هرگز پدیدار نخواهد شد .

### آزادی بزرگتر

" کارلوس پیزارو " یکی دیگر از رهبران M-19 پس از امضاء " قرارداد " گفت : اکنون ما بایستی خود را وقف بسیج کردن  
 خلقهایمان در يك مشارکت عظیم بنمائیم . در مبارزات مردم ، در میان کارگران و کشاورزان و همه این قبیل اشکال . ولی  
 برای ممکن نمودن آن و برای اینکه این قدمی که برداشته ایم ، بی ثمر نماند ، لازمه آن آزادی بزرگتری است . بایستی  
 برای خلق امکان بروز ناراضیهایش وجود داشته باشد . ما در کوهها ، روستاها و شهرها باقی خواهیم ماند و در کنار  
 خلقمان برای دگرگونی های لازمه به مبارزه مان ادامه خواهیم داد .

موضوع اصلی ، مسئله شکنندگی صلح است . نیروهای زیادی تا آخرین لحظات کوشیدند تا مانع "قرارداد" صاحي بشوند که  
 دست آخر امضاء شد . یکی از ملاقاتها بین کمیسیون صلح M-19 معوق گذارده شد زیرا محل ملاقات بر خلاف آنچه که  
 در توافق نامه آمده ، در محلی که جنگرو به افزایش و میلیتاریزه بود ، انتخاب گردید . تعداد تصادمات میان ارتش و  
 چریکها بیشتر از هر وقت در نیمه آخر افزایش یافته است . " گوستاوتولدوپلانا " بنیانگذار و ایدئولوگ M-19 در دهم  
 اگوست کشته شد . یکی از رهبران M-19 پس از قتل او گفت : دولت از صلح دم میزند ولی عملا جنگ را پیش میبرد .  
 منقدین معتقدند که وزیر دفاع کلمبیا (گوستاوماتاموروس) ظاهرا به رئیس جمهور قول حمایت از " قرارداد " را داده است .  
 ولی در واقع به زبان دیگری سخن میگوید . سخنگوی وزارت دفاع ، ارتش را به ادامه عملیات ضد چریکی ترغیب مینماید .  
 " قرارداد " صلح هم چنین از طرف سیاسیون محافظه کار تقبیح شده است . آنها مقدمات دقیق تری را برای مقامیــــــــــــــ  
 توافق نامه لازم میدانند . آنها از خود میپرسند که دولت بایست خیلی پیش از ملاقات وارد " خربکاری " میشد . و خصوصا  
 از این واقعیت انتقاد میکنند که چریکها وادار نشدند که سلاحهایشان را به زمین گذارند . بدین طریق آنها معتقدند  
 که تداوم مذاکرات تنها در صورت گذاردن سلاحها بر روی میز ، عملی است .

### " تسلیم در کار نیست "

" جیم کاسترو " وزیر کشور کلمبیا از " قرارداد " بدین ترتیب در مجلس کلمبیا دفاع کرد : در آنچه که ما امضاء کردیم  
 تسلیم در کار نیست بلکه فقط آتش بس . منظور او این بود که وقتی نمیتوان با زور سلاح صلح بوجود آورد بایستی راه -  
 حلهای دیگری بکار بست در حالیکه اگر خشونت ادامه یابد ما باید غرامت بیشتری بپردازیم .  
 همزمان با آغاز ديالوگ ملی ، بحثی که کسی نمیداند چگونه پیش خواهد رفت ، کلمبیا در يك بحران عمیق فرو رفته است .  
 بیکاری به بالاترین ارقام رسمی رسیده است ( ۱۳/۸ درصد ) - تولیدات صنایع در بین سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۳ به ۸/۳ درصد  
 کاهش یافته . کسر بودجه ۶ برابر پس از اکتبر سال گذشته شده است . به همه اینها باید ۱۰ میلیارد دلار قرض خارجی  
 اضافه شود . همه میپرسند پول مورد نیاز به سرانجام رساندن اصلاحاتی که ديالوگ پیشنهاد خواهد کرد از کجا بدست خواهد  
 آمد ؟ اصلاحاتی که خیلی ها معتقدند زمینه اساسی تداوم آتش بس خواهد بود . " بتانکو " گفته است که دولت در آمدی -  
 ندارد که دیونش را نسبت به کارکنانش بپردازد . برعکس ، هزینه های رسمی دیگری در انتظار مردم است . هزینه خدمات  
 عمومی افزایش خواهد یافت . دولت قبلا گفته است که افزایش حقوق بیش از ده درصد نخواهد شد اگر چه تورم سالانه دو  
 برابر این مقدار است .

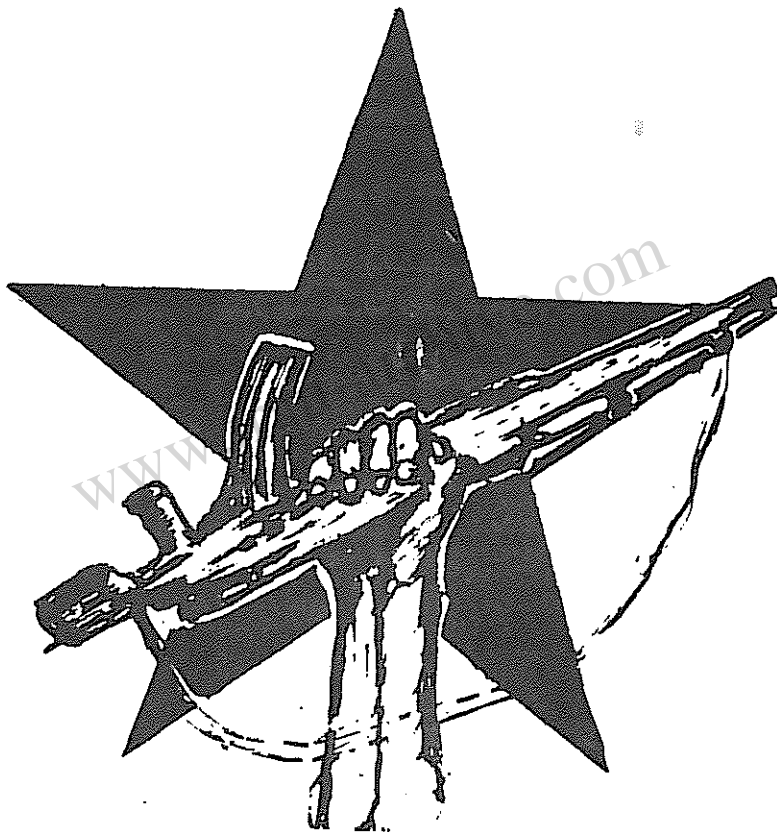
با همه این احوال ، یکی از اولین شرایط منسوخ کردن شرایط استثنایی ، بازگشایی دموکراسی است که " قرارداد " آنرا  
 به عنوان يك محتوی مشخص قول داده است . بدون این جریان عملی ، ديالوگ ملی که در نظر است تبدیل به يك مناظره  
 عمومی و خلقی بشود ، چنین نخواهد شد .

بدون شك نارضایتی که سالها انباشته شده است در بین مردم وجود دارد که اکنون میتواند آزاد گردد. شرایطی که جنبش سندیکائی در اول ماه مه به "بتانکور" تسلیم نموده است از طرف کسی مورد بحث قرار نگرفته است. تظاهرات ۳۰ ام اگوست، همان روز که آتش بس آغاز شد، نشان میدهد که جنبش سندیکایی آماده قرار دادن قوا و صرف انرژی جهت ایجاد شرایطش از قبیل، ملی کردن، اصلاحات اجتماعی - کم کردن ساعات کار، و افزایش حقوق است.

پایان

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*



### تاکنون منتشر کرده ایم

۱ - نقدی بر : " پیام چریک فدایی خلق رفیق اشرف دهقانی به ... " ( به انضمام حواشی و توضیحات رفقای داخل کشور )

۲ - پروسه تکوین یا تکوین پروسه ( نقدی بر " شمایی از پروسه تکوین نظرات چریکهای فدایی خلق ... " )

## آشنایی با دانش امیر یالیم

## کی سینجر به ضد انقلاب، لاب آبرو

## دید احمد

از ویتنام تا السالوادور آشنایی با دانش امیر یالیم

همراه با کی سینجر بعنوان سخنگوی گزارش در باره امریکای مرکزی

ریگان امیدوار است که به ضد انقلاب پرستیژ دهد. هدف اصلی

این نیست که تصمیم گرفته شود تا امریکا در امریکای مرکزی

چه باید بکند، بلکه منظور تحریک کردن افکار داخلی است.

وقتی که از طرف دولت ریگان از کی سینجر در مورد رهبری تحقیقات و بازرسی در باره امریکای مرکزی درخواست شد، اینکار بایستی در اولین نگاه یک ابتکار قابل توجه فهمیده شود. اگر چه او یک ضد انقلاب دیرینه است ولی با وجود این از طرف صاحبان قدرت کنونی در کاخ سفید از او بعنوان "لیبرال سواحل شرق" که همدم "سیاست تسکین" است، یاد میشود او هیچگاه از خود توانایی خاصی در مورد مسئله امریکای مرکزی نشان نداده است. در هیچ کجا از خاطراتش (که بالغ بر ۲۵۰۰ صفحه است)، چیزی در مورد این اهمیت استراتژیک که اکنون او اینقدر بر روی آن تاکید دارد، ذکری هم نمیکند. او هیچگاه رهبری جدی در تحقیقات نبوده است. از تمام ۸ ساعتی که در نیکاراگوئه بوده است، ۶ ساعت آنرا با مخالفین رژیم گذرانده است. اما هم چنین این ایده که با افزودن یک بازرسی و تحقیق که بتواند مورد مشاوره سیاست خارجی واقع گردد، خود امریست قابل توجه. حقیقت اینست که در واشینگتن فقط کمیته مزبور نیست که وجود دارد، بلکه چندین بوروکراسی وقت خود را وقف سیاست خارجی نموده اند. (وزارت امور خارجه، شورای امنیت سازمان ملل و سیا).

برای برگزیدن یک کمیسیون رسمی با دوازده نفر بایستی یک ضرورت اصلی و ناچیز در نظر گرفته شود که تصمیمات سیاسی نتیجه بخش گردد. بدین گونه حدس زده میشود که هدف کمیسیون فرموله کردن یک سیاست برای امریکای مرکزی است. اما گفتگو در مورد کمیسیون کی سینجر وقتی بیشتر قابل فهم میگردد که از زاویه دیگری به آن نگریسته شود. بخش اجرایی ریگان بطور دائمی توانایی اجراء سیاست خود را با تدابیر خاص خویش در امریکای مرکزی دارد. این بخش همچنین قابلیت خود را در فرم بخشیدن سری سیاست خارجی امریکا نشان داده است که تقریباً در بین همه دولتهای قبلی بی نظیر میباشد. هدف از کمیسیون که هم از دموکراتها و هم از جمهوری خواهان تشکیل یافته است اینست که یک جبهه سیاسی مشترک از داخل سیاست امریکایی زاده شده و آنگاه بکار گرفته شود. در واقع کمیسیون بدین منظور ترکیب نشده است که تصمیم بگیرد امریکا در سرزمینهای مابین مکزیکو و پاناما چه باید بکند، بلکه جهت متحرک کردن حمایت داخلی و مغشوش نمودن افکار عمومی داخل تشکیل یافته است. مشابه همین خط فکری در پشت معوق گذاردن آزمایشات موشکهای MX نیز قرار گرفته است. برای خود کی سینجر اهداف سیاسی اینکار کاملاً آشکار هستند: که بعد از هفت سال گریز دوباره وارد صحنه بازی در واشینگتن شده و برای دومین بار شانس خود را در مورد فرموله کردن آن سیاستی که او را در ویتنام ناموفق

## هوک بر امیر یالیم و سگهای زنجیریش

گذار، بیازماید.

هر بار در آن خاطرات پر حجم است که او شکست در میدان جنگ هندوچین و پشت میز مذاکرات پاریس را در توضیحاتش در مورد امریکای مرکزی، دوباره بمیان میکشد. او باخته بود، حال امیدوار است که برنده شود. پیش بینی تحلیل و بررسی کمیسیون ساده است.

### ریشه های بحران

طبق نظر کمیسیون، بحران در امریکای مرکزی دو ریشه دارد: بحران اقتصادی اجتماعی داخلی به سبب نابرابری همراه با رکورد اقتصادی فعلی میباشد. و بحران خارجی نتیجه ایست از دخالت روسها و کوبائیها. بیشتر از این نمیتوان ثابت کرد. وظیفه ای که امریکا در مقابل خود دارد اینستکه مسئله داخلی را حل نموده و همزمان دشمن خارجی را ضربه بزند. کمیسیون فضای بیشتر و بهتری برای تجزیه و تحلیل و توصیه کردن مسائل اجتماعی - اقتصادی بدست میدهد. حساب شده است که ۵ کشور امریکای لاتین در فاصله سالهای ۱۹۸۵ - ۱۹۹۰، ۲۱ میلیارد دلار کمک مالی احتیاج خواهند داشت که ۸ میلیارد دلار بایستی از دولت امریکا برسد.

"بزرگترین آرزوی ما این بود که لزومی به سرمایه گذاری در مورد امنیت، در گزارش مربوط به امریکای مرکزی وجود نداشته باشد. با وجود این نظر چنین چیزی وجود دارد."

بدین ترتیب ششمین سرمایه گذاری گشوده شد و بهمین صورت با تثبیت نمودن ۴ منطقه ای که مورد تهدید ناآرامیها در امریکای لاتین است، ادامه خواهد یافت. در درجه اول امریکا مجبور میشود پول بیشتری برای دفاع از مرز جنوبی اش - اختصاص دهد. و در مرحله دوم، ناوگان دریایی امریکا در دریای کارائیب که برای ارتباط با اروپا و واردات امریکا بسیار مهم است میتواند در ماجرای یک جنگ جهانی سوم دچار حادثه گردد. برای سومین مرحله "اشاعه دول مارکسیست لنینیستی است که باعث افزایش خشونت، اغتشاش و اختناق سیاسی در منطقه خواهند شد." و بالاخره چهارمین مرحله اینستکه این درک عمومی از امریکا بعنوان کشوری که با امکانات خویش بر حوادث و وقایع خارج از مرزهایش تاثیر میگذارد، خدشه دار میگردد.

رابطه بین اغتشاشات محلی و امریکا از طریق یک بیانیه کوتاه انجام میشود، چونکه رشد توده‌های در منطقه دارای حیات است. قصدیکه میپذیرد انقلابیون دارای دلایل اجتماعی - اقتصادی هستند، بایستی همیشه برای ادعاهای ثابت نشده ای در این مورد که اینها نتایج حرکات روسها و کوبائیهاست، تسلیم شود بدین ترتیب میتوان یک راه حل معین گرفت.

### اجتناب از شکاف

حمایت از ضد انقلابیون نیکاراگوئه بایستی ادامه پیدا کند. نمیتوان اجازه داد که انقلاب نیکاراگوئه نیرومندان رشد کند گواتمالا و السالوادور بایستی کمکهای نظامی بیشتری دریافت نمایند. چند تن از اعضا، کمیسیون معتقدند که حمایت از السالوادور بایستی "مشروط" باشد و این بستگی به این دارد که این کشور در رابطه با حقوق بشر چگونه رفتار مینماید. ولی کی سینجر و دو نفر دیگر اعضا، خواستار قید "مشروطیت" نبودند.

ما میخواهیم که در گزارش کمیسیون این اعتقاد قوی مان را بیان کنیم که کنگره و یا هیئت رئیسه اجرایی نبایستی "مشروطیت" را به نوعی تفسیر و ترجمه نمایند که به یک پیروزی مارکسیست لنینیستی در السالوادور منتهی شود چیزی که به علائق حیاتی امریکا صدمه وارد ساخته و خطر یک جنگ بزرگتر را افزایش میدهد."

گرایشات میانه رو در قسمت اعظم گزارش، اهداف سیاسی نویسندگان آنرا فاش میسازد. اصلاحات اجتماعی و کمکهای اقتصادی از این جهت لازمست که مخالفتها را از لیبرالهای امریکا، کنگره و در رأس همه کلیسای کاتولیک دور نموده و یکجا جمع آوری نماید. از شکافی که در امریکا در مورد مسئله ویتنام افزایش یافت، بایستی پرهیز شود. این اولین و مرجعترین درسی است که کی سینجر آموخته است. او اکنون شکست در ویتنام را تقصیر کنگره امریکا میدانند که دولت نیکسون را از کار انداخت، به نحویکه وقتی تهدیدات انقلابیون از سال ۱۹۷۳، به بعد افزایش یافته بود، باقی نگهداشتن قوای نظامی اش از حیطة عمل او خارج گردید.

اولین شرط موفقیت ضد انقلابیون در امریکای مرکزی که احتمالاً به معنی مستقر شدن دسته های امریکایی میباشد، اینستکه یک پشتیبانی قوی از طرف غیر نظامیان انجام گردد.

ذراتی از میز دولت (کابینه)

قول و قرارهایی در مورد پول و ذراتی از میز مردان ثروتمند جای چندین کار را پر میکند. این قبیل برنامه ها به تنهایی بعد از جنگ جهانی دوم، در مرکز سیاست ضد انقلابی امریکایی در جهان سوم قرار گرفته است. یکی از اولین پرنسیپها اینست: تنها شیوه ممکنه جهت غلبه یافتن بر کمونیسم خراب کردن اجتماع است. بهمین دلیل برنامه تثبیت کردن در پایان سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰ در کره جنوبی، ژاپن، تایوان و فلیپین، بعنوان بنیان عملیات انقلاب علیه انقلاب پی ریزی گردید. سیاستی که بوسیله یک تبعیدی لهستانی متخصص کشاورزی ولف لادمینسکی، فرموله گردید که بعدا این انقلاب متقابل " طرح رفرم" در نقاط دیگر نیز اجرا گردید: در دوران حکومت دولت کندی زمینه ای شد برای راه یابی به پیشرفت مداوم در امریکای لاتین و انقلاب سفید شاه ایران.

پشتیبانی از طبقه متوسط

چه بر سر تمام پولی که قرار است بعنوان کمک به امریکای مرکزی داده شود، خواهد آمد. در عین حال که یک بخش از این کمک برای اصلاحات ارضی پیشگیرنده مصرف خواهد شد، با وجود این بیشترین قسمت این کمکها در جیب کسانی خواهد رفت که تا الان صاحب قدرت و پول بوده اند. این برنامه ایست که در عمل طبقه متوسط را در این قبیل کشورها حمایت خواهد کرد. با ایجاد امکانات سیاسی و تجهیز آنان با منابع مالی که بتوانند قوای خود را نیرومند تر سازند. در اینجا هم کیسینجر ایستاده است که تقریبا یک دهه بعد از اینکه ویتنامیها ماشینهای جنگی شان را از زیر دروازه های قمر سایگون راندند هنوز از شکست در ویتنام رنج میبرد. او آشکارا درس دیگری از تاریخ گرفته است. در ویتنام کوشید تا دیپلماسی را با جنگ بیامیزد و هانوی را وادار به ورود به هر دو سطح نماید. ولی دست آخر او بود که مغلوب شد. درس هائیکه میتوان از اینها درآورد اینستکه امریکا طبق این ضرب المثل امریکایی " به طرف چاه نفت برو" باید عمل نماید. مذاکرات با نیکاراگوئه نمیتواند قبل از تحت فشار قرار دادن دولت نیکاراگوئه برگزار گردد به نحویکه آنها را وادار به صرف نظر کردن از اهدافش و یا اینکه قبول نماید تا افراد مخالف نیز در دولت وارد شوند. این استراتژی ضد نیکاراگوئه که در اینجا مختصرا طرحی از آن داده شد، جهت وادار ساختن ساندنیستها به ورود در مسیر دلخواه ما نشانه گیری نموده است. ایندفعه دیگر بایستی " هانوی" منهدم شود. آنوقت که کیسینجر ذره ای ناچیز از تقسیم قدرت در مورد ویتنام جنوبی ۱۹۷۳ را در توافق نامه با هانوی مجاز دانست، دیگر امروزه اینچنین ریسکهایی با السالوادور و ویتنام جنوبی امریکای لاتین انجام نخواهد شد.

مناظره تحقیقی شامل چندین سوء تعبیر ظاهرا منطقی است برای اینکه انقلاب علیه امریکایی را در مقابل دیدگان عموم مشروع وانمود سازد. یک نمونه از این قبیل سوء تعبیرات استفاده از مفهوم "دموکراسی" است. این تحقیقات همواره در مورد اینکه امریکا بایستی دموکراسی در امریکای مرکزی را تقویت نماید، پشتیبانی میکند. و در اینجا به این استنتاج حیرت انگیز میرسیم که تنها سرزمینی که از میان ۵ کشور دیگر منطقه در راه ترک دموکراسی است، — نیکاراگوئه میباشد. ولی این حقیقت که آنهاثیکه در گواتمالا، السالوادور و یا هندوراس جرات یافته اند تا علیه دولت هایشان به ضدیت برخیزند، و این خطر را پذیرفته اند که بوسیله گشتی های مرگ دولتهایشان کشته شوند در این تجزیه و تحلیل تقریبا ذکری از آنها نشده است. حداقل ۵۰۰۰ نفر منحصر در سال ۱۹۸۳ بدین ترتیب در السالوادور به قتل رسیده اند.

تعبیر انحرافی کی سینجر از " مشروطیت" یک ضربه مرگبار علیه نظام " مناظره دموکراسی" است. وقتی کشور در برابر انتخابات قرار گرفته ناچار است مقاصد خود را تحت فشار قرار داده و به حقوق بشر احترام قائل شود. صدمات امریکا از رژیم دموکراتیک آرنزدر گواتمالا در سال ۱۹۵۴، اکنون دوباره توسط تهاجمات در نیکاراگوئه تکرار گردیده است. یورش در جمهوری دومینیکن در سال ۱۹۶۵ مورد دیگری از این شکستگی است که علیه امریکا انجام پذیرفته و کی سینجر تقریبا بهیچ وجه از آن حرفی هم نزده است. هواخواهی او از دموکراسی در امریکای لاتین از طریق تقلای او برای منهدم کردن دولت منتخب سال ۱۹۷۰ - ۱۹۷۳ در - شیلی دیگر کاملا عیان شده است.

آلترناتیو تحلیلی

تصحیحات شگرف دیگری از آن سو، تعبیرات تاریخی و کابوسهای سیاسی در گزارش کمیسیون کی‌سینجر یافت میشود که هم چنین در دو گزارش دیگر در باره امریکای مرکزی که آنها نیز در اوایل سال ۱۹۸۴ منتشر شده است، آمده است.

استوارت هلند و دونالد آندرسون دو عضو پارلمان انگلیس که در سال ۱۹۸۳ از منطقه بازدید به عمل آورده‌اند یک آلترو ناتیبو تحلیلی متقاعد کننده دیگری منتشر کرده‌اند. هلند و آندرسون بر خلاف کی‌سینجر با افراد زیادی از تیپ‌های گوناگون صحبت کرده‌اند. آنها پیش زمینه اجتماعی و تاریخی را معرفی میکنند و بطور کلی استنتاج دیگری بدست می‌دهند در حالیکه کی‌سینجر فقط یک پیش نویس زیرکانه ارائه میدهد.

آنها تاکید میکنند که مشکل امریکای مرکزی یک مشکل شمال - جنوب است و نه مربوط به روابط شرق و غرب. آنها مستقیماً به مسئله اشاره کرده و میگویند نیکاراگوئه تهدیدی علیه امنیت امریکا نیست. علاوه بر این نیکاراگوئه قبول اجازه استقرار پایگاههای خارجی را در خاکش نداده است. در مورد السالوادور، هاندو آندرسون پیشنهاد یک تقسیم قدرت میان مردان شورشی و دولت میکنند. آنها هم چنین به روشنی میگویند: " آن مبالغه‌نگفت کمکهای اقتصادی که از طرف کمیسیون کی‌سینجر توصیه شده است احتمالاً در حسابهای بانک میامی ریخته خواهد شد و تا وقتی ساختمانهای اقتصادی در سرزمینهای مورد بحث که قرار است توسط این پولها رسیدگی شوند، دچار رفرفر نشوند، همچنان در آنجا باقی خواهند ماند." تعاریف آنها از نیکاراگوئه نمونه ایست از اینکه چگونه میتوان در باره پیشرفت در کشور بحث نمود. آنها یک احتیاط خوش بینانه در باره انتخاباتی که قرار است در نوامبر انجام شود بیان میدارند و از روابط ساندینیستها با مطبوعات، کلیسای کاتولیک و سرخ پوستان انتقاد مینمایند. همزمان زیر این مطلب که نیکاراگوئه تنها کشوری است در منطقه که حمایت اقتصادی بسیار کم رنگی را برای علائق توده‌ها بکار میبرد، خط میکشند.

### باز پس گرفتن ابتکار

یک کشتش قابل توجه در سیاست خارجی امریکا مدت‌ها این بوده است که از پذیرش انقلابها سرباز زند. دولت مستقلاً هائیتی که در سال ۱۸۰۴ قدرت را به دست گرفته بود، خیلی دیر در سال ۱۸۶۱ مورد شناسایی امریکا قرار گرفت. تا قبل از سال ۱۹۳۳ - انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه از طرف امریکا تایید نشد و روابط دیپلماتیک با جمهوری خلق چین که در سال ۱۹۴۹ پایه گذاری گردید. زودتر از سال ۱۹۷۸ بهبود نیافت. در عین حال که امریکا، رژیم نیکاراگوئه را به رسمیت شناخته است، سعی میشود که به آن آسیب وارد آورد. دشمنی کی‌سینجر علیه نیکاراگوئه مربوط به یک سنت در سیاست امریکاست. این دشمنی نیز در دفتر مرکزی می‌درخشد و هم چنین در نگارش تهدید آمیز سراسر مناظره کمیسیون: - استدلال کی‌سینجر در مورد اینکه چرا امریکای مرکزی اینقدر برای امریکا پراهمیت است. او نشان میدهد که این سرمایه گذاری های امریکایی نیست که مهم ترین است آنها فقط ۲/۶ درصد مجموع سرمایه گذاریهای امریکا در سراسر جهان سوم است. بلکه بیشتر از این، آن مباحثه تیره کی‌سینجر است در این مورد که مقام امریکا به مشابه قدرت جهانی مستلزم آنست که نفوذ و کنترل خود را بر روی مناطق در جهان سوم به پیش برد. امریکا بایستی با شیوه های دیگری در امریکای مرکزی حکمفرمایی کند تا بر قدرتمندی خویش صحنه بگذارد.

از طریق این مناظره دوره‌های کی‌سینجر تلاش میکنند این منطق جدید را در امپریالیسم امروزی تصویب نمایند و آن ابتکاری که آنقدر آشکار و تعیین کننده در هندوچین از کف رفت، باز پس بگیرد. آخرین تلاش امریکا برای سخن گفتن به زبان دیکتاتورها در جهان سوم نیز دچار شکست گردید. عقب نشینی از بیروت، کی‌سینجر را به شدت تحریک کرد. او میتوانست بفهمد که چه چیز را ریگان نمیتواند درک کند، چرا که عقب نشینی قابلیت اعتماد پذیری امریکا را تحلیل میبرد.

در پس همه این حرفها در مورد اصلاحات اجتماعی - اقتصادی، و در مورد توسعه یک مسئولیت بین المللی و اشتراکی در میان همانقدر جمهوری خواه که همان اندازه دموکرات، برای پیشرفت در امریکای مرکزی هم یک تهدید و هم یک امکان وجود دارد. - یعنی دخالت مستقیم امریکا در امریکای مرکزی. اینهاست همه آن چیزی که در راس همه، کی‌سینجر در فکر تهیه آنست. حتی اگر او وانمود سازد که تلاش میکند تا از این قبیل چیزها اجتناب شود. تمام وقت او هشدار میدهد که بحران موجود است که همچون تهدیدی عمل میکند. و اخیراً او اینطور تکرار میکند: " ما در مقابل یک مبارزه طلب در امریکای مرکزی ایستاده ایم. تزلزل گرایشی نیست که گردن کشی را نابود نماید. آرزومندی هم این مسئله را ساده تر نمیکند."

با صدای آرام او میفهماند که منظورش همکاری با کشورهای دیگر در امریکای مرکزیت است. اما بعد او با رونوشتی زیبا برای اینکه آن پرسپکتیو بنیانی کی سینجر را به میان بکشد، شلیک میکند. که اگر همکاری به نتیجه ای نینجامد چه اتفاق خواهد افتاد: " در موارد دیگر وسوسه برای اقدام یکجانبه پیش خواهد آمد که مهار شدنی است." اقدام یکجانبه در فرهنگ سیاسی امریکا این معنی را میدهد که امریکا تصمیم بگیرد خود مستقلا وارد کارزار شود. تصور میشود که با شیوه های دیگری امریکای مرکزی فتح گردد.

### لیسیدن زخم

اگر اینها تهدیدات پشت کمیسیون کی سینجر است، تز مختصر هم خود مسئله ایست. هر نظریه ای که کی سینجر و ریگان داشته باشند، بهر حال آن شرایط سیاسی ایست که هنوز برای یک پیروزی مستقیم دسته های امریکایی در امریکای مرکزی به عمل نیامده است. سراسر گزارش کی سینجر را میتوان همچون تلاشی خواند که بخواهد این مسئله را اینبار حل کند و زمین را برای این قبیل عملیات آماده سازد. همه میدانند که آن اصلاحات اجتماعی - اقتصادی نخواهد توانست دولتهای رشوه خوار در سان سالوادور و تگوسیگالپا را سر پا نگهدارد. هم چنین همه میدانند که عملیات ضد حمله چیزی نیست که به تنهایی بتواند ساندنیستها را صدمه زده و یا در موارد جدی تر سیاست آنها را تغییر دهد. بعلاوه یک چشم انداز تهدید آمیز از شکستی همیشگی برای امرکائیا در سالوادور وجود دارد. تعجب آور نخواهد بود اگر چریکهای سالوادور شروع به عملیات پرشور برق آسایی نماید. کی سینجر و تمام نسل او هنوز زخم شکست در ویتنام را می‌پسند. این چیزیت که فوق همه آنها میکوشند که در امریکای مرکزی از آن اجتناب گردد. بجای نادیده گرفتن تاریخ و یا کوشش جهت غفلت از این معانی آنها مایلند تا زندانیان تاریخ بمانند. و بنظر میرسد که آنها قصد دارند اشتباه مزبور را یکبار دیگر تکرار نمایند.

پایان

### در آینده منتشر خواهیم کرد

۱ - طرحی از وظایف دانشجویان انقلابی در خارج از کشور

۲ - نقد مارکسیستی یا خرده گیری کودکان

۳ - نقدی بر نظرات چریکهای فدایی خلق ایران  
( برگزیده مقالات " جنگل " شماره ۲ و ۳ - سال اول )

برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق بهیبری طبقه کارگر

## ☆ گرامی یاد خاطره سالگرد شهادت رفقا : خسرو گلسرخی و کرامت دانشیان ☆

۲۹ بهمن ماه سالگرد شهادت رفقای مبارز ، خسرو گلسرخی و کرامت دانشیان میباشد . زحمتکشان جامعه ما و طبقه کارگر هیچگاه یاد گرامی این شهیدانی فدایی خلق را از خاطر نخواهند برد . آنها هرگز سنت راستین و کمونیستی . چریک فدایی را که در ۲۹ بهمن ماه سال ۱۳۵۲ به وسیله این هنرمندان مبارز که در زندگیشان همواره مدافع آرمانهای والای طبقه کارگر و سایر خلقهای میهنمان بودند ، فراموش نخواهند کرد .

رفقای شهید خسرو گلسرخی و کرامت دانشیان از جمله ستاره های تابناک آسمان جنبش مسلحانه ایران هستند که با طلوع مبارزه مسلحانه به خلقهای زحمتکش میهنمان ارمغان گردیدند .

یاد همیشه جاودان آنها را عزیز بشماریم و راه پرفروغشان را تداوم بخشیم .

### افزوده ای بر " جنگل ها "

کوئی درختهای " سیاهکل " تا دشت و شهر ریشه دوانده ست که غرش سلاح و جوش خون شهید هر دم فزونی میگیرد .

بذری که " کوچک " و " عمو اوغلی " پاشیدند ، اکنون نهال میشود ، اکنون نهال ها !

بنکر که کوه و شهر ، شبشب ، آذین میکرد با قامت بلند بپا خاستگان واخوردگان

گفتند یاوه - " جانی جبار

با صد هزار کزمه و خنجر مسلح است ،

جز صبر و انتظار ، رهسی نیست "

اما

ای همچو من به کار ، تو ای بیدار !

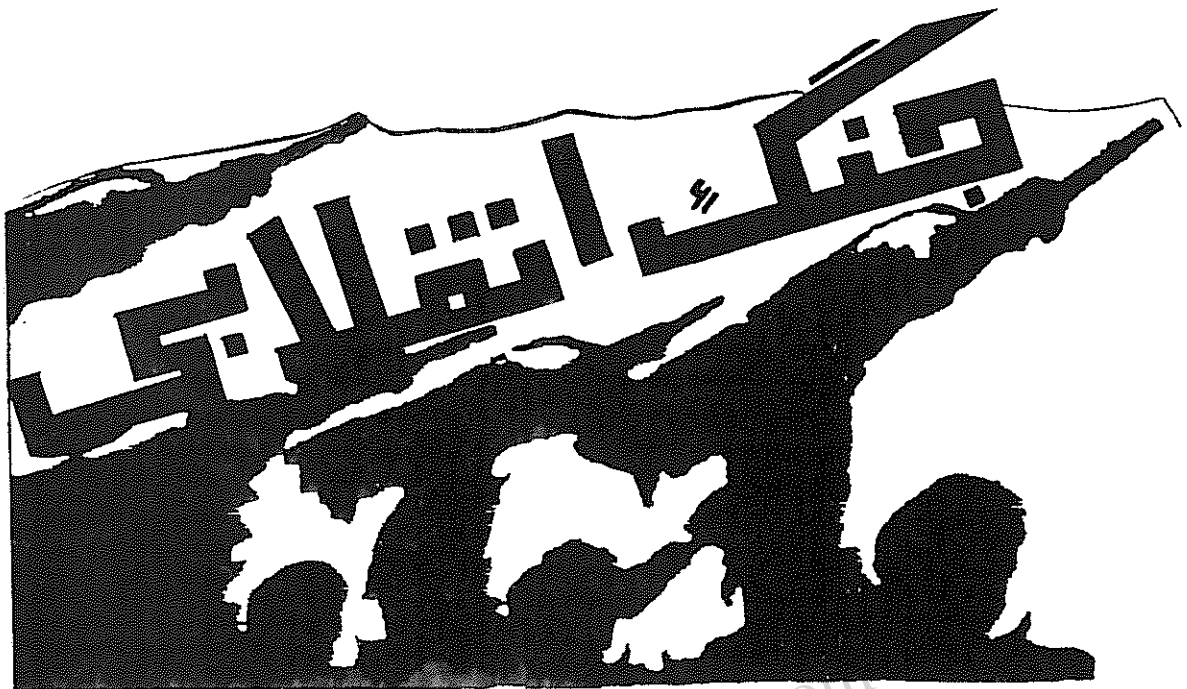
بر بام شب بایست و نظر کن :

دریائی از " درخت " سترگد و مسلح است

کاینک به سوی " مکتب " میآید !

رفیق شهید خسرو گلسرخی ( ۱۳۵۰ )





www.iran-archive.com

برای تماس با نشریه جنگل با

JANGAL:

آدرس زیر مکاتبه نمایید

*BOX 8055*

*750 08 UPPSALLA*

*SWEDEN*

با حضورن جبهه‌های چریکی در  
شهر و روستا، به دست گرفتن  
حکومت انقلابی  
بپروازیم!

www.ecr-archive.com